الصلوٰۃ معراج المؤمنین

درین ایام فرحت انجام و اوان نیک فرجام کتاب مستطاب بدایت نظام فصاحت
و بلاغت انضمام گلدستہ گلستان... سلام حبل المتین یعنی کتاب الصلوٰۃ ॰

معراج المؤمنین ۱۲۹۳

جلد دوم

کتاب الصلوٰۃ

از تالیفات جناب حجۃ الاسلام فقیہ اہلبیت علیہم السلام مجتہد العصر و الزمان استاد
... العلوم بین الناس مولانا السید محمد عباس لازال ظلہ العالی علی رؤس المومنین

در مطبع مجمع العلوم مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

فضیلت نماز

کتاب الصلوة و دران دوازده رکن است رکن اوّل

در مقدمات و آن [illegible] مقدمه است مقدمهٔ اولی در فضیلت
نماز قال الله تعالی اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ و روایات
و احادیث در فضیلت صلوة کثیر و ضبط و احصاء آن عسیر است
پنج حدیث درینجا مذکور میشود اوّل آنکه حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که بعد معرفت و شناسائی الهی چیزی نمیدانم
که بوسیلهٔ آن بنده تقرب جوید بخداوند عالم آنرا بهتر [illegible]

فضیلت نماز

و فضل از نماز باشد دوم منقولست که الصلوة معراج المومن
سوم مرویست که الصلوة قربان کل تقی یعنی نماز باعث
قرب و منزلت هر پرهیزگار است چهارم در روایت وارد
شده که این نمازهای پنجگانه واجب هر که آنها را برپا دارد و
بر اوقات آن محافظت نماید روز قیامت با خدای عز و جل
با این حال ملاقات کند که برای او پیش خدا عهدی بود و باشد
که با آن در بهشت داخل شود و کسیکه آنها را بر وفق اوقات بجا
نیارد و بران محافظت نکند کارش بخداست خواسته باشد
بیامرزد و اگر بخواهد عذاب بکند پنجم در بعض روایات وارد شده
که اول چیزیکه از انسان در وقت حساب میپرسند و دران نظر میکنند
از جمله اعمال نماز است اگر مقبول شد در اعمال دیگر نظر میکنند و
همه مقبول میشود و اگر مردود شد باز در اعمال دیگر نمی بینند و همه
را رد می کنند ششم در باب نماز تاکید اکید وارد در ترک و بی اعتنائی

فصل

فضیلت نماز

تهدید شدید وارد شده است حتی که پیغمبر خدا تارکش را کافر قرار داده هر چند مراد از ان مستحل ترک است و نماز در فراخ دستی و ناداری و تندرستی و بیماری بلکه در هیچ حال حتی که در وقت غرق و ابتحال یعنی در لجن فرو رفتن بالمره ساقط نمیشود الا در صورتیکه شرائطش مفقود یا موانعش مثل حیض موجود باشد

مقدمه ثانیه در اقسام نماز نماز واجب بر نه قسم است

اول نماز یومیه دوم جمعه سوم عیدین چهارم کسوف و خسوف پنجم زلزله ششم آیات دیگر مثل وزیدن باد سیاه هفتم نماز طواف واجب هشتم نماز جنازه و آن بنابر تحقیق از قسم دعا است و در حقیقت نماز نیست چه نماز در فقدان آب و خاک ساقط نمیشود و در حدیث است که لا صلوة الا بطهور و لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و خروج از نماز بسلام میشود و در نماز میت هیچیک از اینها شرط نیست بلکه فاتحه و تسلیم مشروع نیست پس اطلاق نماز

بران ظاهر امجازیست نهم نمازیکه انسان به نذر و عهد و یمین بر خود لازم
میکند و نماز اجاره هم ازین قبیل است امّا نماز قضا و احتیاط که تعلق
بنماز یومیه دارند پس ظاهر اول داخل است و نماز استیجار یا با نماز قضا و نظر
بعدم توام والصق بر آخر رساله حواله می کنیم و سوای این همه قسم نمازهای
مسنونه بسیار است و پنج است صبح دو رکعت و ظهرین و عشا چهار
چهار رکعت و مغرب سه رکعت پس رکعات در حضر همگی هفده میشود و در
عدد فرائض و نوافل
سفر ظهرین و عشا دو دو سلام میگویند و دو رکعت ساقط است و صبح
و مغرب بحال خود میمانند یازده رکعت است و نوافل عدد رکعات آن
سی و چهار است که دو برابر عدد رکعات فرائض میشود علی الاشهر الاقوی
نصاً و فتوی دو رکعت پیش از نماز صبح و هشت رکعت پیش از ظهر و
همین قدر پیش از عصر و چهار بعد مغرب و دو تا بعد از عشا که آن دو رکعت یک رکعت
حساب میشود و هشت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر
پس مجموع رکعات نفل پنجاه و یک است چنانچه در حدیث از

امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرمود علامات المومن خمس صلوة
احدی وخمسین وزیارة الاربعین والتختم فی الیمین وتعفیر الجبین والجهر
ببسم الله الرحمن الرحیم مسئله در سفر نافله ظهرین ساقط است و در وتیره سقوطش
اشهر است جمیع نوافل یومیه و غیر یومیه دو دو رکعت بیک تشهد و سلام است مگر
آنچه قلیل مثل نماز وتر که یک رکعت است و مثل صلوة اعرابی که اول دو رکعت و بعد از آن
چهار چهار رکعت و همگی ده رکعت است مقدمه ثالثه در اوقات فرائض و نوافل
یومیه بدانکه هر نماز دو وقت دارد یکی وقت فضیلت که مزید ثواب بران مترتب است
دوم وقت اجزاء و آن وقتی است که نماز دران صحیح و مجزی باشد هم از اینکه ثواب زائد داشته
باشد یا نه پس از زوال تا بمقدار ادای چهار رکعت با مقدمات و شرائط مختص بظهر است
و آن حسب حال مصلی در سفر و حضر و در اجتماع شرائط مفقوده پیش از وقت و تحصیل آنها
بعد از دخول وقت و در حرکات نشست و برخاست و سرعت و بطوء در قراءت مختلف
میشود و وقت فضیلت ظهر از اول زوال تا وقتی است که سایه شاخص که در وقت
نصف نهار بود برابر آن شود و وقت اجزاء ظهر از زوال تا وقتی است

اوقات نماز

اوقات نماز

کہ در غروب بقدر چہار رکعت باقی ماند و از زوال چون بقدر
چہار رکعت بقسمی کہ ذکر شد بگذرد آن وقت درمیان ظہر
و عصر مشترک ہست مگر اینکہ ظہر را پیش از عصر باید خواند و چون بقدر
چہار رکعت در غروب بماند آن وقت مختص بعصر ہست و وقت
فضیلت عصر تا بحدیست کہ سایہ دو برابر شود و وقت اجزای
عصر تا غروب آفتاب و وقت نماز مغرب غروب حسی آفتاب
ہست و احوط آنست کہ تا حمرت مشرقیہ بر طرف نشود و از
سمت راس نگذرد نخوانند و از اول وقت تا وقتیکہ شفق
احمر در جانب مغرب باقی ہست وقت فضیلت ہست و
وقت اجزا از اول وقت تا بحدیست کہ در نصف شب
بقدر چہار رکعت باقی ماند و وقت عشا بعد از گذشتن بقدر
سہ رکعت از غروب تا نصف شب است و بعد از وقت
فضیلت مغرب تا ثلث شب وقت فضیلت عشا ہست

دو وقت اجزای عشا از وقت فضیلتش تا نصف شب است
و از غروب تا مقدار سه رکعت مختص بمغرب هست و چون
در نصف شب بقدر چهار رکعت بماند مختص بعشا و وقتیکه
در میان این هر دو وقت هست در میان هر دو مشترک است
الا ان هذه قبل هذه **فصل** در وقت نماز صبح بدانکه صبح
کاذب سپیده ایست در جانب مشرق باریک و بلند در طول
که آخر شب پیدا میشود و آن وقت فضیلت وتر هست و صبح
صادق سفیده ایست که بعد از فجر اول در افق شرقی پهن
میشود و از سفیده صبح کاذب سفید تر پیدا شده در روشنیش
هر دمبدم متزاید میشود و تحقیق آن در لسان الصباح نموده ایم
بدانکه صبح صادق اول وقت نماز فجر هست و فضیلت این
نماز از طلوع فجر تا وقتی است که سرخی در مشرق نمایان شود
یا سفیدی در تمام آفاق آسمان بهم رسد و وقت اجزای آن

اوقات نماز

اوقات نماز

از طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و چون آفتاب برآید وقت
ادای نماز صبح باقی نمیماند و باید دانست چونکه نماز در غیر وقت
فضیلت مجزے ست در وقت فضیلت بطریق اولی
مجزے خواهد بود پس اجزا تمام وقت نماز را شامل است و بعض
علما اجزا را مقابل فضیلت گرفته اند یعنی وقتیکه نماز مجزے
باشد و مزید ثواب نداشته باشد و باین قرار وقت اجزا در
همه نمازها بعد از وقت فضیلت خواهد بود و اما اوقات اجزا را
حسب معنی اول تبعا للسید العلامه نوشتیم والامر سهل مسئله
هرگاه مظنه دخول وقت بهم رسد و تحصیل علم بغیر انتظار کشیدن
ممکن باشد باید که علم بدخول وقت حاصل کند و بر مظنه نماز نخواند
که صحیح نیست و اگر تحصیل علم بغیر از تاخیر ممکن نیست پس صبر
کند تا یقین بوقت حاصل شود و اگر تحصیل علم نمیتواند کرد و در
تاخیر وقت میگذرد مثل شب ماه خصوصا هرگاه ابر هم بوده باشد

که صبح تبیین نمیشود پس بر ظن عمل میتواند کرد و بعد از آن اگر حال
بهمین منوال ماند اشکالی نیست نماز صحیح است و اگر پس بعد ظاهر
شد که نماز تماماً پیش از وقت خوانده است اعاده می کند و اگر
معلوم شد که وقت در بین نماز داخل شده بود نماز علی الاشهر
صحیح است اگرچه وقت پیش از سلام گفتن داخل شده باشد
مسئله اگر کسی سهواً مشغول نماز عصر پیش از ظهر شود و در بین
نماز بخاطرش بیاید نیت را تبدیل نماید و اگر بعد فراغ از نماز
بخاطرش رسید پس اگر در وقت مختص ظهر خوانده بود اعاده میکند
و اگر در وقت مشترک خوانده بود مجزیست و حاجت باعاده
نیست حالا نماز ظهر را میخواند و عکس ترتیب عفو میشود و همین
است حکم کسی که عشا را پیش از مغرب بخواند مسئله اگر نماز قبل
از وقت بخواند باطل است چه عمداً و چه سهواً و چه دانسته و چه ناواقف
و اگر مید انست که وقت داخل نشده است و مع هذا نماز خواند

رواه اسمعیل بن رباح عن ابی عبد الله ع قال اذا صلیت وانت ترى انک فی وقت ولم یدخل الوقت فدخل الوقت وانت فی الصلوة فقد اجزأت عنک

اوقات نماز

وکیف کان لا اشکال فی البطلان مع عدم دخول الوقت ... صلوة ... الظهر ... الوقت عن الصلوة ... بالوقت ... الله تعالی ... الصلوة ... والمذنب ... من القطع ...

واتفاقاً در وقت واقع شد نمازش نیز باطل است فصل
وقتِ نافله ظهر از زوال تا وقتی است که سایه بدو قدم یعنی
بدو سبع شاخص برسد و نافله عصر تا چهار قدم و هرگاه وقت نافله
تنگ شود و بقدر یک رکعت بماند نافله را به نیت قربت شروع
میتواند کرد و بقیه اش در وقت فریضه بتخفیف میخواند مثلاً
اکتفا بر خواندن سورهٔ فاتحه و ترک سورهٔ دیگر و اقتصار در اذکار
بر ذکر کمتر میکند علی ما هو الاحوط و اگر نسیان بقدر یک رکعت هم نسبت
و به نافله مشغول نشده است نماز فریضه میخواند و اگر مشغول
شده است بهتر آنست که نافله را ترک بکند مسئله در روز جمعه
شش رکعت وقت پهن شدن آفتاب و همین قدر وقت
بلند شدن آن پیش از نیم روز و دو رکعت وقت زوال و شش تا
بعد از جمعه مندوب است مسئله نافله شب مغرب اگر هنگامی قبل از
زوال حمرت مغربیه خوانده شود ادا است و اگر تمام نکرده است

اوقات نوافل

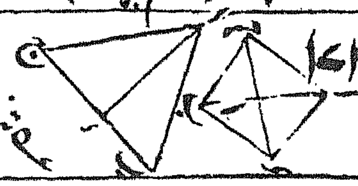
اوقات نوافل

عشا را شروع میکند پس حکم نافلهٔ مغرب خلاف حکم سابق است
خلاصه هرگاه بقدر یک رکعت از وقت نافلهٔ مغرب مانده باشد
و در خواندن آن شروع بکنند پس سه رکعت دیگر را در وقت فریضه
بخوانند و اگر همان دو رکعت را تمام بکنند دور نیست که بی عیب
بوده باشد فصل وقت نافلهٔ شب از نصف شب تا طلوع
صبح صادق است و کسیکه عذر داشته باشد مثل مسافر یا مرد
جوانیکه بسبب رطوبت دماغ بر وقت بیدار نمی شود پیش
از وقت میخواند لکن احوط آنست که پیش از ثلث شب نخواند
و قضای نماز شب از تقدیم افضل است مقدمه رابعه
در قبله و در آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی در حدیث صحیح
وارد است لا صلوة الا الی القبلة و در حدیث دیگر است
ما بین المشرق والمغرب قبله پس کسانیکه با خانهٔ کعبه معظم قرب
مکانی دارند قبلهٔ ایشان عین کعبه است و در نماز استقبال و توجه

معرفت قبله

بر جزوے از اجزای آن می نمایند و اشخاصی که خانهای شان
دور و در بلاد بعیده واقع اند توجه و استقبال بسمت و جهت کعبه
میکنند و جهت عبارت از خطی هست که در محاذاة و موازات
خط موقف مصلّی بر خانه کعبه کشیده شود و مصلّی ظن داشته باشد
باینکه کعبه ازین خط بیرون نیست و گذشتن و نگذشتن بر جزوے
از ان خط بر خانه کعبه محتمل و متساوی الاحتمال باشد و معنے
استقبال ایشان این هست که مصلّی بر این هیئت ایستاده
شود که اگر خطی را بر موقفش عمود سازند و بکشند بر خط جهت
نیز عرفاً عمود شود نهایتش اینکه اگر اندکے انحراف باشد عیب
ندارد و جهت را باین جهت اعتبار کرده اند که اگر وصول خط بر
عین کعبه معتبر باشد کعبه که خانه الیست مختصر این همه خطوط کشیده
که باهمدیگر متوازی بیاشند بان منتهی نمیتوانند شد الا بطریق
تقاطع و ان خلاف فرض است و این مطلب باوجودیکه واضح است

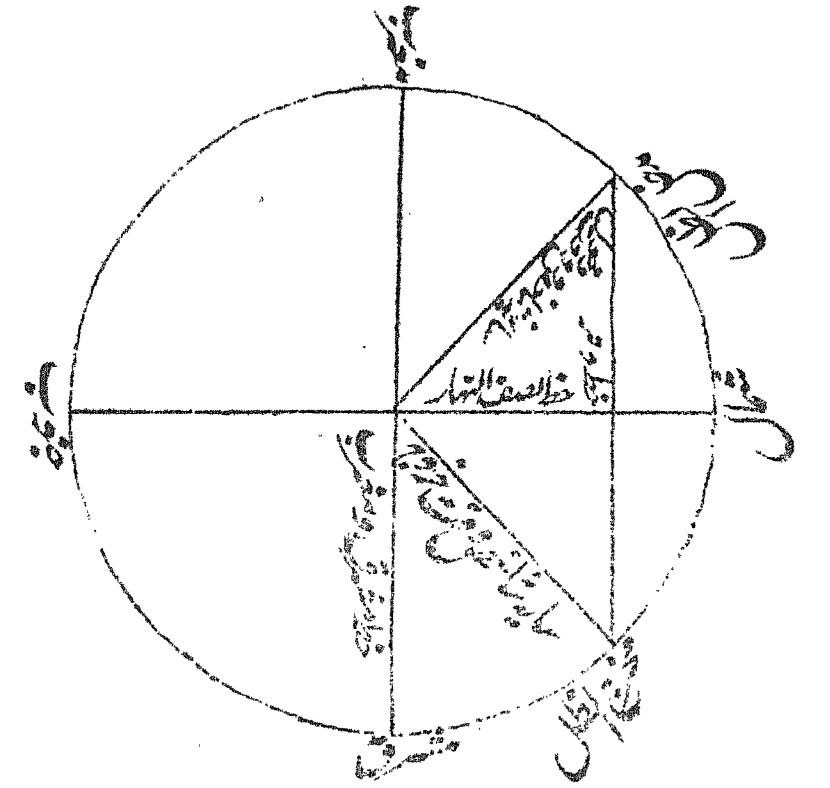
بعض مشاہیر این دیار کہ بالا زنہا می کنند آنرا نفہمیدہ گمان بردہ
است کہ در صورت استقبال جہت در نماز جماعت میباید کہ
صف بطور دائرہ باشد و امام بطور مرکز در میانہ آن ایستادہ
شود والناس اعداء ما جہلوا خلاصہ مدار این کلام + بر عدم
فہم مرام است + و صف قوسی درین اقطار خارج از دائرہ اسلام
مسئلہ ثانیہ اما معرفت جہت قبلہ پس از رسالہ استقبال کہ
در زمان ماضی نوشتہ ایم حال آن بخوبی حالی میشود + و درینجا معرفت قبلہ
چیزے از ان بقلم میرود + پس بدانکہ طریق رسم دائرہ ہندیہ
این است کہ موضعی از زمین یا سنگ یا چوب کہ ہموار باشد
و پہنش وسیع بحیثیتی کہ دائرہ در آن واقع شود و چیزے از
سطح بیرون دائرہ بماند مشخص میکنیم و دائرہ می کشیم و شاخص بشکل
مخروطی کہ قطرش ربع قطر دائرہ باشد در وسط آن قائم می کنیم
بحیثیتی کہ بر قطر دائرہ زوایائی قائمہ پیدا کند یعنی راست ایستادہ



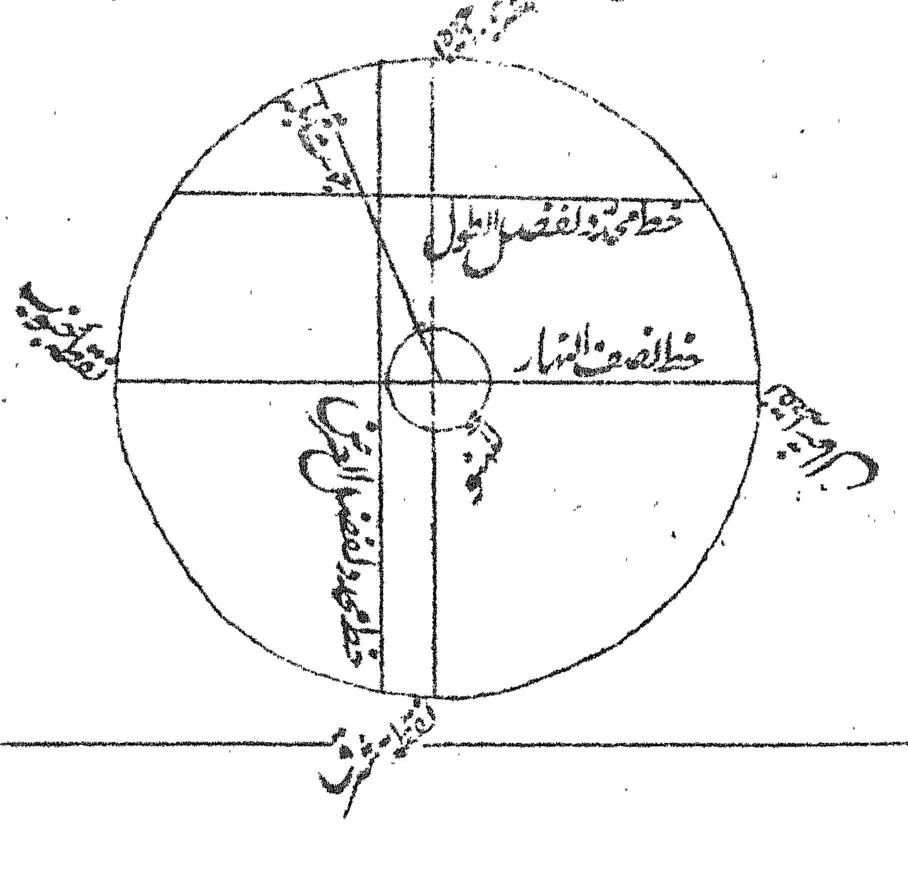
باشد پس وقت بلند شدن آفتاب مترقب می نشینیم و سایه
را می بینیم که از بیرون دائره کم کم بطرف دائره می آید و قتیکه میخواهد
که داخل دائره شود و سر سایه بر قوس دائره میرسد انجا نشانی
میکنیم و باز بعد از نیمروز که سایه زائد میشود و میخواهد که بیرون از دائره
بشود چون سرش بقوس دائره میرسد و انجا هم علامتی میگذاریم
و در میان هر دو علامت مدخل و مخرج خط وتری میکشیم که واصل میشود
من بعد خط وتر را تنصیف می کنیم خط نصف النهار همین خط
هست و هرگاه سایه شاخص ازین خط از جانب مغرب بجانب
مشرق میرود زوال آفتاب میشود بعد ازان تمام دائره را بر
سه صد و شصت حصه برابر تقسیم می کنیم و این حصه ها بمنزله درجات
هست و چونکه طول مکه هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه هست
و عرضش بیست و یک درجه و چهل دقیقه پس درین بلد
که طولش یکصد و هفده درجه و هشت دقیقه است و عرضش

ابست وشش درجه وسی دقیقه تفاوت درمیان طول
مکه وطول این شهر سے ونه درجه وپنجاه وهشت دقیقه است
پس همین مقدار از نقطهٔ جنوب وشمال بطرف مغرب
باید شمرد ودرمیان منتهای آنها از جانبین خطی موازی نصف النهار
باید کشید وچونکه تفاوت درمیان عرض مکه واین بلد چهار درجه
وپنجاه دقیقه است ایقدر از نقطهٔ مغرب ومشرق بجانب
جنوب باید شمرد ودرمیان منتهای این نقطه خطی دیگر
وصل باید نمود وازمرکز دائره خطی که برمحل تقاطع خط
اول وثانی بگذرد باید برآورد که همان سمت قبله این بلد خواهد بود

دائره هندیه



استخراج قبلهٔ لاہور بمناسبت نقشۂ لکھنو



طریقهٔ سهل برای عوام این بلاد آنست که نقطهٔ
شمال بر دست راست یا کوکب جدی را که در عرف
قطب می گویند بر شانهٔ راست بگیرند مسئله ثالثه
در بلاد مسلمین بنای مساجد و قبور مؤمنین در باب
قبله قابل اعتماد است و حاجت اجتهاد نیست الا در صورتیکه
معلوم باشد که بر غلط بنا کرده اند مسئله رابعه
در صورتیکه قدرت بر تحصیل علم جهت داشته باشد
مظنه کافی نیست اما در صورت عدم تمکن از آن
پس بر ظن عمل مے کند و ظن از خبر عادل و غیر عادل حاصل
میشود بلکه در صورت حصول ظن دور نیست که خبر کافر
کافی باشد و هرگاه این صورت نه بندد و چنانچه در صحرا
و ابر و تاریکی اتفاق مے افتد دو خط راست روی
هم مے کشند باین صورت + و بعض طرفی

معرفت قبله

مسئله فی التهذیب عن خراش عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله قال قلت جعلت فداک ان هؤلاء المخالفین علینا یقولون اذا اطبقت علینا او اظلمت فلم نعرف السماء کنا وانتم سواء فی الاجتهاد فقال لیس کما یقولون اذا کان ذلک فلیصل لاربع وجوه ۱۲۳۵

از اطراف نماز مے خواند مسئلہ خامسہ بدانکہ مکلف
در باب ترک استقبال از پنج حال بیرون نیست یا
عالم ست بآن و باوجود علم استقبال را ترک
کردہ ست یا جاہل مسئلہ ست کہ وجوب استقبال
را نمیداند یا ناسے ست یعنے رعایت قبلہ را
سہو کردہ یا خاطے ست یعنے در اجتہاد و طریق
معرفت قبلہ خطا از و واقع شدہ یا مضطر ست
یعنے سبب تنگی وقت چہار طرف نماز نتوانست
خواند و بعد با نحراف متنبہ شد و انحراف بر چہار قسم
است اوّل اینکہ درمیانہ یمین و شمال قبلہ واقع
شود دوم بر عین یمین یا شمال سوم از یمین یا شمال
بگذرد و بحد استدبار نرسد چہارم پشت بقبلہ
و متنبہ و آگاہ بر دو نحو یا اینکہ در اثنائے نماز بحال شود

معرفت قبلہ

یا بعد فراغ پس همگی سی و شش صورت میشود
چرا که پنج صورت اوّل را در چهار صورت انحراف
ضرب می کنیم بیست میشود و بعد اخراج چهار
صورت علم که دو پنج اخیر دران جاری نمی شود
شانزده را در دو تا میزنیم و حاصل را با چهار صورت
علم جمع می کنیم **تفصیل احکام** کسیکه دیده و دانسته در
نماز فریضه استقبال را ترک کند نمازش باطل است در
وقت اعاده و در خارج وقت قضا بر او لازم و اگر بسبب
خطای اجتهادی یا نسیان مراعات قبله یا تنگی
وقت از استیعاب جهات نماز را بسوی غیر قبله واقع
ساخته باشد پس بعد بر اشتباه خود متنبه شود پس اگر بعد فراغ
ظاهر شد که نماز بطرف یمین و یسار واقع شده اگر وقت باقی
است اعاده میکند وجوباً و اگر وقت هیچ نمانده است بر وی چیزی نیست

تفصیل احکام نماز

احكام قبله

واگر بعد فراغ از نماز ظاهر شد که نماز درمیان یمین وشمال خوانده
است نمازش صحیح است واگر انحراف از یمین ویسار گذشته
بحد استدبار رسیده پس در وقت اعاده است ودر خروج وقت
قضا علی الاحوط واگر بحد استدبار نرسیده در وقت اعاده است
ودر خروج وقت قضا لازم نیست واگر درمیان نماز متنبه شود
که رو بقبله نیست لکن انحراف بحد یمین ویسار هم نرسیده است
رو بقبله بگرداند + ونماز را باتمام رساند + واعاده واجب نیست
واگر درهمین صورت انحراف به یمین یا یسار رسیده باشد نماز را
اعاده کند ودر صورت اول هرگاه درمیان قرارت چنین اتفاق
افتاده باشد یا یک وقت ر دگردانیدن درعین حرکت قرارت کند
وچون رو بقبله آرد قرارت نماید وجاهل مسئله ظاهرا در حکم ناسی است
ولکن احتیاط درحق او آن است که باعاده وقضا کند خصوصا هرگاه
مقصر باشد مسئله سادسه احوط آنست که نماز فریضه را مطلقا

در حال اختیار بر راحله نخوانند و اما در حال اضطرار پس جایز است و
در تکبیرة الاحرام استقبال بشرط امکان لازم است و بجای رکوع
و سجود اشاره کافی است و برای سجود باید که از اشارهٔ رکوع انخفاض
زیاده تر باشد چنانچه در صحیحه[٥٢] زراره به آن اشاره رفته قال
ابو جعفر عليه السلام الذی یخاف اللصوص والسّبع یصلّی صلوة المواقفه
ایماء علی دابته ثم قال ویجعل السجود اخفض من الرکوع ولا
یدور الی القبلة ولکن اینما دارت دابته غیر انه یستقبل باول
تکبیرة حین یتوجه مسئله سابعه احوط آنست که تا بر کنار دریا
نماز ممکن باشد بر کشتی نخوانند و هرگاه در حال ضرورت بر کشتی
متحرک خوانده شود ابتدای نماز رو بقبله بکند و بعد رو را
بگرداند هر طرف که سیر وی اگر لنگر انداخته باشد و استقبال
و دیگر افعال بوجهی بر آن ممکن باشد در صورت بی ضرورت
هم جایز است مسئله ثامنه مرکب دخانی که درین زمان

٥٢ روا و ابن بابویه فی الفقیه فی باب صلوة الخوف والمطاردة والمواقفة والمسایفة وهذه الروایة ذکرها فی مهانی المدارک وهو الصحیح فی الصحیح عن زراره قال قال ابو جعفر الذی یخاف اللصوص والسبع یصلی صلوة المواقفة ایماء علی دابته قال قلت ارایت

احکام قبله

ان لم یمکن الوقوف علی ... کیف یصنع والا قیام ... قال یتیمم من ... قال ... او دابته ومن ... کان قیاما ... الحدیث

برزمین میرود و عجب سواری اضطراری است و قعود و قیام نماز
بران بدشواری پس هرگاه موقف مصلی همین و عجز از نماز
برزمین بوده باشد بعد استقبال در افتتاح و ابتدا بهر قسم که ممکن
شود بجا آورد بعد ازان اگر وقت باقی است اعاده والا قضا کند

مقدمهٔ خامسه در لباس مصلی و دران چند شرطست شرط
اول آنکه از جلد میته نباشد چه مدبوغ و چه غیر مدبوغ مسئله اگر کلاه
یا غیر آن که ساتر بدن نیست از جلد میته باشد احوط آنست
که بآن هم نماز نخواند چه در حدیث است لا تصل فی شیء منه
ولا شسع اگرچه پوست ماهی و مانند آن بوده باشد و اما پوست
پشه و کیک پس ظاهرا عیبی ندارد مسئله چرمیکه مجهول الحال یا
مشکوک باشد و از دست کافر بگیرند پوشیدن آنهم در نماز جائز
نیست و اگر از مسلم خریده اند یا از بلاد اسلام بدست آمده بی عیب است
و احوط آنست که اگر از دست سنی گرفته باشد دران نماز نکند

لباس مصلی

شسع هو ما بین الاصبعین سیر فی النعل العربیه ممتد الی الشراک و فی الحدیث لا یستحی احدکم ان یصلی فیه و بدو شسع نعل ۱۲

لباس مصلی

کہ انہا و باغت را مطہر میباشند و در روایت محمد بن مسلم وارد
شدہ سالۃ عن جلد المیت أیلبس فی الصلوۃ اذا دبغ فقال لا
ولو دبغ سبعین مرۃ مسئلہ جانور غیر ماکول اللحم کہ مذکی باشد مثل
شیر ہرچند استعمال پوستش در غیر صلوۃ جائز ست اما[39] نماز در پوست
و پشم و موی حیوان غیر ماکول مطلقًا مثل شیر و گربہ درست
نیست اگرچہ از قسم لباس نباشد مثل سربند زیر جامہ و اما ناخن
و موی انسان عیبی ندارد ففی التہذیب عن علی بن الریان
قال کتبت الی ابی الحسن ھل تجوز الصلوۃ فی ثوب یکون فیہ
شعر من شعر الانسان و اظفارہ من قبل ان ینفضہ و یلقیہ
عنہ فوقع یجوز و ہمچنین فضلات مگس و غیرہ از حیوانات کہ خون
جہندہ ندارد و احتراز از ان دشوار مسئلہ پوستین جانور حلال
گوشت ہرگاہ مذکی باشد جائز الصلوۃ ست بخلاف جلد غیر
مذکی یا مجہول الحال کہ اصل دران عدم تذکیہ ست مسئلہ

خزّ و ثقیل قُطب کردن
ـ

رخت پشمینه که از حیوان ماکول اللحم است اگرچه رنگی نباشد یا موها
از میته کنده باشند نماز دران صحیح است لیکن احوط آنست که
در صورت اخیر شسته باشند پس از آنچه گفتیم حال پشمینه و
قالین و اون و مرینه مثل آئینه روشن شد که اگر مصلی میداند
که صوف و صوف موی ماکول اللحم است جائز الصلوة خواهد
بود و اگر میداند که از موی غیر ماکول اللحم است جائز الصلوة نیست
و اگر مجهول الحال و مشکوک است احوط در نماز ازان هم احتراز
شرط دوم اینکه از حریر محض نباشد که برای مرد پوشیدن
آن عموماً جائز نیست الا در جنگ و وقت ضرورت مثل
اذیت سپش و شدت برودت و نهی در خصوص نماز هم برای
مرد وارد شده است ففی الوضوی سالته هل یصلی الرجل فی ثوب
ابریسم قال لا و لکن برای زن در غیر نماز قطعاً جائز است و در
نماز ظاهر جواز است و احوط احتراز مسئله استعمال حریر یسیر در

در لباس خالی از التباس نیست واما فرش فلا باس به اگرچہ نماز بر روی زمین گزاردن اقرب الی الخضوع است مسئلہ صبی نابالغ را از پوشیدن حریر محض باز داشتن و در نیست کہ واجب نباشد ولکن از رجحان خالی نیست چنانچہ از جابر منقول است کہ گفت کنا ننزعہ عن الصبیان و نترکہ علی الجواری اما نماز پس طفل ہم در حریر نخواند مسئلہ چادر حریر و روش گرفتن ولحاف ابریشمی بالا انداختن خلاف احتیاط است مسئلہ ہرگاہ غیر از دو رخت کہ یکی نجس است و دیگرے حریر رخت دیگر ندارد واجب آنست کہ با رخت نجس نماز بخواند واگر یکمرتبہ با نجس و مرۃ ثانیہ با حریر بخواند بظاہر احوط است لکن خالی از تامل نیست و ہمچنین اگر دو پارچہ یکی نجس و دیگر از غیر ماکول یا مجہول داشتہ باشد و لبس ترجیح نجس راجح است و کیفما کان حریر را بر جلد حیوان غیر ماکول و آنرا بر میتۃ حیوان ماکول و آنرا

لباس مصلی

[illegible]

لباس مصلی

بر میتهٔ حیوان غیر ماکول علی الاحوط مقدم و مغصوب را از ہمه
موخر باید داشت شرط سوم آنکه مغصوب نباشد و ظاهر
ہست که هرگاه در رخت غصبی که ساتر عورتین باشد دانسته
نماز بکند باطل خواهد بود و در غصبی غیر ساتر هم احوط بطلانست
اِنْ لَمْ نَقُلْ بِکَوْنِهٖ اَظْهَرُ شرط چهارم پاک یعنی محکوم بالطهارة
باشد پس اگر در واقع ناپاک بوده و مصلی ندانسته و بعد فراغ
از نماز آگاه شد نمازش صحیح ہست و اعاده و قضا محض احتیاط
امّا اگر پیش از نماز اطلاع بر نجاست داشته و در وقت خواندن
سهو کرده و در اثنای نماز بخاطرش آمد نماز را میشکند و از سر
میگیرد و اگر بعد فراغ بخاطرش رسید احوط اعاده و قضا ہست
وَ فِیْ خَبَرِ سُمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنِ الرَّجُلِ یَرٰی
بِثَوْبِهِ الدَّمَ فَیَنْسٰی اَنْ یَغْسِلَهٗ قَالَ یُعِیْدُ صَلٰوتَهٗ کَیْ یَهْتَمَّ بِالشَّیْءِ
اِذَا کَانَ فِیْ ثَوْبِهٖ عُقُوْبَةً لِنِسْیَانِهٖ و اگر در بین نماز نجاست را در

لباس یا بدن مشاهده کرده میداند که این نجاست مقدم است
حالا عارض نشده است قطع نماز و استیناف احوط است و اگر
نمیداند که پیش از نماز بوده است پس اگر استدبار قبله یا فعل کثیر
لازم نیاید رخت نجس را میکند یا می افگند و تطهیر بدن میکند
والا نماز را از سر میگیرد و قطع و استیناف کند در دو صورت گفته
شده گاه است که بسبب تنگی وقت ممکن نمیشود پس ناچار رخت
را می اندازد یا نجاست را دور میکند و اگر اینهم ممکن نباشد و محتاج
بفعل کثیر یا استدبار یا صدا زدن میشود پس با رخت نجس نماز
بخواند و هرگاه میسر شود باز ادا کند و دیگر احکام نجاست پیش
ازین ذکر شد شرط پنجم اینکه مذهب نباشد و آنرا بعضی از علما
نظر باصل اباحت جائز داشته اند چنانچه بحر العلوم در منظومه
میفرماید سه واختلف الاصحاب فی المذهب ه والحل اولی
یا اصول الله هب ه ولکن چون مرد را اطلاز نیت کردن از

لباس مصلی

لباس مصلی

از روی حدیث ممنوع است پس ترک لباس مذهّب که البتہ
باعث زینت هست احوط بلکہ اقوی هست و در مونس الخلوات
گفته‌ام که الاحتیاط الترک فی المُذهّب فانّه تزیّن بالذهب
و در حدیث وارد هست که برائے زنان پوشیدن انگشتر طلا و
نماز کردن دران جائز هست و بر مردان اینهمه حرام و در حدیث
دیگر هست لا یلبس الرجل الذهب و لا یصلّی فیه لانه من لباس
الجنة و حدیث دیگر جعل الله الذهب فی الدنیا زینة النساء فحرم
علی الرجال لبسه و ازینجا حکم کفش طلائی هم مستفاد میشود که برائے
مرد علی الاحوط جائز نیست مسئلہ احوط آنست که زر سرخ را
در نماز با خود نداشته باشد الّا بضرورت مثل خوف تلف
مسئلہ خنثی اگر واضح هست حکمش واضح و الّا پس باحت
راجح و احتیاط باجتناب انسب چه در حریر و چه در ذهب
مسئلہ لباسی که مخصوص بزنان هست بر مرد حرام هست

لباس مصلی

وہمچنین بالعکس وعلی ہذا القیاس + لباس شہرة بین الناس کہ
کہ بحد نقص و رسوائی برسد مثل لباس لشکری برای فقیہ پوشیدن
آن ممنوع است ولیکن باعث بطلان صلوة نمیشود ولہذا
علما در شرائط ذکر نکردہ اند الا شیخ جعفر در کشف الغطا علی ما حکی
عن تلمیذہ فی الجواہر ولعل الاحتیاط فی الاشتراط مسئلہ
لباسے از قسم جوراب کہ پشت قدم را تماما بپوشاند وبساق پا
نرسد بعضی از علما نماز را در ان منع کردہ اند وثابت نیست مگر
احتیاط در جنابت وظاہر است کہ بستن پاچہ بر پشت قدم
خارج ازین باب است + وجائز من غیر ارتیاب + وہمچنین بطیط
کہ سر موزہ بلا ساق باشد لورود النص بہ عن صاحب السرداب
صلوات اللہ علیہ سدی الاحقاب + مسئلہ پوشیدن زیور
برائے زن در نماز مسنون است ودر حدیث وارد شدہ کہ
لا تصلی المراة عطلا ولیکن نماز + با زیوریکہ آواز + داشتہ باشد

مثل خلخال خالی از کراهت نیست امّا لباسهایی که نماز در آن
مکروه است اوّل رخت سیاه سوای عمامه و موزه و ردا
دوم شوخ رنگ خصوصاً هرگاه سرخ باشد سوم در تهذیب
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که شخصی از آنحضرت
پرسید از نماز در پوست روباه پس حضرت از نماز دران و در
لباسیکه متصل بان باشد منع کرد پس سائل نفهمید که آیا مراد
آنجناب پارچه ایست که متصل بکرک[له] باشد یا به پوست پس
توقیع بخط شریف صادر شد که مراد ازان پارچه ایست که
باجامه متصل باشد و در حدیث دیگر هم ازین مسئله سوال کردند
فرمود که در لباسی که بالای آن باشد نماز مخوان و نه در جامه
که پائین آن باشد پس اجتناب از جامه که ملاصق جلد یا کرک باشد
احوط است چهارم مرد را در لباس واحد نماز کردن هرگاه نازک
باشد که ما تحت را حکایت کند و از حضرت امام موسی کاظم ع

لباس مصلی

له کرک بضم اول و ثانی پشم نرم را گویند که از زیر موی بز و دیگر حیوانات برآورند و در پشمینه و شال و امثال آن بافند بیان

منقولست فی صحیحۃ علی بن جعفر سال اخاہ عن الرجل
ھل یصلح لہ ان یصلی فی سراویل وھو یصیب ثوبا قال لا یصلح
وخلاصہ مفادش اینکہ فرمود نماز در زیرجامہ تنہا با وصفی کہ
پارچۂ دیگر موجود باشد سزاوار نیست واز آنجا کراہت ثوب
واحد سوای زیرجامہ گویا کہ بالاولویت پیدا میشود وہر گاہ
با پارچہ کہ حاکی لون باشد ستر عورت کند نماز دران پارچہ تنہا
صحیح نخواہد بود پنجم توشح و آن عبارت ہست از اینکہ پارچہ از
زیر بغل راست بر آوردہ بر شانہ چپ بیندازد ششم
لنگ بالاے پیراہن بستہ نماز کردن کہ شعار جاہلیت بودہ
است ہفتم نماز در جامۂ کسیکہ نا متقیہ باشد ہشتم نماز بغیر ردا
گذاردن خصوصاً برای امام جماعت نہم لباسی کہ صورت
ذی روح داشتہ باشد وہمچنین انگشتری کہ تماثیل بر آن مصور شدہ
اند پس احتیاط اہم ہست اگرچہ حرمت ثابت نیست واگر

لباس مصلی

تصویر ناقص باشد یا اینکه دران تغیر و نقص مجدد آکند کراہت
دور میشود مقدمہ سادسہ ستر عورتین در حال نماز و غیران
از نظر کنندہ ممیز سوای زوجہ و کنیز واجب ہست و درخصوص
نماز اگر درخانہ خالی کہ ناظرے نبودہ باشد بخواند باز ہم ستر عورت
لازم پس اگر عمداً ترک کند در بطلان نمازش شکی نیست و در صورت
سہو ہم ظاہر نیست کہ اعادہ واجب باشد و اگر در اثنای نماز
منکشوف شود فورت ستر عورت بکند و بعد از اتمام اعادہ احوط
در نماز و در حال یعنے فوراً ۱۲
ہست و اگر مطلع نبودہ ست نمازش صحیح ہست اگرچہ در
تمام نماز منکشوف بودہ باشد و اگر بعد از اطلاع سہو کرد چہ در تمام نماز
یا در بعض آن نمازش باطل ہست و در صورت بقای وقت
اعادہ و در صورت انقضا قضا و عن مستطرفات ابن ادریس
نقلاً عن کتاب محمد بن علی بن محبوب قال سألته عن الرجل
یصلی و فرجہ خارج لا یعلم بہ ہل علیہ اعادة او ما حالہ قال لا

ستر عورتین

اعادة عليه و قد تمت صلوته مسئله مراد از عورت قبل و دبر و بيضتين هست كه ستر آن واجب هست و از ناف تا زانو پوشانيدن بجستر بحكم حديث در حديث وارد است كه ان الفخذ ليس من العورة و براے زن تمام بدن بمنزله عورت هست كه پوشانيدن آن از مرد اجنبي مطلقا واجب و در نماز از محارم نيز الا صورت و كف دست ها و هر دو قدم كه استثناء اينها ظاهرا اجماعي است و بعض علما ستر باطن قدم را واجب دانسته اند و ثابت نيست بلى زن آزاد را پوشانيدن مو ها لازم هست و دختر و كنيز را پوشانيدن سر و گردن واجب نيست مسئله ستر عورت بهر چه ميسر شود از قسم پارچه و گياه و برگ درخت و گل اندود كردن لازم هست و رعايت تقديم بحسب ترتيب

ستر عورتين

احوط یعنی تا پارچه ممکن باشد برگ درخت را بکار نبرد وهمچنین در حالت بی برگی نوبت بگل میرسد و مختصر باشیاء مذکوره نیست کاغذ وغیره هم با به الستر می تواند شد مسئله هرگاه ساتر در نجس منحصر و تطهیرش متعسر باشد مشهور آنست که عریانا نماز بگذارد لکن اگر اجماع ثابت شود کلامی نیست والاراجح آنست که در لباس نجس بخواند و بعد از زوال عذر اعاده نماید علی الاحوط مسئله هرگاه هیچ ساتری با و نیست نماز ساقط نمی شود برهنه بخواند پس اگر خوف ناظری ندارد ایستاده بگذارد و رکوع و سجود را چنانچه گذشت باشاره بجا آرد والا نشسته میخواند و عورت را بدست می پوشاند ففی صحیحة علی ابن جعفر وان لم یصب شیئا یستر به عورته اوماء

سترعورتین

ستر عورتین

وهو قائمه ومحقق بخفئ بران رفت که ایما مخصوص
بحالت جلوس میباشد و در صورت قیام نماز را
تامة الافعال بجا می آرد وله من بعض الوجوه
ترجیح ولکن الصحیح فی الاشارة صحیح پس اگر وقت
گنجایش داشته باشد دو مرتبه نماز ایستاده بخواند
یکمرتبه با یما و مرّة ثانیه با جمیع اسجب ولیشترط
داگر در وقت وسعت نیست پس بیک نمط یعنی
اگر بقدر استیفاے افعال است فهو الاوسط
واگر گنجایش ندارد فبالاشارة فقط وان سقط ما
سقط هذا هو الاحوط مقدمه سابعه
در مکان مصلی و دران چند مبحث است مبحث
اوّل در شرائط آن بدانکه در مکان چند شرط است
شرط اوّل آنکه مباح باشد چه عینش مملوک باشد

مکان مصلی

باشتراء یا ھبہ یا میراث وچہ اینکہ تصرف دران جائز باشد مثل خانہ کرایہ یا خانہ کسے کہ اجازت نشستن داده که دران نماز بخواند یا بنشیند بطور عاریت یا مکان یا مباح بالاصل باشد مثل صحرا الکبہ در باغہا ے وکہ دیگرے وحمام ہا وکاروانسراہا ومانند آن ہرگاہ کسے مانع نباشد نماز درست است ودر مکان غصبی نماز غاصب وغیر غاصب صحیح نیست الا اگر از مالک اذن حاصل شود ودر فرش غصبی ہم ظاہرا بطلان نماز است مسئلہ ہرگاہ در مکان مغصوب کہ حال آنرا نمیداند نماز بخواند ظاہرا نمازش صحیح است واما جاہل مسئلہ معذور نیست و کسیکہ بعد از اطلاع سہو کرده صحت نماز او ہم دور نیست لکن احوط براے او اعاده است

مکان مصلی

شرط دوم آنکه موضع سجده پاک باشد و موقف مصلی و مکان نماز تمام از نجاستی که ببدن یا لباس او متعدی شود خالی باشد پس اگر جای پیشانی طاهر است و جای دیگر خشک و نجاست متعدیه ندارد نماز را بجا می آرد باکی نیست شرط سوم آنکه زنی پیش روی یا در پهلوی مصلی در نماز مشغول نباشد که بنابر مشهور بین القدما حرام است و هر چند جمعی کثیر از متاخرین مکروه میدانند و خالی از قوت نیست لکن احتیاط در قول اول است پس اگر زن و مرد با هم در یک آن تکبیرة الاحرام گفته عقد نماز بسته اند نماز هر دو باطل والا نماز دومین فاسد میشود بلی اگر در میانه هر دو تن حجابی حائل یا ده ذراع فاصل باشد باکی ندارد یا به مقتضای کمال احتیاط در نماز احتراز از جمیع محرمات است بلکه از ارتکاب آنها در نظر حلی مظنه بطلان صلوة وفاقاً للشیخ جعفر

[illegible]

وَاِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ + فَلْیُعِدْ مَنْ لَمْ مُتَخَطِّر
مِمَّا ذَکَرَ اَوْ لَمْ یَذَّکَّرْ + وَهُوَ قَضِیَّةُ الدَّلِیْلِ الَّذِیْ ذَکَرَهُ الشَّیْخُ فِیْ
تَهْذِیْبِ الْاَحْکَامِ + فِیْ غَیْرِ هٰذَا الْمَقَامِ وَاِنْ کَانَ مُجْمَلًا لِلْکَلَامِ
وَالْاَصْوَبُ اَنَّ هٰذَا اللُّبْسَ شَرْطُ الصِّحَّةِ بَلِ الْکَمَالِ + وَلَهُ
مَدْخَلٌ فِی الْحُضُوْرِ وَالْاِقْبَالِ + وَهُوَ وَاجِبٌ عَلٰی کُلِّ حَالٍ +
سِیَّمَا وَقْتَ الْمُثُوْلِ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ الْمُتَعَالِ + اِذْ بِهٖ یَحْسُنُ قَبُوْلُ
الْاَعْمَالِ + کَمَا قَالَ فِیْ کِتَابِهٖ الْمُبِیْنِ + اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ
فَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَاْتِیَکَ الْیَقِیْنُ + مبحث دوم در مکانی
که نماز دران کراهت دارد و آن چند جا است اوّل در جوف
حمام + نه در جامه کن و نه بالای بام + دوم در بیت الخلا و جائیکه
تعدی نجاست نباشد چه در محل تعدی نماز درست نیست
سوم در آتشخانه ها چهارم در جائیکه چراغ یا قندیلی یا آتش پیش
رو بر زمین یا در مجمر بوده باشد پنجم در آب و گل ششم فیما بین قبور

قوله [illegible] ۱ قال الشیخ [illegible] من صلی فی [illegible] مکان مغصوب [illegible] وجب علیه اعادة [illegible] الصلوة [illegible] ینهی عن [illegible] الاتلاف فیه [illegible] والنهی یدل [illegible] الصلوة فیه [illegible] والنهی عنه [illegible] علی فساد [illegible]

مکان مصلی

فی غیر موضع وایضا فانه لا [illegible] ان الصلوة تحتاج الی نیة القربة وهذه الصلوة قبیحة بالاتفاق والتقرب بالقبیح لا یصح علی کل حال ۱۲ منه

مکان مصلی

ودر بعض احادیث جواز نماز در میان قبور وارد شده مادامیکه قبر را قبله قرار ندهند. و در ینصورت بعض علمای اعلام حرام میدانند واما نماز بطرف ضریح سید الشهداء وسائر ائمه هدی علیهم السلام پس جایز بلکه راجح است نه مکروه و نه حرام هفتم جاده یعنی در راهگذر هشتم در جائیکه سوراخهای موریچه باشد نهم در مجرای آب اگرچه آب انجا نباشد دهم در شوره زار یازدهم در جای برف دوازدهم در طویله اسپ والاغ وقاطر سیزدهم در جای بستن شتر چهاردهم در شرابخانه اما دیر وکنشت یعنی معبد یهود ونصاری پس از صادق علیه السلام منقولست که فرمود نماز بخوان در ان تحقیق که من مشاهده کرده ام چه قدرها پاک وپاکیزه می باشد. راوی عرض کرد که آیا در انجا نماز خوانده شود وحال آنکه آنجا نماز نمیخوانند فرمود بلی آیا قرآن نخوانده کل یعمل علی شاکلته پانزدهم جائیکه تصویر پیش رو باشد

واز محمد بن مسلم منقولست که خدمت امام محمد باقرؑ عرض کردم
که آیا درحالیکه تصاویر پیش روی من باشد و من بآنها نگاه
میکنم نماز بخوانم فرمودند می باید که پارچه برآنها بیندازی واگر
درجانب راست یا چپ یا پشت سر یا زیر قدم یا بالای
سر تو باشد باکی ندارد واگر درجانب قبله است جامه بالای
آن بینداز و نماز بکن شانزدهم درجائیکه در برابر مصحفی گشاده
یا کاغذی نوشته نهاده باشد هفدهم جائیکه در برابر زن
محرم یا غیر محرم درخواب بوده باشد وانچه در موثقه عمار ساباطی
است وان کانت المراة قاعدة او نائمة او قائمة فی غیر صلوة فلا باس
حیث کانت علی ما فی بعض نسخ التهذیب پس محمول
بر تقیه است یا اینکه مراد از نفی باس جواز است والله یعلم هیجدهم
درجائیکه شمشیری یا سلاح دیگر بی غلاف در برابر باشد نوزدهم
درخانه که سگ باشد بیستم برروی خرمن گندم بیست ویکم

در سطح حیوانات بیست و دوم بر روی ریگ بیست
و سیوم در الازار لما ذکره فی النفلیة غیر جازم به و مستنده
غیر واضح و ذلک و ان کان فی الکراهة غیر قادح لکن
حمله علی ارض بعینها راجح فاقا للحلی فی السرائر والله العالم
بالسرائر بیست چهارم در جوف کعبه یا بالای بامش
نماز واجب گزاردن و قولی بحرمت هم هست بیست و پنجم
در مسجد نماز نافله خواندن که مظنه ریا و عجب بباشد بحث

احکام مسجد

سوم در احکام مسجد باید دانست که بنا کردن مسجد ثواب
عظیم دارد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست کسیکه
مسجد بنا کند خداوند عالم برایش در بهشت خانه بنا می کند و
فی الفقیه قال ابو جعفر علیه السلام من بنی مسجدا کمفحص قطاة
بنی الله له بیتا فی الجنة و مفحص بمعنی جای کندن و قطاة
طائریست معروف و هو ضرب من الحمام یشبه القماری والفاختة

واین مبالغہ ہست در کوچکی مسجد یکہ ساختہ + امّا آداب و
سنن بنای مسجد پس چند چیز است ا آنکہ بنائش بسیار
بلند و بسیار پست نباشد ب آنکہ متوضا قریب دروازہ
متوضا یعنی بیت الخلاء و طہارت خانہ ۱۲
مسجد باشد ج آنکہ مسجد مکشوف باشد یعنی سقف نداشتہ
باشد و در حدیث است قال ابو جعفر ع اوّل ما یبدأ بہ
قائمنا سقوف المسجد فیکسرها و یامر بها فیجعل عریشا کعریش
موسی د آنکہ دیوار مسجد کنگرہ نداشتہ باشد و حدیث وارد
رای علی ع مسجدا بالکوفہ قد شرف قال کانہ بیعۃ ان المساجد
لا تشرف تبنی جمّا امّا آداب و فوائد دخول مسجد از آنجملہ
یکی اینکہ در وقت دخول شدن پاے راست را اوّل پیشتر
از پای چپ بگذارد و وقتیکہ از مسجد برمی آید بالعکس دوم
اینکہ در وقت دخول شدن و برآمدن این دعا بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم
بسم اللہ و السلام علی رسول اللہ و صلوات اللہ و صلوات

ا م ها سیاسہ بمسجد النبی ص
و ... المصلی و ...
در تعالیٰ الامن عن ... بین المصلی و ...
قائمن اسباب قبول الصلوۃ
و اجابۃ الدعاء و لذلک یستحب
الاتیان بالصلوۃ والعید ۱۲

ع شرف ... فی تدبیح البحرین
جعل للمسجد شرفا ...
شرف و فی الحدیث المساجد ...

احکام مسجد

یعنی بنا و الا شرف ای کالجبل
شرفا ۱۲

صلی الله علی محمد وآل محمد والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته
رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک سوم اینکه وقت
داخل شدن با وضو باشد چهارم اینکه دو رکعت نماز تحیت
بجا آورد پنجم اکثار اوقات سبب تردد کردن چه از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام وارد است که فرمود من اختلف الی المساجد اصاب
احدی الثمان اخا مستفادا فی الله عز وجل او آیة محکمة او رحمة
منتظرة او کلمة ترده عن ردی او یسمع کلمة تدله علی هدی او
یترک ذنبا خشیة او حیاء ششم چراغ در مسجد روشن کردن
چه از جناب رسالتمآب منقولست که فرمود هر کس در مسجد چراغ
روشن کند تمام فرشتگان و حاملان عرش مادامیکه آن چراغ روشن
باشد برای او استغفار میکنند هفتم مسجد را جاروب کردن خصوصا
روز پنجشنبه و شب جمعه ففی الفقیه قال رسول الله ص من کنس
المسجد یوم الخمیس ولیلة الجمعة فاخرج منه من التراب ما یذر

ثواب و فواید دخول مسجد

آداب و فواید خوبی مسجد

فی العیش غفر الله له یعنی هر کس در پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی
را جاروب کند و بقدر سرمه که در چشم می‌کشند از خاک برآرد خداوند عالم
او را می‌آمرزد هشتم رو بقبله در مسجد نشستن و حمد الهی بجا آوردن
و صلوات فرستادن و حاجت خود طلبیدن اما امور مکروهه
چند امر است اول آواز در مسجد بلند کردن الا در اذان ثانی
شمشیر از نیام برآوردن ثالث شعر خواندن ولیکن هرگاه
مشتمل بر وعظ و پند و مضامین سودمند یا بر مدح و منقبت
یا مصیبت اهلبیت عصمت یا متضمن علم و حکمت یا شاهد
لغت کتاب یا سنت باشد خواندنش کراهت ندارد بلکه عبادت
است کما نبه علی ذلک الشیخ علی اعلی الله مقامه فی تعلیقات الشرائع
رابع خواب رفتن خامس نقل و حکایات امور دنیا سادس
مجانین و اطفال را گذاشتن که داخل مسجد شوند الا طفل ممیز
تمیز بدون عیب ندارد و سابع کسی را در مسجد ... ثامن

کشف عورتین یا ناف یا ران یا زانو در خلوت واما در حضور
کسیکه نگاه می کند پس کشف عورتین حرام است تاسع بر دیوار
مسجد صورت غیر ذی روح مثل گل و درخت کشیدن عاشر
بلغم یا آب دہن در مسجد انداختن و اگر چنین کند بخاک بپوشاند
حادی عشر مسجد را مکتب ساختن ثانی عشر بعمل آوردن
اہل حرف پیشه خود را خصوصاً تراشیدن تیر ثالث عشر
خرید و فروخت کردن اما محرمات مسجد پس اول طلاکاری
مسجد و نقش بطلا کشیدن دوم سنگریزه فرش مسجد را بیرون
آوردن و اگر در آورده است باید بہمان مسجد یا مسجد دیگر برساند
فانها تسبح کما فی الحدیث عن الباقر علیه السلام سوم چیزیکه نجس
باشد بمسجد بیرون ہرگاه نجاستش متعدی باشد چنانکه گذشت
وبعض اعلام تعمیم کرده اند وهو احوط اما نجس العین مثلاً کافر
را اگرچه بدنش خشک باشد بمسجد نمیتوان داد مسئله ہرگاه مسجد

محرمات مسجد

از خشت های نجس بسازند؛ ظاهر آنست که باید آنرا بیندازند؛
لان النهي في العبادة موجب للفساد فلا يصدق عليه
اسم المسجد وتحريم نبشه بناء فاسد على فاسد مع احتمال
وابقاء البناء على حاله لان ازالة النجاسة ليست من شرائط
المسجد بل من احكامه؛ كما نص عليه المحقق النجفي في جواهر
كلامه؛ مسئله اگر فضله خشاف مثلا با خاک و خاشاک مسجد چنان
مخلوط شود که بغربال و غیره جدا کردن ممکن نباشد ابقا و القای
آن هر دو مشکل است لاحتمال سقوط التكليف بالازالة
في تلك الحالة فتطهر بالاستحالة؛ واحتمال سقوط وجوب
الابقاء والادامة؛ لعدم الانتفاع به، وصيرورته من
جنس القمامة؛ فيستحب الكنس بل ربما يجب الطرح فالالقاء
ازالة النجاسة وتحصيلا للنقاء؛ ولعل هذا الوجه اولى؛ ولكن لم
نسمع في المسألة قولا لغيرنا؛ هر فرشی که وقف مسجد است

محرمات مسجد

در غیر مسجد انداختن پنجم زمین مسجد را داخل ملک خود ساختن
ششم میت را در مسجد خاک کردن هفتم شبیه حیوان ذو الروح
در مسجد کشیدن هشتم در مسجد درخت نشاندن مقدمه ثامنه
در چیزیکه سجده بران میکنند بدانکه سجده[۱] بر زمین و چیزیکه از
زمین روئیده است و عادت بخوردن و پوشیدنش جاری
نیست جائز است و زمین از همه اولی و اقرب الی الخضوع
للمولی و خاک که جزو زمین است و گچ خام و سنگ غیر معدنی
ظاهرا حکم زمین دارد و صندل و بیخ خطمی مثل آن که عادةً ماکول
نیست الا بطریق دوا سجده بران روا بلی زعفران و دارچینی
و مانند آن که دوا و یا غذائیه مستعمل میشود سجده بران ظاهرا ممنوع
است و چیزیکه در بعض بلاد خورده میشود و در بعض غیر آن چنانکه
خورده میشود حتما ممنوع است و جائیکه خورده نمیشود کسیکه از حال
آن مطلع نیست سجده بران میکند و هرگاه آگاه شد که جای دیگر

چیزیکه بران سجده کنند

[۱] روی عن الصادق علیه السلام ان افضل السجود علی الارض [illegible] فریضه و علی جزء الارض [illegible]

دراکل مستعمل است ترکش احوط بلکه اقرب و در پنبه وکتان قبل
اختلاف است و منع احوط و همچنین از گچ پخته و خشت و خزف و
آهک، فالاحتیاط لا یترک، و پارچه که از پنبه وکتان بافته باشند
اشهر دران عدم جواز سجده است و زمین اگرچه گل را شامل است
لکن استقرار جبهه بر گل مشکل، و اکثر علما بعدم جواز سجده قائل، و
در کاغذ هم احوط اجتناب است الا در صورت جائز السجود بودن
اصل و عدم حائل، مثل مرکب غلیظ یا آثار آنها و گوشت و پوست
و موی و پر جانوران و نمک و طلا و نقره و آبگینه و سائر معدنیات
سجده بر اینها جائز نیست **مقدمهٔ تاسعه** در اذان و اقامت و
دران چند جمله است **جملهٔ اولی** بدانکه اذان و اقامت مختص
بنماز پنجگانه و نماز جمعه است و مشهور و اظهر استحباب اذان و اقامت
است لیکن در نماز صبح و مغرب تاکید اکید وارد شده حتی که
بعض علما قائل بوجوب شده اند پس احوط آنکه ترک نشود خصوصا

اذان و اقامت

در نماز صبح و در اوقات رخصت ترک در هیچ روایت وارد نشده پس احوط آنکه در هیچ نماز آنرا ترک نکنند و برای زنان تاکیدی در اذان و اقامت نیست بلکه اگر به تکبیر و شهادتین اکتفا کنند مجزیست جمله ثانیه باید که موذن از جمله ذکور باشد و طفل ممیز هم اذان میتواند گفت و همچنین غلام و زن برای زنان اذان میگویند برای مردان و سنت است که موذن عادل و بلند آواز و بینا باوقات نماز و با طهارت باشد و تا کید طهارت در اقامت بیشتر است و قولی بوجوب هم است و سنت است که بر مکان بلند و بقبله ایستاده اذان گوید و بجانب راست و چپ که سنت اهل سنت است ملتفت نشود قال فی الوقایه یحول وجهه فی حیعلتین یمنة و یسرة مسئله بر اذان گفتن اجرت گرفتن بنابر مشهور جائز نیست بلکه دعوی اجماع کرده اند و در حدیث از جناب ولایت مآب منقولست که فرمود و آخر کلامیکه

اذان و اقامت

اذان واقامت

جبیب دل من یعنی پیغمبر خدا بران از من مفارقت کرد
این بود که فرمود اگر نماز جماعت بخوانی پس مثل نماز کسی
بخوان که ضعیف ترین ماموماں تو باشد و هرگز چنان موذن
مقرر مکن که بر اذان خود اجرت گیرد مسئله هرگاه امام جماعت
اذان کسی را بشنود برای جماعت خود اکتفا بان اذان میتواند
کرد اگرچه موذن اذان برای خود یا برای جماعت دیگر گفته باشد
جمله ثالثه می باید که اذان را به نیت قربت بگوید نه بقصد ریا و
سمعت لیقع علی وجه الکمال ویترتب علیه ثواب واجر
من الله ذی الجلال علی ماورد فی حدیث بلال وهو طویل
جداً سمعت رسول الله یقول من اذن فی سبیل الله صلوة
واحدة ایماناً واحتساباً وتقرباً الی الله عزوجل غفر الله له ما
سلف من ذنوبه ومنّ علیه بالعصمة فیما بقی من عمره وجمع
بینه وبین الشهداء فی الجنة وتوهم اینکه قصد اسماع با ترک سمعت

جمع نمیشود فاسد است چه غرض از سماع محض اعلام است و
شمعت عبارت ازین است که آوازه و شهرت و رضاء
خلق مقصود باشد. وَ اَیْنَ هٰذَا مِنْ ذٰلِکَ واین شبهه مثل شبهه
یکی از ابنای عصر است که در حزن و مصیبت جناب سید الشهداء
سیار اجائز داشته و تباکی را که در حدیث من بکیٰ او ابکیٰ وارد شده
ریا پنداشته می گفت که فضل و شرف گریه بران حضرت
نه نیست که در اعمال دیگر ریا مذموم و موجب عقاب است، و درین
عمل مورث ثواب. و نفهمیده که تباکی بیش ازین نیست که
خود را بصورت محزون داشته باشد یعنی آثار حزن و ملال
بر ناصیه حال پیدا شود و مقصودش رضای خدا، و جناب
سید الشهداء و سائر ائمه هدیٰ باشد و سببش گرفتگی خاطر و تالم
نه خوشنودی مردم، و این امر خصوصیت بمصیبت ندارد
بلکه نسبت بسائر اعمال صالحه می باید که صلاح ظاهر حال خود بکند

اذان و اقامت

وزیر علمارا اختیار نماید که الظاهر عنوان الباطن نمایش اینکه
اصلاح باطن اہم و مقدم و مستتبع صلاح ظاہر است چه در حدیث
است من اصلح سریرته اصلح الله علانیته یعنی ہر که باطن را
کند آراسته ظاہرش گردد خود آراسته. خلاصه اذان از جهت
عبادت است و عبادت خالی از نیت قربت نمی باشد و علما باب
وضوح و ظہور در این خصوص متعرض این امور نشده اند لیکن
از عموم معلوم مسئله کسیکه قضای نمازهای پنجگانه بنماید برای نماز
اوّل از مقرره خود اذان و اقامت میگوید بعد از آن برای
هر نمازی اکتفا باقامت می کند مسئله کسی که در میان ظہر
یا مغرب بین جمع میکند اذان و اقامت برای ظہر و مغرب
میگوید و برای عصر و عشا اقامت تنها و ہرگاه جمع نکند اذان
برای عصر و عشا ہم میگوید و از بعض روایات چنان مفہوم میشود
که از ترک نافله بین الصلوتین جمع صدق میکند و ہرگاه نافله را

اذان و اقامت

در میانه بخواند جمع صادق نخواهد آمد و اولی اعتبار وقوع و عدم وقوع فصل معتدبه است تا اینکه درعرف بگویند که هر دو نماز را یکجا خوانده یا نخوانده **مسئله** اذان پیش از وقت گفتن جائز نیست الا در اذان صبح که در تقدیم اذان بران اذن وارد شده ولیکن اولی آنست که ضابطه کلیه برای تقدیم آن قرار دهند تا باعث اشتباه مردم نشود و بعد از دخول وقت اذان را اعاده کنند **جمله رابعه** فصول اذان هیجده است الله اکبر چهار بار اشهد ان لا اله الا الله دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله دو مرتبه وهمچنین حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله و اقامت هفده فصل است دو تکبیر در ابتدا و بعد حیعلات قد قامت الصلوة دو مرتبه و در آخر تهلیل یکبار و ترتیب فصول بر نهج منقول شرط صحت است و اگر در فصلی مخالفت ترتیب نماید اعاده کند تا ترتیب

اذان واقامت

بدست آید • و سنت است که در آخر هر فصل وقف کند پس در
حی علی الصلوة بجای تا ها بخواند و در اذان ثانی می باید یعنی
فصول را پیاپی بگوید چنانکه در اقامت میکند • و اشهد ان
علیاً ولی الله شهادت حق است و جزو ایمان نه جزو اذان
مسئله سنیان که خیر العمل را ترک کرده در نماز فجر بعد از حی
علی الفلاح الصلوة خیر من النوم میگویند بجمله اولیات تا
است • و اتباع و تشبه بایشان روا نیست مسئله حرف
زدن در بین اذان بنا بر مشهور مکروه است و در اقامت
کراهتش بیشتر خصوصاً بعد گفتن قد قامت و بعضی در این
حالت قائل حرمت و هو الاحوط الا عند الضرورة
مسئله حکایت اذان مستحب است چنانچه اخبار بسیار است
حکایت کرده اند و اقامت [illegible] بجمله خامسه بعد از
اذان و قبل از اقامت در میانه فصل دادن سنت است

پس بعد اذان مغرب یک تسبیح یعنی یکمرتبه سبحان الله بگوید
یا یک قدم بردارد یا قدرے ساکت باشد بعد اقامت بگوید
و در غیر مغرب بعد اذان دو رکعت نماز بخواند یا قدرے بنشیند
یا یک خطوه یا یک سجده بجا آرد و جناب سید در ریاض المسائل
از فلاح السائل ناقل اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که درین سجده بگوید لا اله الا انت لک ربّی سجدت
خاضعاً خاشعاً ذلیلاً که حقتعالی میفرماید ای ملائکه من قسم
بعزت و جلال خود هم محبت او را در دلهاے مومنین و هیبتش
در دلهای منافقین داخل میکنم رکن دوم در افعال
واجبه نماز و آن چند چیز است اوّل نیّت و آن اراده نماز
ظهر است مثلاً که در وقت شروع کردنش البته مینماید و تلفظ
و خطار بالبال در کار نیست بلکه دران حال علم اجمالی کافی است
بلی علم بتفصیل ارکان و افعال نماز از پیشتر بطریق اجتهاد یا تقلید

نیّت

یا بطریقه احتیاط باید حاصل کرده باشد و هرگاه فعل در واجب و ندب مشترک باشد مثل دو رکعت فجر در وقتیکه هم نافله می تواند شد و هم فریضه تعیینش لازم و اگر وقت نافله گذشت نماز صبح خود شد متعین شد مسئله هرگاه آخر وقت بگمان اینکه وقت باقی است نماز ادا می کند یا بخیال انقضای وقت قضا می خواند حاجت بنیت ادا و قضا نیست و نیت قربت در هر دو صورت کفایت میکند و نیت قربت در همه جا کافی است

نیت

مسئله قصد ریا و سمعت مبطل نماز است و رغبت جنت و خوف دوزخ باکی ندارد و اگر میتوانند که از شائبه این غرض هم نیت را خالص بکند خیلی خوب است مسئله استطرادیه هرگاه سوره قصیره مثل انا اعطینا باین قصد میخواند که کارش فوت نشود یا نماز را اول وقت یا آخر وقت باین غرض که وقت دیگر کاری پیش نظر دارد میخواند نماز فاسد نمی شود

بدانکه نیت علی القول بالجزئیة یکی است از ارکان نماز و بنابر قول بشرطیت شرط است از شرائط آن و بهر دو تقدیر اخلال به نیت باعث اخلال نماز است کلی و قلبیه نیت عبارت از تلفظ نیست و

شکلیات نیت بدانکه نیت چونکه عبارت از قصدی است که مقارن تکبیرة الاحرام می باشد پس اگر تکبیر را گفته و اصلا در خاطرش نبوده که نماز می کند از برای خدا و بهمین صورت نماز را خواند اعاده بکند و نمازیکه آنرا صحیح دانسته است باطل است امر دوم استدامت حکمیه یعنی اگر قصد کرد که حرف بزنم یا پشت بقبله بکنم و از مین مقوله مثل اینکه نماز را تمام نخواهم کرد پس اگر آنچه قصد کرده آنرا العمل نیاورده و با فعال نماز مشغول ماند نیت را تجدید بکند والا نمازش باطل میشود ولقد حرر السید الاستاد العلام اسکنه الله دار السلام فی للتاسع رود وضة الاحکام من التحقیقات الانیقة فی النیة ما خلت عنه کبار الکتب الدینیة فلیرجع الیها من اراد الاطلاع علیها ففیها شفاء للصدور وان ذلک لمن عزم الامور امر سوم تکبیرة الاحرام که از ارکان نماز است

شکلیات نیت

ترکش عمداً یا سهواً مبطل نماز است اگرچه سهو کردنش نادر است
چراکه عادت مستمرهٔ مصلی است که نماز را شروع به تکبیر میکند
در تکبیر واجب است که در لفظ الله اکبر هیچ حرف را زیاد
و کم نکند مثلاً گاه است که بنا بر رفع صوت الله اکبار میگویند
و دست از نماز می شویند و سنت است که حرف آخر
را ساکن بکند و دستها را وقت تکبیر بردارد که تاکید اکید
شده بلکه سید مرتضی رضی الله عنه قائل بوجوب است پس از
احتیاط دست نباید برداشت و حدش علی المشهور این است
که تا بیخ گوش بلند کند و از آن بالاتر نبرد و لکن اگر کمتر باشد باک
ندارد و واجب است که ابتدای تکبیر با ابتدای رفع یدین و
انتهای آن با انتهای این مقارن باشد یعنی چنان نکند
که اول دست ها را برداشت بعد از آن تکبیر گفت بلکه فعل و
قول معاً باشد و دست ها میباید وقت بلند کردن گشاده باشد

واجبات نماز

تکبیرة الاحرام

اگرچه انگشتها باید باهم متصل و پیوسته باشد و شکم وسطها مقابل
قبله باشد چه بسط بچیزی دیگر است و ضم اصابع دیگر بسط این است
نه بند و آن با ضم اصابع منضم میتواند شد خلاصه
همه انگشتها باهم متصل الا ابهام که علی المشهور باید جدا باشد
و سنت است که نماز را بهفت تکبیر شروع بکند و هر تکبیر را
که خواسته باشد تکبیرة الاحرام قرار دهد و بهتر بلکه احوط آنست
که برای احرام اخیره را اختیار بکند و بعد از هر تکبیری دعای هم وارد
است و تکبیرات سه را به دعا میهم گفتن هم رواست و بعد از
تکبیرة الاحرام بدعای توجه متوجه شود مسئله برای امام
جماعت یک تکبیر کافی است و تاکیدی در هفت تکبیر گفتن
نیست و بجهر گفتن سنت است بخلاف ماموم که اذکار خود
را بسمع امام نرساند بهتر است مسئله مشهور آنست که هرگاه
دو بار تکبیرة الاحرام را با نیت افتتاح بگوید نماز باطل میگردد

وچون بار سوم بگوید صحیح میشود وهو الاحوط شکیات تکبیر
اگر تکبیر احرام را فراموش کرد هر وقت که بخاطرش بیاید بگوید ونماز را
از سر بگیرد واگر میخواهد که بقیت سر امام نماز بخواند وامام در رکوع
است می باید دو تکبیر بگوید یکی واجب برای احرام ودیگری
سنت برای رکوع واگر تکبیر احرام را فراموش کند یا عمداً نگوید
نماز درست نخواهد شد امر چهارم قیام وآن واجب است

ذکر قیام

بالتمام ورکن است در دو مقام یکی در وقت تکبیر الاحرام
ودیگرے متصل برکوع یعنی جزوی از قیام که بعد آن بلافاصله
برکوع میرود پس هرگاه تمام قیام یا یکی از این دو جزوی ضرورت
عمداً یا سهواً ترک کند نماز باطل میشود مثلاً کسے تمام رکعت
را ایستاده بجا آورد وچون وقت رکوع رسید نشست وپشت
خم کرد برای رکوع پاشد ورکوع را بجا آورد لکن چونکه قیام
متصل برکوع درینصورت بوقوع نیامد نماز باطل میشود

قیام

و بدانکه در قیام چند شرطست **شرط اوّل** آنکه راست ایستاده
شود و اگر اندکی سر فرو کرده باشد عیب ندارد و اما زیاده تر سر
فرو کردن یا بطرف راست یا چپ کج نمودن گردن جائز
نیست **شرط دوم** بر هر دو پا ایستادن اگرچه ثقل بدن گاهی
بر پای راست و گاهی بر پای چپ بوده باشد ولکن یک
پا را برداشتن جائز نیست **شرط سوم** در قیام قرار گرفتن
پس اگر روی برف یا پنبه یا گهواره یا چیز دیگر که قدم بران قرار
نمی گیرد ایستاده باشد مبطل نماز است **مسئله** کسیکه در جماعت
در بین رکعت امام رسید و ترسید که رکوع فوت میشود نیت
اقتدا می کند و برکوع میرود و بصف ملحق میشود و در ینصورت
ترک استقرار در قیام که واقع شد عیبی ندارد **شرط چهارم**
استقلال یعنی بخودی خود قائم باشد و بر چیز دیگر مثل دیوار
یا چوب تکیه نکند بحیثیتی که اگر متکا را بردارند بیفتد و احوط آنست

که مطلقاً استناد بر چیزی نکند الا در حال ضرورت مثل مرض
و غرض که اعتماد و استناد واجب است و تا نتواند که ایستاده
تکیه بر دیواری کرده نماز بخواند نمی باید که بنشیند بلکه تا نتواند
که در حالت راه رفتن نماز بخواند و در نیست که اینطور نماز
کردن از نشسته خواندن اولی باشد بلے هرگاه هیچ قسم
نمیتواند که ایستاده بماند می نشیند پس اگر عذر در تمام نماز باشد
مطلقاً برنخیزد و الا تا وقتیکه طاقت ندارد می نشیند و بعد از
اینکه در خود قوتے یافت می ایستد مسئله کسیکه در بیماری
نماز را نشسته میخواند و در حال جلوس قوت قیام هم رساند
لکن اگر ایستاده قرارت میکند می ترسد که سبب تعب یا ضعف
بهم رسد و قیام متصل برکوع که رکن است از دست میرود
و اگر نشسته می ماند قیامیکه در قرارت واجب است با وجود
قدرت فوت میشود پس امر مشکل و قیام بیک وجه

قیام

[illegible] قواعد [illegible] ۱۲ [illegible] الاحکام

در واجب دیگر مخل + ظاہر انیست کہ بر میخیزد وایستادہ قرائت
می نماید دیگر ہر چہ بادا باد + واللہ رؤف بالعباد + وبالجملہ فالترجیح
لما حضر + دون المنتظر + وفی المسئلۃ اقوال اُخر + فقیل یقدم
المؤخر + وقیل انہ مخیر + وفیہما نظر + شرط پنجم اینکہ پاہا را
از ہم اینقدر دور نگذارد کہ از ہیئت قیام بیرون رود فائدہ
قیام چند قسم است واجب رکنی و واجب غیر رکن ومندوب
وممنوع قسم اول و ثانی مذکور شد واز جملہ قسم ثانی است

قیام

قیام بعد رکوع و قسم ثالث مثل قیامیکہ در قنوت میشود
چہ قنوت مستحب است پس اگر نخواند قیام ہم نمیکند خلاصہ
مندوب باین معنے است کہ ترک قیام و ترک آن عمل ہر دو
یکجا میتواند کرد نہ اینکہ عمل را نشستہ بکند واز این قبیل است وضو
برای نماز مسنون پس نماز مستحبی ہم بغیر طہارت نمی تواند
خواند و قسم رابع مثل قیام در حال تشہد کہ تشہد بیایستی نشستہ

قیام

بجا آرد نه ایستاده و مثل قیام با وجود عذر مانع چه هرگاه با وصف
عجز از قیام ایستاده نماز بکند نمازش باطل است **مسئله**
کسیکه ایستاده نماز میخواند هرگاه دردی یا ضعفی در خود می بیند
با قرارت مشغول مانده می نشیند بخلاف کسیکه سبب عذر
شرعی نشسته نماز میخواند و در خود خفتی می یابد چه اومی باید که خود را
از قرارت باز داشته برخیزد **مسئله** اسباب عجز مختلف است
ا خوف حدوث مرضی که تحمل آن شاق باشد ب اینکه
مرض کهنه دارد مثل اینکه کوزه پشت یا زمین گیر است یا مرض
جدید + مثل تب شدید + یا دوران سر + یا درد کمر + که از قیام
بروجه معتبر مانع + یا در تحملش مشقت عظیم واقع + نه درد کمر
علی الاطلاق که گاه است انتصاب براش نافع + بلکه دافع
میشود ج خوف اینکه در مرضش شدت می شود یا طول اسکشید
د خوف دشمن ه اینکه در چنان خانه محبوس است که سقفش

قیام

بیست باشد بجدی که قیام بقسمی که می باید ممکن نشود بهر صورت
هرگاه مصلی که حال خود را بهتر میداند مظنه ضرر بهم رساند از قیام
باز می ماند و اگر خود تجربه ندارد از گفته طبیب حاذق اگرچه کافر
باشد ظن ضرر بهم رسد همین حکم دارد و در صورتیکه ظن حاصل نشود و
می ترسد که اگر امتحان میکند مرضی حادث شود که علاج پذیر نباشد
پس عمل بر شک میتواند کرد والله العلیم مسئله اگر عمدًا یا سهوًا آرامست
بالیستد نمازش باطل است و همچنین اگر عمدًا تکیه کند و در صورت
سهوا عاده احوط است مسئله کسیکه امید زوال عذر دارد
احوط آنست که در نماز تاخیر کند تا عذر برطرف شود و اگر زائل
نشد و وقت تنگ است دیگر انتظار نکشد نماز بخواند مسئله
هرگاه قیام بهیچ نهج ممکن نباشد ساقط میشود پس نشسته نماز میخواند
و جلوس را وقت تکبیر و متصل برکوع رکن میداند و در وقت قرات
واجب و در وقت قنوت مندوب و تا است میتواند نشست

خم نشود و تا بی تکیه جلوس ممکن است تکیه نزند و تا تکیه زده بتواند
نشست و راز نشود و چون اینهمه مراتب گذشت جلوس
هم ساقط بر جانب راست میخوابد که ظاهرا بر پهلوی چپ
ترجیح دارد و بر پهلوی چپ نماز کردن مقدم است بر استلقا
یعنی بر پشت خوابیدن **امر پنجم** قراءت و دران چند مبحث

قراءت

است **مبحث اول** سنت است که در رکعت اول قبل
از بسم الله استعاذه آهسته بگوید اگرچه نماز جهری باشد و صورت اشهر
این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این مشهور است
و در فقه الرضا باین نهج مذکور که اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و بعد از سوره حمد قاری ساکت ماندن
مستحب است و آمین گفتن حرام و طریقه عوام است و
خواندن سوره فاتحه در دو رکعت اول واجب است اگرچه
رکن نیست و همچنین خواندن سوره دیگر هم بعد از الحمد واجب

الا در صورت ضرورت مثل خوف یا بیماری یا تنگی وقت
یا اینکه نمی‌داند و وقت آنقدر نیست که یاد بگیرد و اگر بعمد بغیر ضرورت
ترک سوره کند نمازش علی الاشهر باطل است و همچنین تبعیض
سوره یعنی بعض آیات را خواندن و بعض را انداختن مسئله
قرائت چهار سوره که سجده در آنها واجب است در نماز واجب
جائز نیست و اگر سهواً شروع کرد بخواندن یکی از آنها و پیش
از آیه سجده متذکر شد قطع کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از تمام
سوره متذکر شد برای سجود ایما کند و بعد از تمام نماز سجده
تلاوت بجا آورد و نماز را احتیاطاً اعاده کند و همین حکم است در
صورتیکه خودش نخواند اما دیگری آیه سجده را تلاوت کرد و وی
گوش داد بلکه اگر گوش هم ندهد و بسمعش برسد باز همین حکم است
علی الاحوط و در صورت تعمد بخواندن یکی از عزائم حکم مذکور لازم است
و ظاهراً آثم خواهد بود بثبوت الاشتغال و ترک الامتثال

قراءت

قرارت

وحرمة ابطال الاعمال + وانكان لا يخلو من اشكال + والله العالم
مسئله همچنین خواندن سوره طولانی که وقت را فوت میکند
جائز نیست مسئله احوط آنست که سوره لایلاف والم ترکیف
وسوره والضحی والم نشرح را در نماز فریضه نخواند لکن این
احتیاط لازم نیست اگر میخواند بانصورت بخواند که سوره
لایلاف والم ترکیف را یکجا با بسمله که بر سر هر دو واقع است
تلاوت نماید و همچنین اگر والضحی والم نشرح را میخواند با بسمله
که در ابتدای هر دو تا است قرائت کند مضایقه ندارد و چون
هر دو تا بنا بر مشهور حکم یک سوره است و همچنین این
دو تا پس یکجا خواندن بجا است تا شبهه اینکه بنا بر قول ثانی
قِران میشود که کراهت بیش نیست و در خبر مفضل بن صالح
از صادق علیه السلام منقول است لا تجمع بین سورتین فی رکعة
الا والضحی والم نشرح والفیل ولایلاف کذا نقل عن تفسیر العیاشی

قرائت

مسئله و سوره بعد از حمد دریکرکعت خواندن که این را
قِران بالکسر میگویند در فریضه مکروه است و جمعی حرام میدانند
و ترکش احوط اما یکسوره را تمام و سوره دیگر را ناقص خواندن
پس ثابت نیست که از قسم قران باشد و احوط آنست که این
را هم اختیار ننماید الا در صورتیکه شروع بخواندن سوره نمود و
بسبب سهو نتوانست که تمام بکند پس عدول بسوره که
یاد دارد می نماید و یک آیت را مکرر خواندن تا اینکه درست بخواند
عیبی ندارد مسئله بسم الله جزء هر سوره است الا در سوره برائت
پس هرگاه میخواهد سوره بخواند بسم الله را معین کند که از فلان
سوره است ولی اگر در حال غفلت بسمله وقت خواندن سوره
بر زبانش جاری شد ظاهرا مضائقه ندارد مسئله هرگاه
بسم الله بقصد یک سوره بخواند و بعد از بسمله سوره دیگر میخواهد
بخواند می باید که حالا بسم الله را بقصد این سوره دومین بگوید

مسئله هرگاه سوره معینه را قصد کرد و بر زبانش سوره قل هو الله
یا سوره قل یا ایها الکافرون جاری شد از آنها رجوع به سوره دیگر
نمیکند الا در روز جمعه که بنا بر مشهور بسوره جمعه و منافقین عدول
میتواند کرد چه در حدیث علی ابن جعفر است که از برادرش موسی
بن جعفر علیهما السلام پرسید عن الرجل اراد سورة فقرء
غیرها هل یصلح له بعد ان یقرء نصفها ان یرجع الی السورة
التی اراد قال نعم ما لم تکن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
و در حدیث صحیح وارد است اذا افتتحت صلوتک بقل هو الله احد
وانت ترید ان تقرء غیرها فامض فیها و لا ترجع الا ان تکون
فی یوم الجمعة فانک ترجع الی الجمعة والمنافقین و هرگاه سوای
اخلاص و جحد کدام سوره را شروع کرد بخواندن و هنوز از
نصف سوره نگذشته بسوره دیگر عدول کرد مضائقه نیست
و بعد از نصف سوره عدول کردن خلاف احتیاط است

نسخه قدیم است

مسئلہ سورۂ کہ در رکعت اولی خواند در رکعت دوم خواندنش مکروہ است الّا سورہ توحید کہ در ہر دو رکعت میتوان خواند چنانچہ در صلوۃ حماد کہ بنابر تعلیم وارشاد امام صادق علیہ السلام بعمل آمدہ اشعارے باین مطلب است و بروایات[له] اخر اوضح واظہر مسئلہ روز جمعہ در نماز فجر وجمعہ وظہرین خواندن سورۂ جمعہ ومنافقین سنت است وصبح دوشنبہ وپنجشنبہ خواندن سورۂ انسان وسورہ غاشیہ باعث امن از شر آن روز است واز ثواب الاعمال نقل شدہ کہ حضرت امام محمد باقر علیہ السلام فرمود من قرء هل اتى على الانسان فی کل غداة الخمیس زوجه الله من الحور العين ثمانمائة عذراء واربعة الاف ثيب وجوار[مم] من الحور العين وكان مع محمد ذكره في الجواهر

مبحث دوم در قرارت وتجوید شک نیست در اینکہ شناسائی مخارج حروف باعث سہولیت تعلیم وتعلم میشود ہر چند ادای

قرارت

له حدثنا محمد عن صفوان الجمال قال سمعت ابا عبدالله یقول قل هو الله احد تجزی ... صلوة ومثلها روی عنه قال سمعت ابا عبدالله يقول صلوة الاوابين كلها قل هو الله احد

مم درین عبارت ... ثمانمائة ... اربعة الاف ثیب ... وسائل ... من الحور العين ... اربعة الاف ...

جو هر حروف موقوف بران نیست چه اشخاص که از مخارج حروف
واقف نیستند مثل اطفال عرب حروف را بخوبی ادا می کنند
پس واجب تادیه حروف است و حفظ وقف تام و حسن
نیو بست و وقف تام عبارتست از وقف بر کلامیکه تعلق
بما بعد نداشته باشد نه لفظا و نه معنی مثل وقف در آخر
بسم الله الرحمن الرحیم و بر یوم الدین و بر نستعین و وقف
حسن وقف بر کلامی است که از روی معنی تعلق بما بعد داشته
باشد نه از روی لفظ مثل وقف بر بسم الله و بر الحمد لله و بر رب العلمین
و بر ایاک نعبد و وقف کردن بر مضاف بدون مضاف الیه
یا بر جار بغیر مجرور خوب نیست بلکه رعایت چنین امور
مثل مد متصل و ادغام در کلمه واحده و آنچه در لغت عرب واجب
باشد لازم است و در حد مد واجب اختلاف است و از معصوم
روایتی بما نرسیده و از عاصم منقول است که بقدر چهار الف

قرائت

و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک نعبد و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر المغضوب علیهم جامع عباسی [illegible]

باید باشد و در فتاوی مقدس انصاری است که بقدر دو الف کفایت میکند و زیاده تر بقدری که از حد قرائت بیرون نبود ضرر ندارد انتهی ولا یبعد قول العاصة والله العالم

شکیات قرائت

شکیات قرائت اگر حمد را فراموش کند و هنوز داخل رکوع نشده که متذکر شود پس اگر قبل از سوره متذکر شده است حمد را بخواند و بعد از آن نماز را باتمام رساند و اگر بعد از سوره یا در بین سوره بخاطرش رسیده که حمد نخوانده است حمد را بخواند و همان سوره را اعاده بکند یا سوره دیگر تلاوت نماید و اگر داخل رکوع شده بخاطرش بیاید چیزی بر او نیست الّا اینکه بعد از اتمام نماز دو سجده سهو بکند علی الاحوط و اگر در حالیکه سوره میخواند شک کند که حمد خوانده است یا نه قرار بدهد که نخوانده است و اگر وقتیکه آیه را میخواند شک کند که آیه ما قبل را خوانده است یا نه احوط آنست که آیه سابقه را بقصد قربت مطلقه بخواند

نه بقصد جزئیت و بعد از آن آیه لاحقه را که میخواند اعاده نماید

مبحث سوم در جهر و اخفات و در آن یک مقدمه و چند مسئله است

مقدمه جهر بلند خواندن و اخفات آهسته خواندن است و در صدق هر دو اطلاق عرفی معتبر است و اگر آنقدر آهسته باشد که اطلاق نطق و قرائت نشود یعنی در دل بگذراند پس درست نیست چه قرائت واجب است **مسئله** بدانکه جهر و اخفات در قرائت حمد و سوره بنا بر مذهب مشهور بل اقوی واجب است و محل جهر نماز فجر و دو رکعت اول مغربین است و مواضع اخفات رکعات باقیه عشائین و هر چهار رکعت ظهرین الا در بسمله که در موضع اخفات هم بلند گفتنش چه برای امام و چه برای منفرد مستحب است چنانچه ذکر آن گذشت **مسئله** برای زن جهر واجب نیست بلکه در صورت رسیدن آواز بگوش اجنبی ممنوع است و در وقت امن تخییر **مسئله** اخفات در تکبیرات

جهر و اخفات

افتتاحیه در جماعت اولی است و منفرد جهر میکند در تکبیرة الاحرام واذکار رکوع و سجود و تشهد برای ماموم اخفات خوب است وبرای امام جهر کردن مسنون و مندوب + و منفرد مختار است بلند خواند یا آهسته مسئله در نوافل روز اخفات و در نوافل شبانه جهر مسنون است و در نماز شب بالخصوص روایات وارد شده چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که در جواب سائل فرمود ینبغی للرجل اذا صلّی فی اللّیل ان یسمع اهله لکی یقوم القائم و یتحرک المتحرک مسئله کسیکه مسئله جهر و اخفات را نمیداند اگر در موضع جهر اخفات یا بجای اخفات جهر کند اعاده نمی خواهد و جاهل مسئله بنا بر مشهور و صحیح جاهل معذور نیست الا درینمقام + و در قصر و اتمام + والله العالم بالاحکام مبحث چهارم مشتمل بر پنج مسئله مسئله اولی در هر دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و در رکعت اخیر از نماز سه رکعتی مخیر است

جهر و اخفات

خواندن تسبیحات اربعه

مسیان خواندن تسبیحات اربعه وخواندن حمد وتسبیح افضل است
از هرچه امام باشد وچه ماموم وچه منفرد چنانچه در کتاب فقیه در
حدیث طویل مذکور است وصار التسبیح افضل من القراءة
فی الاخیرتین لان النبی لما کان فی الاخیرتین ذکر ما رای
من عظمة الله قد هش فقال سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر فلذلک صار التسبیح افضل من القراءة
وصورت تسبیحات این است سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر واستغفر الله در آخر گفتن بهتر بلکه احوط
است وباید که بهمین ترتیب وباحرف عطف بطرزیکه نوشته
شد سه مرتبه بگوید علی الاحوط مسئله ثانیه اگر شک کند که دو مرتبه
گفته ام یا سه مرتبه دو مرتبه را قرار پیش خود بدهد ویک مرتبه دیگر بگوید
وزیاده از سه مرتبه خوب نیست مسئله ثالثه در دو رکعت
اخیر بسمله نیست بلکه آن از القصد مشروعیت گفتن تشریع است

و سوره هم نیست همین تسبیحات کافی است **مسئله رابعه**
اگر تسبیحات را شروع کرد و تمام تا کرده خواست که حمد بخواند
احوط اینست که چنان نکند و همچنین در یک رکعت حمد و در
رکعت دیگر تسبیحات این هم خلاف احتیاط **مسئله خامسه**
کسیکه در دو رکعت اول حمد را سهو کرده در دو رکعت اخیر بنابر
اشهر حالا هم مخیر + واحوط آنست که در ینصورت حمد را در
اخیرتین بخواند اذ لا صلوة الا بفاتحة الکتاب + والله العالم
بالصواب

رکوع

امر ششم رکوع است بدانکه رکوع در نماز رکن
است پس اگر از راه عمد یا سهو یا جهل مسئله رکوع نکند نماز باطل
میشود آری اگر رکوع را فراموش کرد و خواست که بسجده
برود و قبل از سجدهٔ اولی بخاطرش بیاید رکوع میکند و نماز باطل نیست
مسئله رکوع عبارت از خم شدن است بحدیکه رسیدن هر دو
دستش بزانو ممکن شود اگرچه نرساند و اینقدر خم شدن واجب است

رکوع

ورساندن کف دستها بزانو مستحب است بمرد و زن و درین امر برابر
همدیگر مگر اینکه زن را در خم شدن مبالغه کردن مکروه است که
موخر بدنش در مبالغه بلند می شود مسئله هرگاه از خم شدن
بقدر واجب عاجز باشد هر قدر ممکن باشد بعمل بیارد مثلا گوژ پشت
است پس اگر بحدیست که بحد رکوع نرسیده قدری خم میشود
که بآن حد برسد و اگر گوژش بحد رکوع رسیده است بچشم اشاره
می کند مسئله ذکر در رکوع واجب است و مشهور آنست
که اختیار دارد یا سبحان ربی العظیم و بحمده یکمرتبه بگوید یا سه مرتبه
سبحان الله و اولی آنست که سه بار تسبیح کبیر بگوید و در روایت
ابوبکر حضرمی وارد است که بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض
کردم که حد رکوع و سجود چیست فرمود سه بار سبحان
ربی العظیم و بحمده در رکوع بگوید و سه مرتبه سبحان
ربی الاعلی و بحمده در سجده پس کسیکه یکی را کم کند ثلث نماز را

اکم کرده است وکسیکه دو تا را انماز دو ثلث نماز انداخته است و
کسیکه تسبیح ثلث نماز او هیچ نیست و از استاد علامه اعلی الله
مقامه درین مقام عجب مضمون لطیف مذاکره شنیده شد
حاصلش این است که چون آدم بعضی اوقات در نماز جلدی
می کند قبل از انکه بحد رکوع برسد تسبیح بر زبان می آرد و هنوز
ذکر رکوع را تمام نکرده است که سر بلند کرده پس سه بار تسبیح
مقرر کردند که اگر دو تا را بسبب تعجیل از دست بدهد یکی
یکی از دست نرود تا واجب ادا شود مسئله درنگ کردن
بقدر ذکر در رکوع واجب است و میباید که در انحال اعضا و جوارح
مستقر و بحال خود آرمیده باشد و همچنین بعد از رکوع واجب است
که سر بردارد و راست ایستاده قدرے درنگ بکند و ارام بگیرد
شکیات رکوع اگر رکوع را سهو کرد و قبل از سجود متذکر شد
رکوع میکند بکما سبق و اگر بعد از سجده اولی یا بعد هر دو سجده

رکوع

بخاطرش آمد که رکوع نکرده است نمازش باطل است چه در دو رکعت
اوّل و چه در دو رکعت ثانی آری اگر در اخیرتین چنین اتفاق
افتد که بعد از سهو کردن رکوع وقتیکه پیشانی را بر زمین گذاشت
بخاطرش آمد که رکوع نکرده است احوط آنست که آن سجده را حساب
نکند و برخیزد و بعد از رکوع سجدتین را بجا آرد و بعد فراغ نماز را
اعاده کند و اگر قیام متصل برکوع را سهو کرد باید راست بایستد
و برکوع رود و اگر قیام را بعمل آورده باشد و بعد از خم شدن
رکوع را سهو کرد بصورت رکوع پا شود تا بحد رکوع رسیده و
واجباتش را بعمل آرد و اگر بغیر صورت احوط آنست که راست
بایستد و برکوع رود و در هر دو صورت بعد فراغ نماز را اعاده
کند و اگر در یک رکعت دو رکوع سهواً بکند نمازش باطل است و
اگر در حال قیام شک کند که رکوع کرده است یا نه رکوع بکند و
اگر ایستاده است و نمیداند که این قیام قبل از رکوع است یا قیام

شکیات رکوع

[illegible]

بعد از رکوع باید رکوع بعمل آرد و من بعد اگر بخاطرش بیاید که آن
قیام بعد از رکوع بود نمازش باطل و همچنین هر جاکه تدارک رکوع
کرده باشد و باز متذکر شود که تلافی بیجا است در رکوع دو تا اتفاق
افتاد، والله بصیر بالعباد **مسنونات رکوع** و آن سه قسم است
قسم اوّل انچه قبل از رکوع مستحب است و آن گفتن تکبیر است
یادابی که در تکبیرة الاحرام گذشت و احوط آنست که تکبیر را ترک
نکند چه بعض قدما، از علما، بوجوبش قائل شده اند و می باید که
دستها را برداشته تکبیر بگوید و بعد از انکه دستها را فرود آورد
برکوع رود **قسم دوم** انچه در حال رکوع سنت است از قول
و فعل **امّا قول** پس خواندن دعا ماثور است رب لک رکعت
ولک خشعت ولک اسلمت وبک امنت وعلیک توکلت
وانت ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی
وعصبی وعظامی وما اقلته قدمائی غیر مستنکف ولا مستکبر

مسنونات رکوع

ولا متکبر ولا متجسس سبحان ربی العظیم و بحمده سه مرتبه
بتانی و هفت بار گفتن تسبیح افضل است سنت ۲ مثله عدد وتر
باشد سه یا پنج یا هفت یا زیاده و در حدیث صحیح وارد است که
در رکوع و سجود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شصت
تسبیح شمرده شد. و در خبر دیگر است هر کسیکه طول دادن رکوع
و سجود قوی باشد هر قدر طاقتش وفا کند در حمد الهی و تسبیح و تمجید
و دعا و تضرع طول بدهد لکن سنت برای امام آن است که پاس
مردم ضعیف در جماعت بنا بر تخفیف بگذارد و زیاده از
سه مرتبه نگوید مگر وقتیکه ماموین طول دادن را دوست داشته
باشند چرا که از جناب امیر المومنین علیه السلام منقولست که فرمود
اخر ما فارقت علیه حبیب قلبی ان قال یا علی ان صلیت فصل
صلوة اضعف من خلفك اما فعل پس دوازده امر از آن
مذکور میشود اول و دوم اینکه هر دو دست را بر زانوها

رکوع

له فی الحدیث المشار الیه [illegible]
[illegible]

باین قسم بگذارد که انگشتهاش گشاده باشد سوم اینکه هر دو
زانو را پستها بگیرد چهارم زانوها را بطرف پشت بشکند
پنجم اینکه پشت را بخوبی راست کند که اگر قطره آبی بیندازند
از جا نرود ششم گردن را دراز کند هفتم اینکه گردن را
از پشت پست و بلند نکند هشتم در حال رکوع این را بخاطر
بگذراند که ایمان بتو آورده ام اگرچه گردنم را بزنند چنانچه در حدیث
وارد گشته و شهید ثانی در رساله اسرار الصلوة نوشته نهم نجنبد
دستها هیچ عضو را بر عضو دیگر نگذارد دهم هر دو قدم را صف
بسته باشد یعنی پاها پس و پیش نباشد یازدهم تفرقه
میان قدمها یک وجب باشد دوازدهم در حال رکوع نظرش
بسوی پاهای خود باشد قسم سوم آنچه بعد از رکوع مستحب
است و آن گفتن سمع الله لمن حمده که بنا بر اشهر و اقوی
بعد از آنکه راست ایستاده شود آنرا بگوید و بعد از آن سنت است

رکوع

سل فی الفقیه سأل رجل امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] فقال [illegible] ۱۲

سجود

که بگوید وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ اَهلِ الجَبَرُوتِ وَالکِبرِیَاءِ
وَالعَظَمَةِ و بعد از آن اراده سجده میکند و تکبیر میگوید امر هفتم سجود
و آنهم از ارکان نماز است و تا اینجا ارکان نماز تمام شد و بیان
حال سجود مقتضی یک مقدمه و سه موقف است مقدمه
مجموع سجدتین علی الاشهر رکن است نه سجده واحده و نه مسمای
سجده و به ترک یک سجده سهواً نماز باطل نمیشود و نه بزیاد کردن
یک سجده و اگر هر دو سجده را ترک کند چه از دو رکعت اول و چه
از اخیرتین یا دو سجده بیفزاید نماز باطل میشود و در معنی رکنیت
اینقدر کافی است که زیادت و نقصان بوجه من الوجوه موجب
ابطلان + میگردد و عمده اعضای سجود پیشانی است + و حدی
و مقداری معین در گذاشتنش اصلا نیست بلکه مسمی کافیست و از جناب
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که جبهه تمام از رستنگاه موی
تا ابروها موضع سجود است پس هر قدر که بزمین برسد برای

کفایت میکند چه مقدار درهم باشد و چه مقدار سر انگشت موقف
اوّل در واجبات سجود و آن شش چیز است اوّل اینکه
بر هفت عضو سجده بکند پیشانی و هر دو کف دست و هر دو
زانو و سر دو ابهام پا و مراد از سجود بر هر دو کف اینست که
باطن آنها را با انگشتان بر زمین و مانند آن بگذارد و احوط آنست
که دماغ را بر سجده گاه بگذارد و بر خاک گذاشتن اولی است و الّا بر
هرچه سجده جائز است گذاشتن دماغ هم بران مجزیست و
در حدیث است لا یجزی صلوة لا یصیب الانف ما یصیب
الجبین دوم پیشانی را بر چیزیکه سجده بران جائز است گذاشتن
و تفصیلش سابقاً نوشته شد سوم خم شدن بحدیکه موضع
پیشانی از جای ایستادن مصلی از یک خشت که مقدار چهار
انگشت باشد زیاده تر بلند نباشد و در حدیث است اذا
کان موضع جبهتك عن موضع بدنك قدر لبنة فلا بأس

واجبات سجود

واولی آنست که جای پیشانی وجای ایستادن برابر همدیگر باشد
مسئله اگر سجده بسبب تاریکی یا غیر آن بر جای بلند تر از
مقدار چهار انگشت یا بر مالا یصح السجود علیه واقع شد احوط[له]
آنست که سر را بر ندارد بلکه پیشانی را بکشد و بر موضعی که باید
بگذارد مسئله اگر خم کردن سر میسر نشود بقدریکه طاقت داشته
باشد خم شود و اگر حاجت به بلند کردن سجده گاه افتد چیزی که مرتفع
مثل پیش تخته بگذارد ولکن میباید که ارتفاع آن بقدر حاجت
باشد و هرگاه اینهم ممکن نباشد ایما برای سجود بکند و در ایما هم
مراتب هست پس اگر ممکن باشد بسر اشاره کند والا بهردو
چشم و اگر اینهم ممکن نباشد بیک چشم و درین صورتها بلند کردن
چیزی و متصل ساختن آن به پیشانی مسنون است و در صورتیکه
فی الجمله انحنا ممکن باشد واجب هست چهارم ذکر و آن بنابر
اشهر سبحان ربی الاعلی وبحمده یکمرتبه یا سبحان الله سه مرتبه

له فی التهذیب عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا وضعت جبهتک علی نبکة فلا ترفعها ولکن جرها علی الارض [illegible]

واجبات سجود

فی مجمع البحرین و [illegible] البنک [illegible] الراس ۱۲

واولی اینکه تسبیح اولی راسه مرتبه بگوید پنجم درنگ کردن بقدر
ذکر ششم سر برداشتن از سجده اولی تا اینکه راست شود و قرار
بگیرد و زراره از جناب محمد باقر علیه السلام روایت کرده که
فرمود حضرت رسالتماب صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته
بود که ناگهان مردی رسید بنماز ایستاد پس رکوع و سجود را
ناتمام گذاشت پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که این مرد
سرے بر زمین زده مثل کلاغی که منقاری بر زمین میزند
اگر اینکس بر همین حال بمیرد بر غیر ملت و دین من مرده است شکیات
سجود اگر هر دو سجده را فراموش کرد و قبل از رکوع رکعت لاحقه
بیادش آمد سجده ها را العجل می آرد و برمیخیزد و برای قیام بیجا بعد
از اتمام نماز دو سجده سهو میکند و نمازش ظاهر صحیح است لیکن
اعاده احوط است و اگر بعد از رکوع رکعت لاحقه بیادش آمد
نمازش باطل است و اگر دو سجده را فراموش کرده و مندانند که

شکیات سجود

هر دو سجده از یک رکعت بود یا یکی از یک رکعت و دیگری از رکعت دیگر نمازش باطل است

و احوط آنست که دو سجده را قضا بکند و چهار سجده سهو بجا آرد

و باز اعاده نماز بکند و همچنین اگر چهار سجده کند در نماز جماعت

تفصیلی دارد پس اگر کسی پیش از امام از روی عمد یا اختلافی الظن

برکوع یا سجود رود باید سر بر دارد و وقتیکه امام برکوع یا سجود رود

متابعتش نماید احتیاط را از دست ندهد الرحمن کسیکه قبل

از امام سر از رکوع یا سجود سهواً یا بگمان اینکه امام سر برداشته است

سر بر دارد باز بحال رکوع و سجود برمیگردد بدین نیت متابعت امام

می نماید و اگر عمداً تقدم بر امام کرده است تا امام به او ملحق شود و برنمیگردد

و بعد فراغ اعاده نماز میکند علی الاحوط لدین معرفت دوم در

مستحبات سجود و آن ده امر است اول تکبیر برای سجود

که در حال قیام میگوید چنانچه گذشت و بعض علما آنرا واجب

دانسته اند پس احوط آنست که ترک نکند دوم اینکه چون بعد از

شکیات سجود

۱۲ ما یفعله [illegible] ... بجا آورد ... ۱۲

رکوع برای سجود خم نشود و اول دستها را بر زمین بگذارد و بعد
زانوها را سوم دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ
وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ سَجَدَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَمُخِّي وَعَصَبِي
وَعِظَامِي سَجَدَ وَجْهِيَ الْبَالِي الْفَانِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَصَوَّرَهُ
وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ تَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ چهارم
اینکه از یک تسبیح زیاده تر بگوید و طاق مثل پنج و هفت
بهتر است و برای امام از سه زیاده بهتر نیست الا برضای
مأمومین و حدش تا سی و سه است یا تا شصت پنجم دعای
بین السجدتین اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَجِرْنِي وَاهْدِنِي
إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ششم تورک یعنی نشستن
و پشت پای چپ بر زمین باشد و پشت پای راست بر
شکم پای چپ و اقعا مکروه است و آن نشستنی است مثل
دو زانو و صورتش اینکه پشت پاها بر زمین بگذارد و بر پاشنه‌ها

مستحبات سجود

۱ قوله دعا بین السجدتین وفی الفقیه ان اقل ... استغفر الله ... روی ... وفی شرحها ... ولیس ... وتبعه المصنف فی الذکری والمحقق فی المعتبر وفیها وفی شرحها ایضا ان فوق ذلک

وفی الفضل اللهم اغفر لی وارحمنی وادفع عنی واجبرنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین ... وفی الذکری ... تبارک الله رب العالمین

مستحبات سجود

بنشیند ہفتم طمانینت یعنی بعد سر برداشتن از سجدۂ دوم آرامی بگیرد ہشتم اینکه در سجدۂ اولی تصور کند که خدا یا ما را از خاک مخلوق کردہ و در وقت سر برداشتن ازان اینکه از خاک برآوردہ و در سجدۂ دوم اینکه ہمین خاک ما را برمیگردانی و در رفع راس ازان اینکه بار دیگر ازین خاک ما را بیرون می آری چنانچه در فقیہ ہست سأل رجل امیر المؤمنین فقال یا ابن عم خیر خلق الله ما معنی السجدة الاولی فقال تاویلها اللّٰهم انك منها خلقتنا یعنی من الارض وتاویل رفع راسك ومنها اخرجتنا والسجدة الثانیة والیها تعیدنا ورفع راسك منها تخرجنا تارة اخری ومقتضای این تصور آنست که در دل مصلی ونفس او درین حال اقل تذلل وذلت پیدا شود و در حالت چہارم خوف وخشیت وبیم ووحشت نہم اینکه چون برای رکعت لاحقه بر می خیزد بگوید بحول الله

وقوته اقوم واقعد و هم وقت قیام باید که اوّل زانوها را
بردارد بعد دستها بخلاف وقت هُوِیّ که مذکور شد موقف
سوم در آن دو جمله است جمله اولی مشتمل بر چهار مسئله است
مسئله اولی کسیکه بر پیشانیش مثلاً دملی باشد که تمام پیشانی
را فرا گرفته گودی در زمین یا در چوب برای سجده میکند
و دمل را وقت سجود در آن داخل میکند تا قدریکه از پیشانی
سالم است بر جای سجده بگذارد و اگر متعذر باشد مثلاً در دو اداو
یا دمل تمام پیشانی را فرا گرفته است در چنین حال به یکی از دو
جبین که متصل بشقیقه است سجده میکند و اگر اینهم ممکن نیست
بر زنخ سجده میکند و موهای ریش را از هم جدا کردن بهتر است
تا بشره در بر سجده گاه برسد و واجب نیست مسئله ثانیه اگر
پیشانی بر غیر مایصح السجود علیه رسید و نتوانست که آنرا بکشد
و بر مایصح علیه السجود بگذارد احوط آنست که نماز را تمام کرده

مستحبات سجود

مستحبات سجده

بازاعاده کند مسئله ثالثه صاحب نخبه نوشته که اگر در بین نماز
مفقود شود آنچه صحیح است سجده بر آن مثل آنکه طفل ببرد
مهر را یا تاریک باشد و مفقود شود نماز او باطل است مگر آنکه
وقت تنگ باشد انا قل واجب از نماز یا یک رکعت از آن انتهی
و این کلامی است مجمل و علیهال و صورت مسئله این است
که اگر در وقت سجود برگ از هوا ببرد یا طفل مهر را ببرد و
مسجود علیه دیگر بی تکلم یا فعل کثیر میسر نشود پس اگر وقت
موسع است نماز را از سر میگیرد و اگر تنگ است پس ناچار
است از اینکه سجده بر پارچه و اگر آنهم نباشد بر پشت دست
می کند والله اعلم مسئله رابعه کسیکه بر برگ درخت یا
بر گل سجده میکند گاه است که برگ بر پیشانیش میچسپد یا پیشانی
گل آلود میشود و در صدق سجده سخن میرود و باید پیشانی را
پاک کند جمله ثانیه در سجود تلاوت عزائم و آن چهار

وکان ابو جعفر [illegible] یسجد فی الصلوٰة [illegible] الحق بما ادا [illegible] سجود [illegible]

سوره است و سجده درین ها بر مرد و زن واجب هرگاه خود
بخواند یا دیگری بخواند و این بشنود اگرچه گوش ندهد که علی الاحوط
بر او هم واجب است فوراً و وقت سجده وقت اختتام آیت
سجده است و در سوره حم سجده احتیاط آنست که بعد آیهٔ
یعبدون سجده کند و بعد و هم لا یسأمون اعاده سجده نماید
و ذکر خاص درین سجده لازم نیست و این ذکر کفایت می کند
سجدت لک رب تعبداً و رقاً لا مستکبراً عن عبادتک و لا
مستنکفاً و لا متعظماً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و احوط آنست
که این ذکر را عمداً ترک نکند و درین سجود گذاشتن پیشانی از جملهٔ اعضای
سبعه ظاهراً کافی است اگرچه احوط آنست که همه اعضای
سجود را بگذارد و لیکن ظاهر آنست که پیشانی بر غیر ما یصح
السجود علیه بگذارد و طهارت شرط نیست لکن اولی بلکه احوط
است باین معنی که قبل از تلاوت آیت با طهارت باشد

مستحبات سجود

له عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يسمع السجدة تقرأ قال لا يسجد الا ان يكون منصتاً لقراءته مستمعاً لها او يصلي بصلوته فاما ان يكون يصلي في ناحية وانت تصلي في ناحية اخرى فلا تسجد لما سمعت محمول على نفي الوجوب [illegible] عن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يصلي مع قوم لا يقتدي بهم فيصلي لنفسه وربما قرأوا آية من العزائم فلا يسجدون فيها فكيف يصنع قال لا يسجد [illegible]

[illegible] قال اذا قرأ احدكم السجدة من العزائم فليقل في سجوده [illegible] لا يكون في صلوة [illegible] السجدة [illegible] قال لا بأس ان يسجد [illegible] السامع [illegible] القراءة [illegible] العزائم [illegible]

نماز میت گذاردن را استثنا نموده که طهارت بکند چه در خصوص
فوریت از دست میرود و دیگر استقبال قبله و ستر عورت
و طهارت تمام بدن و تکبیر و تشهد در کار نیست والله العالم
امر هشتم تشهد بدانکه تشهد در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی
و چهار رکعتی یکمرتبه بعد رکعت دوم و دوبار و بعد رکعت
اخیره واجب است و رکن نیست پس اگر عمداً ترک کند
نمازش باطل است و در تشهد پنج امر واجب است اول
شهادت بوحدانیت خدا دوم گواهی دادن برسالت حضرت
خاتم الانبیا سوم و چهارم صلوات بر آن حضرت و آل او
پنجم نشستن بمقدار ادای تشهد در دو واجب آنست که چنین
بگوید و عدول از آن نکند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِیْکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و زیاده کردن فقره و تقبل شفاعته وارفع

تشهد

تشہد

درجۂ مستحب ہست واذکار وادعیۂ تشہد در کتب ادعیہ
مذکور ہست از انجملہ التحیات للّٰہ والصلوات الطاہرات
الطیبات الزاکیات العادیات الرائحات السابغات
الناعمات للّٰہ ما طاب وطہر وزکا وخلص وصفا فللّٰہ
اشہد ان لا الہ الا اللّٰہ وحدہ لا شریک لہ واشہد انّ
محمداً عبدہ ورسولہ ارسلہ بالحق بشیراً ونذیراً بین یدی الساعۃ
واشہد انّ ربی نعم الربّ وانّ محمداً نعم الرسول واشہد ان
الساعۃ اتیۃ لا ریب فیہا وان اللّٰہ یبعث من فی القبور
الحمد للّٰہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدینا
اللّٰہ الحمد للّٰہ رب العالمین اللّٰہم صلّ علی محمد وال محمد وسلم
علی محمد وال محمد کما صلیت وبارکت وترحمت علی ابرہیم
وال ابراہیم انک حمید مجید **فائدہ** جمعی از علما بر انند
کہ در غیر نماز ہم ہر وقت کہ نام آنحضرت برند درود واجب

است و از محقق ابو القاسم قمی و تلمیذ او علامه حلی ادعای
اجماع بر نفی وجوب نقل کرده اند و راجح آنست که سنت مؤکد
است و مهما امکن ترک نشود . و فوریت هم از دست نرود
و هر گاه مکرر ذکر آنحضرت بکنید یکمرتبه درود گفتن در آخر کافی است
و اگر دیگری نام آنحضرت میبرد در نیصورت هم کسیکه گوش
بدهد درود بفرستد بهتر است بلکه اگر آنحضرت را بکنیت یا
لقب یاد کند باز هم درود بگوید و هر گاه کسی ذکر آنحضرت کند
و مصلی بآن گوش بدهد احوط آنست که درود را ترک نکند لکن
نظم قرآن را از دست ندهد و درود را در میان آیت نگوید اما نه هم
سلام و گفتن آن بعد تشهد فی الجمله واجب است و تا اینجا ارکان
و واجبات همه تمام شد بلطف المولف نیت شرط است و رکن پنج
است تمام : تکبیر و رکوع و سجدتین و دو قیام : اینها و قرائت
و قیام از پی آن : واجب چه تشهد و درود است و سلام :

تشهد

سلام

وصورت سلام این است ا اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَۃُ اللّٰہِ وَبَرَکَاتُہٗ ۲ اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰہِ الصَّالِحِیْنَ ۳ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَۃُ اللّٰہِ وَبَرَکَاتُہٗ واز این سه صیغه صیغه اولی سنت است وبعضے قائل بوجوب آن شده اند وصیغه دوم السلام علینا الخ احوط آنست که بر صیغه سوم مقدم داشته شود ودرینصورت واجب خواهد بود وصیغه سوم السلام علیکم الخ مستحب خواهد شد ولکن می باید آنرا ترک نکند مسئله اگر مصلی منفرد است صیغه اخیره را رو بقبله بجا آرد وبدنباله چشم اشاره بجانب راست میکند واگر امام است یار و بقبله میگوید یا مثل منفرد بجانب راست ایما می کند واگر ماموم است صیغه اخیره را دو بار میگوید یکمرتبه بطرف راست ودوباره بطرف چپ واشاره بر خساره می نماید هرگاه کسی بجانب چپ باشد والّا بر مره اولی اقتصار میکند مسئله اولی آنست که مصلّی

شکیات تشهد

در تسلیم خود انبیاء و ملائکه کرام و ائمه عظام و جمیع اهل اسلام را
بخاطر آرد و مخاطب میکند و امام ماموین را قصد می نماید و ماموم
بانچه گفته شد و سلام را بر امام اراده میکند و در جائیکه کسی در جانب
یسارش بوده باشد پس دو سلام میگوید یکی جانب راست
و در ان قصد جواب امام بکند و دیگرے جانب چپ و شخصی
را که حاضر است اراده می نماید و اقوال دیگر درین مسئله هست
و چونکه بغیر این قصود هم از عهده تکلیف بیرون میرود فلا
سهل **شکیات تشهد** اگر تشهد اول را فراموش کند و
برخیزد و هنوز در رکوع داخل نشده که متذکر شود برگردد و تشهد را
بجا آرد و بعد از تمام دو سجده سهو برای زیادت قیام
احتیاطاً بکند و اگر بعد از داخل شدن در رکوع متذکر شود بعد اتمام
نماز تشهد را قضا نماید و دو سجده سهو ادا کند و اگر تشهد اخیر را سهو
کرده و پیش از سلام بخاطرش آمد که نخوانده هست بخواند و اگر بعد

مقارنات نماز

از سلام قبل از آنکه حدثی از و سر زده باشد بخاطرش آید تشهد را
قضا بکند واگر بعد از سلام حدث از و صادر شد و بعد از آن بخاطرش
رسد که تشهد نخوانده بود واحوط آنست که بعد قضای تشهد و
بجا آوردن دو سجده سهو نماز را اعاده بکند واگر پیش از سلام
شک کند که تشهد بجا آورده یا نه تشهد را بجا آرد واگر بعد از سلام
چنین شک واقع شود اعتباری ندارد تتمیم مقارنات نماز
همین واجبات هست که نوشته شد دیگر ترتیب و موالات عرفی
باین معنی که در افکار و افعال مخالفت وضع مقرر و مقدم
را مؤخر نکند بلکه هر یکی را بجای خود بگذارد و همه را پی در پی
بعمل آرد و چونکه ما استدامت نیت را تسهیلا للعوام جداگانه اعتبار
کرده ایم پس مقارنات یازده میشود و بنا بر آنچه فقها آنرا از نیت
ود ... ورا از سلام داخل کرده اند ده تا المولفه مقارنات نماز
است جمله اش ده تا قیام و نیت و تکبیر پس قرائت تام

یعنی قرائت حمد و سوره

رکوع و سجده و ترتیب و نیز موالات است و میان این دو فعل و تشهد است و سلام و بعضی از معاصرین بعد از سلام شکر را ذکر کرده اند والامر سهل

تکمیل بدانکه وجوب فعل عبارت از لازم بودن آنست بحیثیتی که ترکش موجب ذم و عقاب بوده باشد و صحت فعل عبارت از درست بودن آنست باینمعنی که هرچه در آن فعل شطراً و شرطاً در شرع معتبر است بعمل آید و وجوب از احکام شرعیه و صحت از احکام وضعیه است و امر واجب هرگاه شرائط وجوبش همگی متحقق شود لازم نیز بوده است که صحیح باشد چه گاه است که صحتش موقوف بر شرط دیگر باشد پس شرط وجوب نماز جمعه برای مرد و زن بلوغ و عقل است که نماز بر طفل و مجنون واجب نیست و برای زن سوای این دو شرط خالی از حیض و نفاس هم در کار است که از حائض و نفسا نماز ساقط است و شرط

مقارنات نماز

مقارنات نماز

صحت نماز هشت چیز هست اعقل ب خلو از حیض و
نفاس ج اسلام که نماز کافر صحیح نیست مادام که اسلام نیارد
هر چند در زمان کفر هم برا و واجب هست پس اگر بر کفر بماند
و نماز نخواند معذب بود و عقاب میشود یکی بجهت کفر و
دیگری بجهت ترک نماز د پوشانیدن عورتین ه رو بقبله
کردن و مباح بودن لباس و مکان در صورت امکان ز
طهارت از خبث و حدث ح نیت و امّا بلوغ پس شرط
صحت نیست که نماز طفل هم صحیح است و خلاصه اینهمه
مضمون برای تسهیل حفظ موزون کرده شد لمولفه
نماز افضل طاعات هست پیش خدا وجوب و صحت
آنرا شرائط هست بدان بلوغ و عقل بود شرط در وجوب نماز
که ساقط هست در اینها اگر بود نقصان بدین شروط که
تمام هست دیگری ثالثه خلو ز حیض و نفاس هست ازین زنان

پس این امور شروط وجوب و صحت هست ٭ که حال هر دو
درین شرطها بود یکسان ٭ مگر بلوغ که آن نیست شرط صحت
که طفل نیز نمازش صحیح مثل جوان ٭ وجوب آن بود از بهر مسلم و
کافر ٭ ولیکن آمده اسلام شرط صحت آن ٭ دگر طهارت و ستر است
همچو استقبال ٭ چو نیت و چو اباحت برای ثوب و مکان ٭
ولی بوقت ضرورت نماز هست صحیح ٭ اگر چه خانه غصبی است
یا خودش عریان ٭ مگر بغیر طهارت صحیح نیست نماز ٭ و گر قضا بکند احوط
است با اسکان **تذییل** از جمله مسنونات در نماز یکی قنوت
است و آن در رکعت دوم از نمازهای یومیه بعد از قرائت
حمد و سوره و پیش از رکوع مستحب است و اگر فراموش کند
بعد از رکوع بخواند و احوط آنست که قنوت را در نمازهای یومیه
عموماً و در نمازهای جهریه خصوصاً ترک نکنند و سنت است
که قنوت را در نماز اخفاتی هم بلند بخواند و دستها را گشاده

مسنونات قنوت

مقابل روی بردارد باین قسم که کف دستها را بطرف
آسمان و پشت دستها را بر زمین کند وکان رسول الله
یرفع یدیه اذا ابتهل و دعا کما یستطعم المسکین و دعا
خواندن در قنوت بادعیه ماثوره[1] بهتر است واگر میسر نیست هر دعا که
بخواهد بخواند حتی که صدوق علیه الرحمة قنوت را بفارسی
خواندن روا داشته است ولیکن اظهر واحوط آنست که چنین
نکند و کلمات فرج فضیلت بسیار دارد وصورتش گذشت

مسنونات قنوت

لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما
بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین وقنوت
اختصاص بنمازهای یومیه ندارد بلکه در رکعت دوم از هر نماز
سنت است ودر حدیث وارد است القنوت فی کل رکعتین
فی التطوع والفریضة لکن در نماز شفع شاید نخواندن احوط

[1] عن الرضا علیه السلام انه کان یقنت فی صلوته ... رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم وفی روایة قال الا علم ... موفقا مرمر

تعقیب نماز

باشد دوم اینکه توجه والتفات در حال قیام بموضع سجود و در حال قنوت بطرف باطن دستهای خود و در حال رکوع درمیان قدمها و در حال سجود بطرف دماغ و در وقت تشهد بآغوش خود داشته باشد تعقیب وَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَاِلٰی رَبِّکَ فَارْغَبْ سنت است که در تعقیب نمازهای یومیه مکتوبه سه مرتبه دستها را بنحویکه در تکبیرة الاحرام گذشت بردارد + و برابر انها بگذارد یا قریب انها بیارد + و در هر مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از ان بگوید لا اله الا الله وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر و تسبیح فاطمه زهرا افضل تعقیبات است واز جناب صادق منقولست که فرمود تسبیح فاطمة فی کل یوم دبر کل صلوة احب الیّ من صلوة الف رکعة فی یوم یعنی تسبیح فاطمه زهرا هر روز

تعقیب نماز

بعد ہر نماز نزد من از ہزار رکعت نماز کہ ہر روزہ بخواند محبوب تر و دوست تر ہست و از جناب امیر المومنین علیہ السلام مرویست کہ فرمود کسیکہ دوست دارد کہ از دنیا باین حال بیرون رود کہ از گناہان خود چنان خالص شدہ باشد کہ طلا از کدورت غش پاک میشود و کسی از و طلبی و مظلمہ نداشتہ باشد باید کہ در عقب ہر نماز نسبت رب یعنی قل ہو اللہ را دوازدہ مرتبہ بخواند بعد دستہا را بکشاید و بگوید اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُوْنِ الْمَخْزُوْنِ الطُّھْرِ الطَّاھِرِ الْمُبَارَکِ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیْمِ وَسُلْطَانِکَ الْقَدِیْمِ یَا وَاھِبَ الْعَطَایَا وَیَا مُطْلِقَ الْاُسَارٰی وَیَا فَکَّاکَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تُخْرِجَنِیْ مِنَ الدُّنْیَا اٰمِنًا وَّتُدْخِلَنِی الْجَنَّۃَ سَالِمًا وَّاَنْ تَجْعَلَ دُعَائِیْ اَوَّلَہٗ فَلَاحًا وَّاَوْسَطَہٗ نَجَاحًا وَّاٰخِرَہٗ صَلَاحًا اِنَّکَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ

تعقیبات

بعد از آن فرموده هذا انما علمنی رسول الله وامرنی ان علمه الحسن
والحسین وعن ابی جعفر قال اقل ما یجزیک من الدعا بعد الفریضه
ان تقول اللّٰهُمَّ انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ
بک من کل سوء احاط به علمک اللّٰهُمَّ انی اسئلک عافیتک
فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة
واگر دعای شیبه هذلی بعد هر نماز بجا آورد خوب است اللّٰهُمَّ
اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من
رحمتک وانزل علی من برکاتک که جناب رسالتمآب
در حق او فرموده که اگر برین دعا مداومت کند و عمداً ترک
ننماید خداوند عالم هشت در از درهای بهشت براش
می گشاید تا از هر دریکه خواسته باشد در آید و شهید اول
به بعضی از برادران ایمانی وصیت طولانی نوشته و در آن
فرموده علیک بالمواظبة لکل یوم بخمس وعشرین مرة اللّٰهُمَّ

اَغْفِرْ لِی وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ فَاِنَّ
فِیهَا ثَوَاباً جَزِیلاً وَلَا نَتْرُکُ الْاِسْتِغْفَارَ عَقِیبَ الْعَصْرِ سَبْعاً
وَسَبْعِینَ مَرَّةً و جناب استاذ علامه در تعقیبات خود که برای
من نوشته است این دعا را ذکر نموده و فرموده که کلمات
خفیفة علی اللسان ثقیلة فی المیزان و دعا این است اللّٰهُمَّ
اِنِّی اَسْئَلُکَ تَعْجِیلَ عَافِیَتِکَ وَصَبْراً عَلٰی بَلِیَّتِکَ وَخُرُوجاً
مِنَ الدُّنْیَا اِلٰی رَحْمَتِکَ. تا تمه چون مصلی را بتوفیق خداوند
متعال فراغ بال از اشتغال حاصل شد باید که بقصد اعظام
و اجلال منعم بیهمال و نیت امتثال سجده شکر بجا آرد که ثواب
عظیم دارد چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که فرمودند کسیکه سجده شکر کند و با وضو باشد خدای بی نیاز
ثواب ده نماز باو کرامت میفرماید و ده گناه عظیم او را
می آمرزد و محلش بعد نماز است چه فریضه و چه نافله و در نماز

سجدهٔ شکر

سجده شکر

مغرب مخیر است که بعد فریضه بجا آرد یا بعد از نافله و بعد از فریضه
بهتر و اما کیفیتش بر وجه اکمل پس آنکه سینه و شکم را بر زمین بچسباند و
هر دو ذراع یعنی ساق دستها را بر زمین بگذارد و اگر بر یک
سجده اکتفا کند عقب آن هر دو جبین و هر دو رخساره را بر زمین
بگذارد که آنرا تعفیر گویند و اگر سجدهٔ دیگر بکند بهتر است و در حین
تعفیر میان هر دو سجده بعمل آورد و در هر دو صورت سنت
است که جبین یمین را بجبین ایسر مقدم دارد و جبین خد راست
را بر خد چپ و بهر حال در سجده صد مرتبه شکراً یا عفواً عفواً
بگوید و اقل مرتبه سه بار شکراً لله و اگر دعاهای ماثوره را بخواند بهتر است
و بعد از سر برداشتن موضع سجود را بدست راست مسح کند
و همان دست را بر صورت و سینه بمالد و بعد رفع راس
تکبیر بگوید و سنت است که مصلی از مصلی از طرف راست
بیرون رود و تعمیم بدانکه سجده شکر مختص بتعقیب نیست بلکه

[illegible]

سجود فی نفسه عبادتیست مشتمل بر خضوع + و بهترین عملی است
مشروع + و منتهای عبادات آدمی زاد است + و غایت
خاکساری و تواضع لرب العباد + و قتیکه مومن سجده میکند
و طول دران میدهد شیطان فریاد برمی آرد یا ویلاه اطاعوه
و عصیت و سجدوا و ابیت و طول سجده شرطی است از
سید انس و جان + برای حصول جنان + و آدم علی نبینا
و آله و علیه السلام سه شبانه روز سجده کرد و جناب سید الساجدین
علیه السلام بر سنگ درشت و خشن سجده کرد تا اینکه هزار مرتبه
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا گفت
و هرگز نعمتی را بیاد نمی آورد مگر اینکه سجده میکرد و هیچ آیه سجده
را نمیخواند که سجده نمیکرد و هیچ مکروهی یا کید کسی از و دفع نمیشد
مگر اینکه سجده میکرد و از هیچ نماز فریضه فارغ نمی شد مگر اینکه
سجده میکرد و هرگاه اصلاح ذات البین میفرمود + سجده مینمود

سجدهٔ شکر

واثر ولکه سجود + بر تمام مواضع سجودش بود + پس ازین سبب
ملقب سجاد ملقب شد خلاصه سجده شکر وقت حصول نعم
و رفع نقم مستحب است **رکن سوم** در احکام سهو و شک
و دران چهار مقاله است **مقاله اولی** در احکام سهو بدانکه
سهو رکن مبطل نماز است کما مرّ و امّا سهو در غیر رکن پس
آن بر سه قسم است و هرچند اکثری از احکام سهو هریکی در مقام
خود نیز نوشته شد الّا اینجا نوشته میشود اگرچه تکرار ذکر بعضی لازم
آید ولکن لا باس اذا تکرر تقرر **قسم اوّل** آنکه عفو است و
تدارک برای آن در کار نیست و نه سجده سهو مثل اینکه در
حال رکوع یا بعد از آن بخاطرش رسد که قرائت را بالکل
یا بعض آیات را فراموش کرده بود ولکن اگر سهو در دو رکعت
چنین اتفاق افتاد بعضی گفته اند که در دو رکعت اخیر قرائت
میکند و تسبیح نمیخواند و مشهور آنست که مخیر است والاول احوط

احکام سهو

احکام سهو

و مثل کسیکه بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آمد که ذکر رکوع
را یا تنگ کردن را در رکوع بقدر ذکر یا طمانینت را فراموش
کرده بود و مثل کسیکه در سجدهٔ اولی بخاطرش رسد که بعد از رکوع
سهواً سر برنداشته بود یا بعد سر برداشتن قرار نگرفته بود و مثل
کسیکه بعد سر برداشتن از سجده متذکر شود که بعض اعضای سجود
را سوای پیشانی بر زمین و مانند آن نگذاشته یا ذکر سجود را بجا
نیاورده و مثل کسیکه در سجدهٔ دوم بیادش آمد که بعد رفع رأس
از سجدهٔ اولی نشسته یا نشسته بود و قرار نگرفته و مثل کسیکه بعد
قیام یاد کند که در تشهد قرار نگرفته در همه این صورتها نمازش
صحیح است و تدارک نمیخواهد قسم آنکه بتدارک محتاج است
مثل آنکه قبل از رکوع بخاطرش رسد که قرارت را بالمره فراموش
کرده تدارکش آنست که بخواند و مثل کسیکه جهر و اخفات
را فراموش کند یعنی در موضع جهر اخفات یا بالعکس

احکام سهو

سهواً العمل آرد و قبل از رکوع متنبه شود احواط آنست
که اگر یک دو آیه باشد تدارک بکند هرچند ظاهر الازم نیست
ومثل آنکه قبل از سر برداشتن از رکوع و سجود متذکر شود
که ذکر آنرا بجا نیاورده است **ومثل** آنکه سهواً بعد رکوع
درنگ نکرد و قبل از سجود بخاطرش آمده است می ایستد
و اندکے توقف می کند و بسجده میرود **ومثل** آنکه بعد
از سجده اولی سهواً درست نشیند یا درنگ نکند و پیش
از آنکه بسجدهٔ دوم برود بیادش آید تدارک میکند **ومثل**
آنکه یک سجده را یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع
بخاطرش آید که سهو واقع شده است می نشیند و بعد ازادائے
سجده و تشهد پا می شود و قرارت از سرے گیرد
اگرچه قرارت کرده باشد و نمازش صحیح است للصحیح عن الرجل نسی
ان یسجد واحدة فذکرها و هو قائم قال یسجدها اذا ذکرها و لم یرکع و ان کان

قد ذکر فلیمض علی صلوته فاذا انصرف قضاها وحدها

ولیس علیه سهو واگر بعد از ایستادن بیادش آمده باشد و

سجدهٔ سهو بکند علی الاحوط ودر صورتیکه یک سجده را سهو کرده

اگر بعد از سجده که کرده است نشسته باشد وورنگ کرده

وبعد از قیام بخاطرش آید سجدهٔ ثانیه را وفعی ایعمل بی آن گر

جلوس وکث را العمل نیاورده است اول می نشیند و

اندکی درنگ میکند بعد بسجده میرود واگر ایستاده است وهنوز

برکوع نرفته ویقین دارد که یک سجده ازو فوت شده و

سجدهٔ دوم مترددست که بعمل آورده یا نه احوط آنست که

می نشیند ویک سجده میکند بسجدهٔ دومین که مشکوک بود تدارک

نمیخواهد چراکه وقتش گذشت وهو فی تلک الحال اذکر ولکن

اعادهٔ نماز بعد فراغ احوط است ومثل آنکه سجدهٔ اخیرهٔ نماز

را فراموش کرده وهنوز تشهد نخوانده یا تشهد را فراموش کرده

له روایة اسحٰق بن عمار قال
سألت ابا الحسن الماضی عن الرجل ینسی
السجدة من صلوته فقال اذا ذکرها
قضیٰ ثم یسجدها ویبنی علی صلوته
ثم یسجد سجدتی السهو بعد انقضاء
الحدیث ذکره فی الوافی ج۲ ص۱۳۶

احکام سهو

احکام سهو

وسلام نگفته هست تدارک میکند واگر سلام واجب را گفته است
وحالا بخاطرش آمد که تشهد نخوانده پس تدارک تشهد قبل از
سلام مستحب و واجب نیست ولیکن بعد فراغ قضای تشهد میکند
واگر هنوز قضا را العمل نیاورده که قضا را حدثی سرزد نمازش
فاسد نمی شود واحوط آنست که وضو بگیرد وبعد تشهد را ادا
بکند. واگر بعد از سلام گفتن بیادش آید که یک سجده را یا صلوات
را سهو کرده هست پس آنها را قضا کند. قسم سوم سهو یکه هم موجب
تدارک باشد وهم موجب سجده سهو وآن دو موضع است
اوّل آنکه سجده را فراموش کند ودر حال رکوع یا بعد از رکوع
متنبه شود پس حکمش آنست که بعد اتمام نماز وسلام گفتن
سجده منسیه را قضا کند وسجده سهو بجا آرد واحتیاطاً اعاده نماز
هم بکند خصوصاً در صورتیکه سجده رکعت اوّل را فراموش کرده
باشد دوم آنکه تشهد را فراموش کند وبعد از رکوع یا در اثنای آن

متذکر شود پس بعد اختتام نماز و سلام قضای تشهد کند و دو
سجده سهو بعمل آرد و اعاده نماز احوط است مقاله ثانیه در احکام
شک بدانکه شک عبارت از تردد است که در دو احتمال یا زیاده
دور دهد بقسمی که یکی را بر دیگری رجحان در نظرش نباشد و
آن بر سه نوع است نوع اول آنکه اعتبار ندارد و آن چهار است
اول شک بعد از گذشتن محل و اکثری ازان در محل و موقع
خود نوشته شد و ضابطش اینست که هرگاه شک در فعلی از افعال
بعد اشتغال بفعل دیگر چه رکن و چه غیر رکن و چه قول و چه فعل
واقع شود که آیا فعل سابق کرده ام یا نه پس پیش خود قرار
دهد که آنرا بجا آورده است و ازین قبیل است شک بعد
سلام و شک بعد خروج وقت با آنکه عدم اعتبار آن اولی و اوضح
است دوم شک شخصی که کثیر الشک بوده باشد یعنی او را عرف
بگویند که شک بسیار میکند مثل آنکه نماز خواند و هیچ یک از سهو +

احکام شک

سلام نماند یا در یک نماز سه مرتبه سهو کرد یا در یک امر سه بار و
علی هذا القیاس پس حکم چنین کس همین است که هر گاه شک
او را بهم رسد التفات بان نکند و بفهمد که این کار را که ترکش موجب
ابطلان نماز است بجا آورده ام یا هر گاه شک کند که رکن را
زیاده کرده است یا نه بنا بر شق اخیر میگذارد خلاصه همان احتمال
را اختیار کند که در ان سهولت باشد و سهو موجب ابطلان نماز
نشود سوم شک امام با تیقن ماموم اعتباری ندارد بلکه
امام بر قول و تنبیه ماموم عمل کند چهارم بالعکس یعنی هر گاه
ماموم را شکی رو دهد و امام را هیچ شک در ان نیست پس باید
ماموم درین امر هم باو اقتدا کند لمولفه چار شکی کز اعتبار نیست
هر یکی زین سه بیت جلوه گر است + شک ماموم با یقین امام
عکس هم مرتفع زهمدگر است ۞ و آنکه عرفا بود کثیر الشک شک
او نیز غیر معتبر است ۞ در محل چون گذشت و شک افتاد ۞

احکام شک

نكنه شك كه ساقط از نظر است نوع دوم آنكه مبطل نماز است
وآن هشت صورت است اولى شك در نماز دو ركعتى مثل صبح و
جمعه و نماز عيدين و نماز طواف و نماز قصر كه بسفر تعلق دارد ثانية شكى كه در نماز
سه ركعتى مثل مغرب بهم رسد ثالثة شك در نماز چهار ركعتى
در اينكه يك ركعت خوانده است يا دو ركعت و اين قبيل هر شكى
كه پاى يك در ميانش باشد رابعه شكى كه پاى دو در ميان با
و پيش از آنكه سر از سجدهٔ دوم بردارد عارض شود خامسه
شك در ميان دو و پنج سادسه شك در ميان سه و شش
سابعه شك در چهار و شش ثامنه شكى كه دو طرف آن
مشخص نباشد يعنى نميداند كه چند ركعت خوانده است مسئله
مشهور آنست كه در اين هشت صورت بمجرد عروض شك
نماز باطل ميشود و مقتضاى ظاهر روايات همين است لكن
بعضى از سابقين و معاصرين گفته اند كه بعد شك فكرى بكند

احكام شك

شکیات

تا اینقدر که سکوت طویل منافی نماز بعمل آید پس بعد چنین فکر شقّی که ظن بران بهم رسد اختیار نماید و هرگاه رای او بهیچ قسم مستقر نشد باز هم مجرد شک را مبطل نماز قرار نداده بلکه مبطلی دیگر مثل سکوت طویل یا استدبار قبله بعمل آرد انتهی این همه احتیاط است مسئله هرگاه در یکی ازین صورتها شک نباشد بلکه ظن غالب بوده باشد بعضی از علما گفته اند که باز هم نماز باطل است واحوط آنست که درینصورت شق راجح را اختیار بکند و نماز را بران بنا گذاشته با تمام رساند و باز اعاده هم بکند مسئله هرگاه در یکی ازین مقامات امام را تنها یا ماموم را تنها شک عارض شود احوط آنست که یکی بدیگری رجوع نماید و اعاده نماز هم بکند نوع سوم آنکه باطل نیست و آن پنج صورت است که همه آنها در نماز چهار رکعتی عارض شده باشد صورت اولی شک درمیان دو و سه بعد سر برداشتن از سجدهٔ ثانیه

حکمش این است که بپیش خود قرار میدهد که سه رکعت خوانده
است و رکعت چهارم بجا می آرد و بعد فراغ مخیر است یا دو رکعت
نشسته بخواند و اگر خواسته باشد یک رکعت ایستاده بخواند صورت
ثانیه شک درمیان سه و چهار بنا بر چهار میگذارد و دو رکعت
نشسته یا یک ایستاده می گذارد صورت ثالثه شک درمیان دو
و چهار بعد اکمال سجدتین کما سبق بنا را بر چهار میگذارد و بعد
فراغ دو رکعت ایستاده بجا می آرد و احوط آنست که دو سجده
سهو هم بکند صورت رابعه درمیان دو و سه و چهار بعد
اکمال سجدتین بنا بر اکثر میگذارد و بعد اتمام دو نماز احتیاط بجا
می آرد اولاً دو رکعت ایستاده و ثانیاً دو رکعت نشسته این
چهار صورت کثیر الوقوع است و اکثر علما اینها را ذکر کرده
اند صورت خامسه که نادر الوقوع است شک درمیان
چهار و پنج بعد اکمال سجدتین و قبل از قیام یعنی نشسته است

شکیات

وشک میکند که این رکعت چهارم بود یا پنجم پس بنا را بر چهار
میگذارد و نماز را اتمام میکند و بعد از ان دو سجده سهو بجا می آرد
و اگر این شک بعد قیام عارض شده است یعنی رکعتی که دران
ایستاده است چهارم است یا پنجم می نشیند و بنا را بر چهار میگذارد
و اگر تشهد نخوانده است بخواند و بعد از ان مختار است یا یک رکعت
ایستاده می خواند یا دو رکعت نشسته و سجده سهو هم احتیاطا
می کند و اگر این شک بعد رکوع بود احوط انکه بعد اتمام نماز دو
سجده سهو بجا آرد و نماز را اعاده بکند این است صورتهای مشهوره
بطریق مذکوره و بعض اجلای معاصرین دو صورت دیگر افزوده
و علاج آنها باین نهج فرموده که در شک سه و چهار و پنج در حال
قیام بنشیند و بنا را بر چهار گذارد[له] و نماز را اتمام کند و بعد دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته بجا بیاورد بنهجیکه گذشت و در شک
پنج و شش در حال قیام بنشیند و بنا را بر چهار بگذارد و نماز را

شکیات

[له] چرا که هر گاه ... رکعت را انداخت ... [illegible]

تمام کند و سجدهٔ سهو بجا آورد و فرموده که شک در غیر این مواضع
باطل است و این شک و شکهائیکه در حال قیام بود و نشست از برای انجهال الله
بجاو از برای قیام بجاو تسبیح اربع و تکبیر بجا اگر گفته بود از برای
هر یک دو سجده سهو احتیاطاً بجا آورد و اعاده اصل نماز بعد از
بجا آوردن عمل شک ضرر ندارد انتهی کلامه مع تغییر یسیر و عمل
بران خوب است ولکن احتیاط بسجده سهو و اعاده کما
افاده لازم والله العالم و بعضی از اعاظم معاصرین صورتی
دیگر نوشته و آن شک در میان سه و پنج در حال قیام است
پس درین صورت هم رکعت را برهم میزند و می نشیند و بعد
از عمل احتیاط صورت ثالثه اعاده نماز احتیاطاً میکند خلاصه
صورتهای شک همگی بیست و یک هشت صورت
از آن معتبر است و حکمش در اینجا مقرر و چهار صورت باطل
و نه صورت مبطل کما فصل و شهید علیه الرحمه در الفیه

شکیات

دوازده صورت ذکر نموده یعنی پنج تا که سابقاً نوشته شد
هفت تا دیگر افزوده اوّل شک در میان دو و پنج دوم
میان سه و پنج بعد رکوع یا بعد سجود سوم میان دو و سه و
پنج چهارم میان دو و چهار و پنج و درین هر چهار صورت دو
احتمال هست یکی بنا بر اقل چرا که آن متیقن است دوم اینکه
ازینجمله سه صورت اولی باعث بطلان نماز باشد و در صورت
چهارم بنا بر چهار بگذارند و دو رکعت احتیاط ایستاده بگزارند و دو سجده
سهو بعمل آرند پنجم میان دو و سه و چهار و پنج بعد سجده حکمش همین حکم
سابق هست لکن دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
می آرد ششم میان سه و چهار و پنج و دران دو احتمال
هست یکی بنا بر اقل دوم بنا بر چهار و یک رکعت ایستاده و دو سجده
سهو هفتم اینکه پای شش در میان باشد و دران سه احتمال
ست یکی بطلان دوم بنا بر اقل سوم اینکه حکمش حکم شک با شش

شکیات

که هیچ تعلق وارد مسئله درین صورتهای هشت گانه
تردد و شکی در کار نیست بلکه اینکه شک برطرف کند اگر اطمینان
حاصل نشد عمل بر حکم شک می نماید مسئله در شکوک منصوصه و غیر
منصوصه اگر کسی عمل شک نکند و نماز را باز همچنین
بشکند یا بعد اتمام اعاده نماید هر چند از اشتغال نماز بری می آید
لکن ظاهر آنکه گنهگار و آثم هست و توبه لازم والله العالم

هشت صورت با عمل آنها بطریق مختصر در سلک نظم
کشیده قصداً الی قلة لفظه و سهولة حفظه

در شک اول بناست اکثر — بعد از این عمل بفرماید
در شک دوم یا سوم بکند — چون عمل همچنین شاید
در شک چهارم پنجم هر دو — در شک ششم خود هم بکار آید
در شک هفتم بعد هم هست — در شک هشتم سجده ها باید

ابجد هجم را که مینز بر جسم	چون بجد گشت عقده بگشاید
در هوجم بلکه بهر کجا هم است	احتیاطی دو سجده بنماید

شکیات

شرح مراد از الف با جیم تا الها داد حساب ابجد است و از ابجد سوای این شش حرف که از احاد است حرفی دیگر نیامده است و را اشاره برکعت و کاف اشاره با کمال سجدتین و میم اشاره بقیام و سین اشاره بجلوس پس ابجک یعنی شک در دو و سه بعد الکمال سجدتین آرم یعنی یکرکعت در قیام برس یعنی دو رکعت در جلوس جبه بهر حال اخر یعنی شک در سه و چهار مطلقا اگر چه قبل اکمال سجدتین باشد مثل شک در ابجک است بجدک یعنی شک در دو و سه و چهار بعد اکمال سجدتین برقم یعنی دو رکعت قایما جهم یعنی شک در سه و پنج در حال قیام هدم یعنی [illegible] که دران است و بک یعنی شک در چهار و پنج بعد اکمال سجدتین [illegible]

سجده ها یعنی دو سجده سهو جبه بتم الخ یعنی شک درمیان
سه وچهار و پنج در حال قیام چون رکعتی را که دران هست
برهم زند بچنه میشود یعنی رجوع میکند بشک درمیان دو وسه
و چهار و تمش در مبحث سوم گذشت مقاله ثالثه در نماز
احتیاط و دران شش مسئله هست مسئله اولی نماز احتیاط
عبارت از نمازیست که برای احتیاط نقصانی که در نماز احتمال
دارد + قربة الی الله میگذارد + و دران همین نیّت و تکبیرة الاحرام
و تشهد و سلام + و واجبات نماز تمام + در کار هست غیر از قیام
که هرگاه نماز احتیاط را نشسته میخواند قیام دران نیست والّا
پس قیام هم معتبر هست و قرارت سوره فاتحه درین نماز
متعین هست پس مکلف بسوره دیگر + و در قرارت و تسبیحات
مخیر نیست واخفات احوط هست واذان واقامت و
قنوت ندارد + واگر درین نماز هم شک بکند بنا بر اقل میگذارد

نماز احتیاط

نماز احتیاط

مسئلہ ثانیہ محل نماز احتیاط فوراً بعد سلام قبل از اتیان فعلی است
کہ منافی نماز باشد پس تا آنرا ادا نکند منافی را عمداً بعمل نیارد و
اگر سہواً واقع شود سجدۂ سہو بکند مسئلہ ثالثہ ہر گاہ در اثنای
نماز احتیاط بیادش آید کہ اصل نماز ناقص بودہ است نماز احتیاط
را تمام کند و بعد اعادہ نماز اصل نماید و ہمچنین در صورتیکہ دو نماز
احتیاط یکی قائماً و دیگرے قاعداً می بایست و بعد فراغ از
یکی نقص اصل نماز بخاطرش آید احتیاط دومین را بجا آرد و بازہ
اعادہ اصل نماز بکند مسئلہ رابعہ اگر در محلی کہ نماز احتیاط
واجب است آنرا ترک کند و نماز اصل را اعادہ نماید کافی نیست
بلکہ اگر بعد استیناف نماز احتیاط ہم بخواند غیر مغنی است چہ اگر
اعادہ فعل کثیری است کہ درمیان افتادہ بلی ہر گاہ اعادہ نماز
کند پس اگر اولاً نماز را باستدبار و غیرہ بشکند بلکہ بعد اعادہ نماز
احتیاط را ہم بجا آرد + البتہ وجہی دارد + کما اشرنا الیہ و اگر وقت

گذشته است قضای نماز اصل لازم والله العالم مسئله خامسه
اگر قبل از نماز احتیاط بفهمد که نماز اصل درست بود حاجت نماز
احتیاط نیست و نمازش صحیح است و همچنین اگر بعد فراغ از نماز
احتیاط بر او منکشف شود که نماز اصل ناقص یا کامل بود هیچ
چیزی بر او نیست مسئله سادسه اگر پیش از نماز احتیاط بفهمد
که نماز اصل ناقص بوده است پس اگر هنوز مبطلی که عمداً و سهواً
نماز را میشکند مثل حدث واقع نشده است اگرچه مبطلی که عمداً
مبطل میشود نه سهواً مثل کلام واقع شده باشد هر قدر که از
نماز اصل باقی است آنرا تمام کند واگر محل سجده سهو باشد آنرا
بعمل آورد واگر مبطلی که عمداً و سهواً نماز را می شکند واقع شده باشد
نمازش باطل است مقاله رابعه در سجده سهو و در آن سه جمله است
جمله اولی در کیفیت سجده سهو و صورتش اینست که نیت کند
برای فلان امر که فراموش کرده ام سجده سهو می کنم و تکبیر بگوید

نماز احتیاط

سجده سهو

و بسجده رود و بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد
و سر بردارد و آرام بنشیند و دوباره سر بسجده بگذارد و همان ذکر
را بجا آرد و سر بردارد و آرام بنشیند و تشهد خفیف در رود بخواند
باین صورت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد پس یکبار در سلام واجب گوید
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس احوط که بعد
از سجده سجده سهو تشهد خفیف در احادیث و بعضی بیان
وارد شده پس هرچند ظاهر امر بطریق نیست لکن
احوط آنست که ازان عدول نکنند وفاقاً لکثیر من الاعلام
کالکرباسی فی النخبة والسید العلامه فی روضة الاحکام
والمعاصر النجفی فی جواهر الکلام والشیخ المعاصر شیخ الاسلام
محی سید الساجدین علیه السلام فانه حکم بالالتزام و
خلافاً للمقدس المعاصر الشیخ مرتضی فانه احتاط بتشهد الصلوة

بل جعله اقوی بجمله ثانیه در محل آمد انکه محل سجده سهو بعد تسلیم است
و آنرا برای هفت امر واجب دانسته اند و باکثر آنها سابقًا اشاره
رفته اوّل برای کلامیکه در نماز بطریق سهو یا بخیال اینکه از
نماز فارغ شده است صادر شود اما ذکر و دعا و قرآن + پس باعث
بطلان + و سجده سهو برای آن + نیست دوم سلام بیجا مثلا
در رکعت سوم از رباعیه سلام واجب بگوید و آنرا تمام کند
و اگر سلام مسنون بگوید در هر جا که باشد باعث وجوب
سجدهٔ سهو نمیشود و همچنین سلام واجب اگر ناتمام
بگوید لیکن احوط در نصورت آنست که سجدهٔ سهو بکند سوم هر گاه تشهد را
که در رکعت ثانیه و رابعه میخوانند فراموش کند تمامًا یا چیزی
از آن بخواند و چیزی سهو کند چهارم در وورا سهوًا جائیکه واجب
است نگوید پنجم سهو یک سجده در نماز که باعث دو سجده سهو
بعد فراغ میشود ششم هر گاه جائیکه می باید نشست نه نشست

سجده سهو

احتیاط نماز

و برخواست یا جائیکه قیام می بایست قعود سهواً العمل آورد و احوط آنست که سجدهٔ سهو بکند هفتم شک در میان چهار و پنج بعد اکمال سجدتین کما سبق و بعضی کو بر زیادت و نقصان سجده سهو را واجب میدانند و هو بالاحتیاط اوفق جملهٔ ثالثه در وجوب و استحباب سجده سهو اختلاف است و وجوب خالی از قوت نیست و همچنین فوریت عرفیه پس اگر عمداً یا سهواً تاخیر کند باز هم فوریت ساقط نمیشود چرا که در حدیث عمار است که از صادق علیه السلام پرسید که شخصی در نماز او را سهوی واقع شد و سجده سهو را هم فراموش کرد فرمود بسجدها متی ذکر و لکن اگر سجدتین را عمداً یا سهواً بالمره بعمل نیاورد نماز غیر علی المشهور باطل نمیشود خاتمه در چیزیکه مبطل و قاطع نماز است و آن دوازده چیز است اوّل حدث اصغر و اکبر اعم از اینکه عمداً باشد یا سهواً اختیاری باشد یا اضطراری دوم تکفیر یعنی دست بست

بر دست چپ گذاشتن چنانکه سنت اهل سنت است و نزد
اکثر علمای شیعه اگر عمداً باشد مبطل نماز است و بر عدم جواز در
نماز اجماع منقول است و از جناب امیر المومنین علیه السلام
مرویست که فرمود لا یجمع المومن یدیه فی صلوته و هو قائم
بین یدی الله یتشبه باهل الکفر یعنی المجوس سوم التفات بطرف
یمین یا شمال که منافی استقبال باشد بدانکه صورتهای انحراف بطرف
خلف و یمین و یسار بسیار است اگر همگی بقلم رود رساله مفرده میشود
چراکه عدد آنها را بعضی از اصحاب بششصد رسانده بلکه از اینهم گذرانده
وحیث لا یتیسر کله فلیذکر قله اذ ما لا یدرک کله لا یترک کله
و آن سی و شش صورت است چه التفات یا از روی عمد است
یا از سهو یا از اجبار و عدم اختیار و بر هر تقدیر یا بکل بدن است
یا بصورت تنها یا بچشم تنها و بهر صورت یا بجانب راست
است یا چپ یا مابین چپ و راست یا به پشت بهر صورت

مبطلات نماز

مبطلات نماز

اول یا در سه صورت بعد ذکر کردیم نُه تا شد و چون اینها را در چهار زدیم سی و شش بر آید و حکم اینها آنست که انحراف بتمام بدن پشت سر عمداً مبطل است و همچنین در صورتیکه تنها روی را عمداً جانب پشت بگرداند اگرچه خیلی بعید فرض جدید است گرداندن روی تنها عمداً به یمین و شمال هم قریب با بطال؛ و اگر از روی سهو یا با جبار و اضطرار باشد مبطل نیست لکن در صورت سهو و بقای وقت اعاده احوط است و اما التفات بچشم تنها پس مکروه است چهارم کلام و کلام بعض اصحاب در این باب خالی از اضطراب نیست و تحقیق آنست که آنچه غیر از دعا و قرآن است اگرچه یک حرف با معنی یا دو حرف بی معنی باشد تعمد آن موجب بطلان است بلی حرفیکه در سرفه و تنحنح پیدا میشود عیبی ندارد و در حدیث وارد شده که از جناب صادق علیه السلام پرسیدند که شخصی در نماز آواز کسی از در شنید پس

تنحنح کرد تا کنیز یا اهلیه اش بیاید و این کس اشاره کند که برو ببین بر در کیست فرمود باکی نیست و دیگری از آنحضرت پرسید که در محل سجده غباری بوده باشد پس وقت سجده پف میتوانم کرد قال لا باس فائده هرگاه چیزی از کلام الله برای تنبیه دیگری بر کاری و مطلبی می خواند می باید که قصد فی در الفاظ و معانی قرانی نکند و این بر دو نهج است یکی اینکه مثلاً آیه را با آواز بلند بخواند تا کسی بیاید و کارش برآرد یا از حرکتی که نهی از آن مقصود مصلّی است باز ماند و درینصورت گاه است آیتی از سوره که میخواند کفایت میکند لیکن در آیتی که اخفاتش واجب است جهر نکند و اگر آیت دیگر که مخل در نظم نشود در وقت قرائت و غیر آن بکند بخواند مضایقه نیست دیگر اینکه با معنی قرانی مطالب خود را باراده اعلام و افهام بطریق توریه و ابهام منضم کند نه بقصد اقتباس که در کلام ناس داخل است

تلاوت بطور توریه

مبطلات نماز

مثلاً بگوید لا تجهر بصلوتک یا اقرأ کتابک یا ادخلوا البا
ب یا وارکعی مع الراکعین یا ادخلوها بسلام آمنین بحیثیتی
که قرآن را قرآن بودن قصد خود را ضمیمهٔ آن قرار دهد یا اینکه
معنی ثانی بمعنی قرآنی منضم هم نشود بلکه معنی قرآنی بحال
خود باشد و از ایهام آن قصد نماید که سامع آن را بر معنی ثانی
حمل کند ولعل هذا الطریق المورّیة بالایهام وهو اسلم من
الدخول فی المنهی من الکلام ولکنه دقیق بعید من اذهان
العوام و امّا از تلاوت و قرآنیت دست بر داشتن
و تنها مطلب خود را پیش نظر داشتن مثل اینکه بگوید
اِئتنا غداً و مقصودش همین باشد که ناشتا زود بیارند بخورد
پس مشکل بلکه مبطل و همین حکم ذکر و دعاست که بی قصد
دعائیت ناروا ولیکن اقوی نوی تذییل تلاوت خیر الکلام
بقصد توریه و ایهام از معصومین علیهم السلام در نماز و غیر نماز

بالعمس بطور + واقع شده است چنانچه در تهذیب در جمله حدیثی
از جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمود ان علیه
کان فی صلوٰة الصبح فقراء ابن الکوا وهو خلفه ولقد اوحی
الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک
ولتکونن من الخاسرین فانصت ثم قال فاصبران وعد الله
حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون ثم اتم السورة ثم رکع
پس ملاحظه فرمایند که چنانچه از قرأت آیت اولی مقصود
آن مردود + العیاذ بالله خطاب و عتاب و تکفیر جناب امیر
همچنین حضرت نیز آیت ثانیه را در بین نماز + بقصد و آن
بے امتیاز + تلاوت فرمود و ابن ابی الحدید نیز این حدیث را
نقل کرده و صاحب مطالب السئول در حدیث طولانی در
قصه صفین آورده فقال معویة لاصحابه من خرج منکم
الی هذا یعنی العباس فقتله فله عندی من المال کذا ا

تلاوت بقصد توریه

کذا فی کتب رجال من نجمیان و خلاصه اش اینست که در معرکه
صفین روزی عباس در لشکر امیرالمؤمنین ع کار نمایانی کرد
پس معویه برای قتل او دو کس را از بنی لخم فرستاد و اجرتی
برای شان قرار داد پس آنها عباس را بمبارزت طلبیدند
عباس گفت که من از آقای خود اجازت بگیرم بیایم و خدمت
آنجناب آمد حضرت لباس عباس را بر کرده و بمجلس نبرد بر آمد
بحیثیتی که با عباس التباس میشد پس آنها نشناختند و گفتند
که آیا از صاحب خود اجازت طلبیدی حضرت این آیه
را خواند اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا
وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْرٌ پس ملاحظه کنند که درین مقام
چه توریه و ایهام بعمل آورد پنجم خنده و قهقهه در صورتیکه متذکر
نماز باشد عمدا اختیارا خنده زند نمازش باطل میشود و اگر بخندد
و صدائی بر نیاید احتیاطا نماز را اعاده نماید و همچنین اگر

تلاوت اقتباسیه

مبطلات نماز

خندہ را انبساط کند و تغیری در اعوالش بہم رسد بلکے تبسم مبطل نماز نمیشود اگرچہ آنہم غالباً خلاف آداب طاعت و منافی شان عبادت ہست و در فقیہ در حدیث مرسل از جناب صادق منقول ہست کہ فرمود لا یقطع التبسم الصلوٰۃ و تقطعہا القہقہۃ ششم گریہ و نالہ بسبب مردن کسے یا تلف شدن مال دنیا ہرگاہ عمداً باشد مبطل نماز ہست بلکہ اگر بجہت طلب رزق و امر دنیوی باشد احوط از ان ہم احتراز و اما گریہ و زاری از خوف باری و بیم دوزخ و شوق بہشت پس بہترین اعمال و موجب تقرب بدرگاہ ذوالجلال ہست اگرچہ یک حرف دران پیدا شود و در حدیث ہست ان بکی لذکر جنتہ او نار فہو افضل الاعمال فی الصلوٰۃ وان کان لذکر میت لہ فصلوتہ فاسدۃ و در حدیث دیگر کسے از صادق علیہ السلام پرسید کہ شخصی

خوفاً الصورت گریه آورد تا اینکه بگرید قال قرة عین والله فقال اذا کان ذلك فاذکرنی عنده ودر حدیث دیگر در باب تباکی است ببخ ببخ ولو مثل راس الذباب هفتم خوردن و آشامیدن چیزی در بین نماز اگر عمداً و اختیاراً باشد نماز را باطل میکند و همچنین هرگاه مخل قرائت یا باعث محو شدن صورت نماز باشد که آنهم مبطل است واما اگر سهواً اتفاق افتد ودرست که ضرر نداشته باشد چه نماز آخر مثل روزه نیست و حالانکه اکل و شرب سهواً روزه را هم نمی شکند و همچنین اگر شکر یا نبات توی دهنش بوده باشد و آبش را تا نماز یا بقیه غذا را که بیخ دندانش بوده فرو برد هشتم فعل کثیر که از افعال صلوٰة نباشد [1] اما قلیل مثل عمامه بر سر گذاشتن و مار یا عقرب را بیک ضرب کشتن مضایقه ندارد بلکه در بعض احادیث وارد شده است که جناب پیغمبر خدا در مسجد مشاهده کرد که بلغم افتاده است پس قدری

مبطلات نماز

[1] پس تحول دادن رکعی و سجود و باعث اکمال است نه ابطال

راه رفت و بشاخی از شاخهای درخت خرما که ابن طاب آنرا
گویند چنگ کرد و بجهت قهقری برگشت و به نمازیکه مشغول بود
بنا گذاشت و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که اگر کسی رکعات نماز را با انگشتر یا بسنگ ریزه
شمار کند باکی ندارد و در حدیث دیگر از حضرت صادق پرسیدند
که پیشانی را که بخاک آلوده باشد در نماز پاک بکند فرمود بلی و امام
موسی کاظم ع را دیدند که در نماز ایستاده بود و در پهلویش پیر مردی
بود که میخواست برخیزد و عصای خود را بگیرد حضرت که در
قیام بود خم شد عصا بدست آن مرد پیر داد و بجای خود
برگشت و از صادق علیه السلام منقول است که در جوع کسیکه
نماز میگذارد و میخواهد که قدمی پیش بگذارد فرمود که در حال
راه رفتن قرارت نکند تا اینکه بمقامیکه میخواهد برسد و حق این است
که چون در صلوه موالات شرط است و فعل کثیر باعث فوت

مبطلات نماز

مبطلات نماز

موالات بشود انیست که مبطل نمازست واز اینجاست
که انگشتها را برای رکعات یا تسبیحات حرکت دادن مبطل
نماز نیست چرا که موالات از دست نمیرود نهم چیزیکه محو کنند
صورت نماز باشد مثل اینکه در نماز از جای خود در جهد وهم زیاد
کردن چیزی در نماز بقصد جزئیت مثلا یک نماز را چهار قنوت
یا بسه تشهد خواندن یازدهم نقصان یعنی چیزی را از واجبات
آن عمدا ترک کردن اگر چه یک لفظ از سوره فاتحه وغیر آن بوده
دوازدهم آمین گفتن بعد از حمد بلکه احتیاط آنست که در قنوت
هم نگوید وبعضی از علمای اعلام دعائی را که مشتمل بر آمین باشد
چه در قنوت وچه در سجود مطلقا منع کرده اند ومبطلات دیگر
در شکیات وشرائط گذشت رکن چهارم در مکروهات
ومسنونات وادب صلوة وآن مشتمل بر سه مقاله است
مقاله اولی در مکروهات وآن چند چیز است اول تثاوب

یعنی دهن دره دوم تمطّی یعنی کمان کشی واگر بگویند که
این عوارض اختیاری نیست پس وجه کراهت آنها چیست
گفته شود امّا عقلاً پس اینکه منشاء این اعراض غالباً ثقل است
و کسل وهو مکروه فی العمل منافٍ للرغبة فی طاعة الله
عزّ وجلّ وامّا نقلاً پس اینکه در حدیث در جواب سوال از این
هر دو امر وارد شده است هو من الشیطان بلکه این حدیث
دلیلی است نقلی وعقلی یکجا کما لا یخفی علی اهل الحجی سوم
مدافعت بول وبراز وریح ودر حدیث است لا صلوة لحاقن
ولا حاقنة وهو بمنزلة من هو فی ثیابه وامّا مدافعت ریح
پس هرچند حدیث صریح در آن بنظر نرسیده ولیکن در حدیث
غمز ایما ورمز باین مطلب هست عبد الرّحمن بن حجاج
میگوید از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم از کسی که در شکمش غمز
یعنی دغدغه پیدا شود واو قادر بر ضبط کردن آن بوده باشد

مبطلات نماز

آیا نماز در انحال بخواند یا نه فرمود ان احتمل الصبر و لم یخف اعجالاً عن الصلوة فلیصبر لیصبر **مقالهٔ ثانیه** در مسنونات نماز بدانکه از جمله اموریکه در نماز جواز بلکه ثواب وارد یکی این است که هرگاه مصلی عطسه زند حمد الٰهی بجا آرد و همچنین هرگاه دیگر عطسه زند و مصلی بشنود چنانچه از صادق علیه السلام منقول است که فرمود اذا عطس الرجل فی صلوته فلیحمد الله و در خبر ابی بصیر وارد است و اذا عطس اخوك و انت فی الصلوة فقل الحمد لله و صل علی النبی و اله و ان کان بینك و بین صاحبك الیم یعنی وقتیکه برادر ایمانی تو عطسه زند و تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله و درود بر نبی و آل بفرست اگرچه در میان تو و صاحب تو دریا حائل باشد و دیگر تسمیت یعنی دعا برای دیگری که عطسه بزند و از جناب امیر المومنین علیه السلام منقول است که فرمود اذا عطس احدکم فسمتوه قولوا یرحمك الله و هو

مسنونات نماز

مسنونات نماز

یقول یغفر اللہ لکم و یرحمکم قال اللہ عزّ و جلّ و اذا حُیِّیتُم بتحیة
دیگر جواب سلام پس ہر گاہ کسی بر مصلی سلام کند مصلی باید
کہ در جواب سلامش سلام علیکم بگوید و علیکم السلام نگوید
دیگر جائز است کہ در بین نماز دعائیکہ مشتمل تسبیح و تحمید یا بر
طلب چیزی مباح از امور دنیا و آخرت باشد در حالت قیام
وقعود و رکوع و سجود بکند و اگر چیزی حرام را طلب کند نمازش
باطل است مقالہ ثالثہ در آداب نماز و آن بسیار است
واہم و اشمل آنہا خشوع و خضوع + و ریختن دموع + و قیام
مصلی رو بروی خداوند قہار + مثل ایستادن غلام ذلیل
و خوار + و بندہ خاکسار + پیش روی آقای مختار + و پادشاہ
جبار + و حضور قلب و عجز و نیاز + و فہم معانی و اسرار نماز +
و خواندن نماز بطریقیکہ گویا نماز را وداع میکند و این نماز آخر
حیات اوست کہ بعد از این نماز نخواہد کرد و از حدیث زرارہ

وحدیث تمام آداب نماز بتفصیل یاد بگیرد و بران عمل نماید

رکن پنجم در نماز جماعت و دران یک مقدمه و هفده مسئله است

مقدمه در فضیلت نماز جماعت و آن از حد حصر زیاد است و بر چهار حدیث اکتفا میشود اول مرویست که نماز جماعت از نماز منفرد دیگر در مسجد کوفه بخواند افضل است حالانکه یک نماز در مسجد کوفه برابر هزار نماز است دوم کسیکه بمسجد بقصد جماعت برود هر قدمیکه برمیدارد بازای آن صد هزار حسنه برای او ثابت میشود و همین قدر درجات بلند میگردد واگر بران حال بمیرد حقتعالی هفتاد هزار فرشته برای او موکل میکند که در قبرش بروند و او را بشارت دهند و در تنهایی مونس او باشند و برای او تا وقتیکه مبعوث شود استغفار کنند سوم از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که از همسایگان مسجد بشرط عهد برای حضور نماز گرفته بود

فضیلت نماز جماعت

فرمود کسانیکہ حاضر نماز نمیشوند باید ازین فعل باز آیند والّا من موذّنی را مامور میکنم کہ اذان و اقامت بگوید و یکی را از اہل بیت خود کہ علی ابن ابیطالب باشد میفرمایم کہ خانہای این اشخاص را بہیمہ بسوزاند چراکہ اینہا بنماز حاضر نمیشوند چہارم جناب رسالتمآب فرمود کہ غیبت کسی روا نیست الّا غیبت کسیکہ خانہ خود نماز بخواند و از جماعت ما پرہیز کند و کسیکہ از جماعت مسلمانان بپرہیزد و مسلمین غیبتش واجب است و عدالتش ساقط و مفارقت و جدائی ازو واجب و ہرگاہ پیش امام ببرندش امام او را تخویف و تحذیر میکند پس اگر حاضر جماعت مسلمانان شد بہتر والّا خانہ را برو می سوزانند

فضیلت نماز جماعت

مسئلہ اوّل جماعت در نماز جمعہ و عیدین ہرگاہ شرائط وجوب مجتمع شود واجب است و در کسوف و مانند آن مستحب و در نماز یومیہ سنت موکدہ و در نماز مستحبی جائز نیست

احکام جماعت و شرائط امام جماعت

مگر در دو جا یکی نماز استسقاء که مسنون است و با جماعت خوانده شود و دیگر نماز عیدین هرگاه شرائط وجوب آنها متحقق نباشد خواندن سنت است چه بانفراد و چه بجماعت مسئله دوم اقل جماعت این است که دو کس باشند یکی امام و دیگرے ماموم چه هر دو مرد و چه هر دو زن و چه اینکه امام مرد و ماموم زن باشد و عکس این جائز نیست و اگر امام بالغ و ماموم غیر از طفل نابالغ نباشد احوط آنست که باو اکتفا بکنند مسئله سوم در امام چند شرط است اوّل بلوغ دوم عقل سوم طهارت مولد یعنی باید که ولد زنا نباشد چهارم ایمان یعنی امامی مذهب باشد پنجم عدالت پس امامت فاسق جائز نیست و در عدالت بعضی ملکه را اعتبار می کنند و برخی بر حسن ظاهر اقتصار و منهم من اکتفی بظاهر الاسلام والثانی لا یخلو عن قوة و احکام والاوّل لعلّه مذهب

احکام امام جماعت

اکثر العلماء الاعلام، وهو الاحوط سیما فی الامام فان الاحتیاط
فیه واجب لشدة الاهتمام، وتنقیح المرام، یقتضی من البسط
فی الکلام مالا یسعه المقام ولا یحتمله العوام، وکسیکه پیش خود فاسق است
ودیگران باو حسن ظن دارند اقتدا باو بکنند که ثواب جماعت
می یابند واحوط براش آنست که در صلواتی که مشروط بجماعت
نیست ایستاده شود وخودش بی قصد امامت بخواند ودیگران
بنیت اقتدا وتجمیع نکنند یعنی امام جمعه نشود الا اینکه قبل از
اقامت نماز توبه بکند کما نقل عن بعض الاعاظم، هرچند پیش
فقیر خالی از تامل نیست لانه بحصول الملکة غیر جازم، وتوبه
بهر حال لازم. والله العالم، وتوهم نشود که تحفظ از سائر ذنوب
وسلامت از جمیع عیوب متعسر بلکه متعذر است وهیچکس خود را
عادل نمیتواند گفت بلکه اگر بگوید باید فاسق بوده باشد اذ لا
معصوم الا من عصمه الرحمان فیجر التجمیع علی الجمیع، و

وحصول الملکة امر بدایع + زیراکہ ارتکاب عصیان +
فی حین من الاحیان + منافی ومزیل آن نمیشود وچنین کسان
کہ صاحب ملکہ اند واحیاناً زلتی ومعصیتی از ایشان صادر
می شود وجود شان متیسر + بلکہ متکثر ست + نہ متعسر ششم
کسیکہ ہمہ مرد یا یک مرد در جماعت او ہست باید مرد باشد
پس زن امامت درین دو صورت نمیتواند کرد بلی اگر ماموان
ہمہ زنان باشد زن امامت شان بکند مسئلہ چہارم در جماعت

احکام جماعت

سنیان تقیہ شریک شدن جائز بلکہ مسنون ہست لکن
بران نماز کہ در حالت تقیہ خوانده ہست اکتفا نکند بل احوط
اعادہ نماز ہست الا در صورت ضرورت واضطرار مسئلہ
پنجم اگر بسبب مرض نشستہ نماز میخواند کسانی را کہ صحیح وسالم
وقائم ہستند در انحال پیشنمازی نکند مسئلہ ششم کسیکہ
از قرات واجب کلاً یا بعضاً عاری ست + کسی اکہ قاری ست +

امامت نکند مسئله هفتم هرگاه ماموم مرد باشد باید که میان
او و امام حائلی نباشد که از دیدن امام یا دیدن کسی که امام را
می بیند مانع شود مسئله هشتم نباید ماموم از امام اینقدر
دور باشد که در عرف بگویند پشت سر امام ایستاده است
و امام پیش روی او ایستاده و دوری ازین هم زیاده نباید
بوده باشد بلکه احوط آنست که جای سجده ماموم از جای
ایستادن امام + زیاده از یک گام + نباشد مسئله نهم جای
ایستادن امام بقدر معتدّبه از موقف ماموم بلند نباشد و بالعکس
مضایقه ندارد و اگر زمین سرشیب باشد بلندی موقف امام
هم جائزست مسئله دهم می باید که در نماز یکه میخوانند امام یکی
باشد پس اگر دو کس پیش روی ماموم ایستاده باشند ضرورست
که یکی را معیّن بکند و اگر یکی پیش روی او استاده است و
گمان برد که فلانی است + و در حقیقت دیگری بود نمازش

احکام جماعت

احکام جماعت

روانیست واگر دو کس یکجا نماز بخوانند وہر یکے بگوید کہ من
بتو اقتدا کردہ ام نماز ہر دو فاسد است واگر ہر یکی خود را
امام دیگرے فہمیدہ باشد نماز ہر دو صحیح است وحلّ من
الحکمین واضح المبانی + بسنہ اللّہ ور دخلو صلوتهما عن السّبع
المثانی + فی الفرض الاول دون الثانی . وللنص ففی الفقیہ
فی جملہ حدیث فان علیاً قال فی رجلین اختلفا فقال احدهما
کنت امامک وقال الآخر کنت امامک قال صلوتهما تامة
وان قال احدهما کنت أئتم بک وقال الآخر کنت أئتم بک
فصلوتهما فاسدة فلیستأنفا مسئلہ یازدہم ماموم در
صلوۃ جہریہ ہرگاہ آواز قرارت امام را شنود حتی کہ ہمہمہ
یعنی صدائی خفیف ہم باو نرسد قرارت میکند والّا قرارت
ماموم در جہریہ واخفاتیہ مکروہ است از جناب صادق ع
منقولست کہ فرمود اذا کنت خلف اما ترضی بہ فی صلوة

یجهر فیها بالقراءت فلم تسمع قرائة فاقرأنت لنفسك و ان كنت تسمع الهمهمة فلا تقرء و در حدیث دیگر از امام محمد باقرؑ یا از حضرت جعفر صادقؑ مرویست كه فرمود اذا كنت خلف امام تأتم به فانصت وسبّح فی نفسك و در خبر دیگر از حضرت صادقؑ منقولست كه در جواب سوال قرات فرمود اذا كنت خلف امام تولاه وتثق به فانه یجزیك قرائته وان احببت ان تقرء فاقرء فیما یخافت فیه فاذا جهر فانصت قال الله تعالی وانصتوا لعلكم ترحمون[له] مسئله دوازدهم ادراك جماعت و فضیلت آن در صورتیست كه ماموم با امام قبل از ركوع یا در حال ركوع ولو بعد الذكر ملحق شود و بعد از انكه امام از ركوع سر برداشت ملحق نمیتواند شد الا در ركعت لاحقه مسئله سیزدهم سابق اشاره باین امر رفته است كه اگر كسی امام[ع] را در ركوع بیابد و بترسد كه تا بصف میرسد امام سر برمیدارد

احكام جماعت

له اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون ۱۲

ع عن احدهما انه سئل عن الرجل يدخل المسجد فيخاف ان تفوته الركعة فقال يركع قبل ان يبلغ القوم ويمشي وهو راكع حتى يبلغهم وعن ابي عبد الله قال اذا دخلت المسجد والامام راكع فظننت انك ان مشيت اليه رفع رأسه قبل ان تدركه فكبر واركع فاذا رفع رأسه فاسجد مكانك فاذا قام فالحق بالصف وان جلس فاجلس مكانك فاذا قام فالحق بالصف ۱۲

احکام جماعت

درجائیکہ ہست ہرگاہ مانع از اقتدا مثل حائل یا بلندی امام نباشد درہمانجا بعد از تکبیرة الاحرام برکوع رود و بصف در حال رکوع یا بعد رکوع ملحق شود و احوط آنست کہ در حال ذکر حرکت نکند مسئلہ چہاردہم اگر ماموم در اول حاضر نبود و بعد از آنکہ امام در نماز داخل شد در رسید پس در ہر رکعت کہ ملحق شدہ است ہمون را اول نماز خود قرار میدہد اگرچہ امام در رکعت دوم یا سوم یا چہارم بودہ باشد پس اگر در دو رکعتِ اوّلِ امام ملحق شدہ ہست قرارت نمیکند و اگر در دو رکعت اخیر ملحق شدہ آہستہ قرارت میکند و اگر حمد و سورہ را نمیتواند بخواند بسبب اینکہ امام در رکوع میرود پس تنہا حمد را بخواند و اگر حمد را ہم نمیتواند بخواند ہر قدر میتواند بخواند و متابعت امام نماید یا اینکہ متابعت نماید بلکہ نیّت انفراد بکند و در صورت اوّل بعد فراغ نماز را احتیاطاً اعادہ کند مسئلہ پانزدہم ہرگاہ در دو رکعت اخیر

در حال قیام رکعت لاحقہ ۱۲

احکام جماعت

ملحق شده باشد چون امام نماز را تمام کند ماموم پا شود و بقیه نماز خود را منفرداً بجا آرد و در بین بلاد دیدم که بعض عوام • در متابعت امام نماز چهار رکعتی را نا تمام • و سه رکعتی را بر چهار اختتام می نمایند و نمیدانند که متابعت امام • در بین مقام نیست • و این بکمال بیخبری از امر دینی است مسئله شانزدهم در اقتدا کردن برابر بودن نماز امام و ماموم در عدد رکعات و نوع و صنف نماز در کار نیست پس اگر امام مغرب میخواند و ماموم عشا یا او در نماز فرض است و این در نافله اقتدا میتواند کرد مثلاً امام نماز نکرده باشد و ماموم پیش از امام نماز خوانده بود استحباباً در فریضه امام ملحق شود مسئله هفدهم میباید که اولاً امام تکبیرة الاحرام بگوید بعد از ان ماموم و اگر امام بعد از تکبیرة الاحرامی که ماموم بآن داخل نماز شده است تکبیرة الاحرام دیگر بگوید ماموم نیت را از نیت اقتدا بانفرادی عدول نماید تتمه در بعض صفات

و آداب اینکه برای امام مستحسن است بدانکه از صفات فاضلهٔ امام یکی اینست که در ہجرت بر ماموم مقدم باشد و ہر چند ہجرت مختص بزمان جناب رسالتمآبؐ بود لیکن بعید نیست که درین زمان از قریه ہا بدار العلم برای تحصیل علم رفتن بمنزلهٔ ہجرت باشد دوم اینکه در قرارت افضل و در علم بیشتر باشد سوم اینکه در سن و سال بزرگتر باشد و از جمله آداب برای امام اینکه در دعا ماموین را با خود شریک کند چه از کتاب دعائم الاسلام از جناب صادق علیه السلام منقولست که فرمود یؤم القوم اقدمهم ہجرة فان استووا فاقرأهم فان استووا فافقههم فان استووا فاکبرهم سنا و در کتاب فقیه از جناب رسالتمآب منقولست که فرمود من صلّی بقوم فاختص نفسه بالدعاء دونهم فقد خانهم و ایضاً در مرفوعهٔ فقیه ہست قال رسول اللهؐ من صلّی بقوم و فیهم من هو اعلم منه لم یزل امرهم الی سفال الی یوم القیامه

احکام جماعت

احکام نماز

رکن ششم در نماز جمعه و دران سه فصل است فصل اوّل درانچه تعلق بنماز دارد و آن چند امر است اوّل وقت و کیفیت نماز باید دانست که وقت این نماز از اوّل زوال تا وقتی است که سایه برابر شاخص گردد و احوط آنست که از زوال تاخیر نکند الّا بقدر اذان و خطبه و مقدمات آن مثل بالا رفتن منبر و جلسه خفیفه و غیر ذلک و آن دو رکعت است و در رکعت اوّل بعد از حمد سوره جمعه و بعد از ان قنوت بخواند مثلا باین نحو اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَبِيْدًا مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ قَامُوْا بِكِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ فَاجْزِهِمْ عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ و در رکعت دوم بعد از حمد سوره منافقین بخواند و بر این قنوت جناب سید سند و دیگر فقهای این بلاد مواظبت داشتند و آن در روایت معلّی بن خنیس وارد است قال سمعت اباعبدالله یقول لیکن من قولکم فی قنوت الجمعة اللّٰهم انّ عبید الخ ذکرها

نماز جمعه

فی مصباح المتهجد و در تهذیب از عبد الله الحلبی روایت کرده
قال فی قنوت الجمعة اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اَئِمَّةِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ خَلَقْتَهٗ لِدِیْنِكَ وَمِمَّنْ خَلَقْتَهٗ لِجَنَّتِكَ عرض کردم
که نام شان ببرم فرمود نام شان ببر و ایضاً در تهذیب از جناب
صادق علیه السلام منقول است القنوت یوم الجمعة فی الرکعة
الاولی بعد قراءة تقول فی القنوت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ
الْاَرَضِیْنَ السَّبْعِ وَمَا فِیْهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِیْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا
هَدَیْتَنَا بِهٖ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا اَکْرَمْتَنَا بِهٖ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا
مِمَّنِ اخْتَرْتَهٗ لِدِیْنِكَ وَخَلَقْتَهٗ لِجَنَّتِكَ اَللّٰهُمَّ لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا
بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ
وازین حدیث واحادیث دیگر واضح میشود که در جمعه یک قنوت

در رکعت اول است فقط و شیخ مفید و صاحب مدارک همین را اختیار کرده اند و هو المحکی عن السرائر[له] + و مشهور دو قنوت است بل نقل علیه الاجماع عن الخلاف و اختاره الشیخ محمد حسن فی الجواهر . و هو غیر بعید فی الظاهر والله العالم بالسرائر +

امر دوم وجوب نماز بدانکه نماز جمعه در زمان غیبت قائم[ع] ظاهرا واجب تخییری است یعنی مخیر است در اینکه نماز جمعه بخواند یا نماز ظهر و هر گاه بعد از نماز جمعه ظهر را به نیت قربت بخواند احوط است و نماز جمعه از هشت نفر ساقط است اول زن دوم غلام سوم مسافر شرعی چهارم نابینا پنجم پیر عاجز ششم زمین گیر یا شلّی که از رفتن عاجز باشد هفتم کسیکه از او تا جائیکه نماز جمعه خوانده میشود زیاده از دو فرسخ فاصله باشد هشتم کسیکه ادای نماز جمعه در حق او باعث عسر و حرج او بوده باشد چه از تقیه و چه غیر آن لکن ازین هشت نفر اگر کسی بتکلف در وقت

وجوب نماز جمعه

له قال محمد بن ادریس والذی یقوی عندی ان الصلوة لا یکون فیها الا قنوت واحد ایة صلوة کانت هذا الذی تقتضیه مذهبنا و اجماعنا فلا نرجع عن ذلک باخبار الآحاد التی لا تثمر علما و لا عملا ۱۲ سرائر

نماز حاضر شود باید نماز را بخواند الا آنکه بتقدیر حضور هم
معذور است و سوای این اشخاص که مذکور شد بر هر مرد بالغ
عاقل واجب است ولکن مشروط است بوجود امام جامع
الشرائط و تحقق جماعت پس اگر امام جامع الشرائط نباشد
یا باشد و عدد معتبر در جماعت بهم نرسد نماز جمعه صحیح نخواهد بود
امر سوم اینکه اقل عدد آن پنج است چهار تا ماموم و پنجمین
امام و ازین کمتر کافی نیست امر چهارم اینکه درمیان
دو جا که نماز خوانده شود کمتر از سه میل مسافت نباشد و الا
پس اگر هر دو جمعه در یک وقت و یک آن شروع شده هر دو
باطل و الا جمعه که متاخر است فاسد میشود **فصل دوم** در آنچه
تعلق با مام دارد و آن این است که می باید امام متصف
بعدالت و صفات امام جماعت و قادر بر ایقاع خطبه بوده باشد
و مجنون و مجذوم و مبروص و غیر مختون و ولد الزنا نباشد

احکام نماز جمعه

احکام نماز جمعه

ودر حدیث وارد است خمسة لا یأمون الناس علی کل حال
المجذوم والابرص والمجنون وولد الزنا والاعرابی والاعمی
فصل سوم درانچه تعلق بخطبه دارد وآن چند امر است
اوّل خطبه را باید بر نماز مقدم بخواند دوم درحال خطبه خواندن
از حدث وخبث در لباس وبدن طهارت داشته باشد
بلکه با جمیع شرائط نماز سوای استقبال خطبه را بخواند سوم
درحال خطبه خواندن ایستاده باشد چهارم باید که امام خود نیز
خطبه بخواند علی الاحوط الاوسط پنجم پیش از زوال خطبه بخواند
ششم درحال خطبه مستقر ودرست بوده باشد وبه چپ
وراست بی ضرورت ملتفت نشود که دغدغه بطلان نماز
است چه آن دو خطبه بمنزله دو رکعت است که از ظهر ساقط
شده هفتم درمیان هردو خطبه قدری بنشیند واگر بمقدار
خواندن سوره توحید بنشیند بهتر است هشتم در انتهای خطبه

تکلم نکند نه امام و نه کسی از ماموین بلکه ماموان بخطبه گوش
بدهند نهم اینکه خطبه را بلند بخواند که اقلا چهار کس از ماموان بشنوند
دهم وقتی که سر منبر رود و متوجه مردم شود بر آنها سلام بکند
و وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا عصا یا کمان تکیه زند ولیکن
شیخ الطایفه و دیگران مثل سید در مدارک در استحباب سلام
کلام کرده اند و نزدیک من نظر بتسامح فی ادلة السنن
سلام گفتن مضایقه ندارد و بر ماموان جواب آن کفایة
لازم والله العالم یازدهم اینکه متعمم باشد و چادر دوش بگیرد
و در حدیث از ابی عبدالله منقولست که فرمود اذا کانوا
سبعة یوم الجمعة فلیصلوا فی جماعة ولیلبس البرد والعمامة
ولیتوکأ علی قوس او عصی ولیقعد قعدة بین الخطبتین
ویجهر بالقراءة ویقنت فی الرکعة الاولی منهما قبل الرکوع
دوازدهم کیفیت هر دو خطبه اینست که در خطبه اولی

احکام نماز جمعه

التسلیم لکل وارد ... اذا صعد فانتهی الی الدرجة التی تلی موضع القعود و استقبل الناس فسلم علیهم باجمعهم ... بالتسلیم الاول لانه مختص بالقریب من المنبر والثانی عام ... علی کل تجب رده ... انتهی بحذف یسیر ۱۲

احکام نماز جمعه

حمد الهی بجا آرد و احوط آنست که بلفظ الحمد لله بگوید و همچنین
درود بر جناب رسالت پناهی بلفظ صلوة احوط است
و اولی آنست که شهادت بر رسالت هم ادا کند و بعد از آن
وعظ و پند و امر بتقوی و پرهیزگاری نماید و در آخر سورهٔ کوچک
بخواند نه سوره طولانی و در خطبه ثانیه این همه امور را بجا آرد
و علاوه آن درود بر ائمه طاهرین علیهم السلام بفرستد و استغفار
برای مومنین و مومنات نماید مسئله اذان ثانی از اولیات
ثالث است و بدعت در عبادت حرام و مراد از اذان ثانی اذانی است
که روز جمعه در زمان عثمان پیش از برآمدن امام جماعت گفته
میشد ازین راه اذان اول است و ثانی باعتبار حدوث و ثالث
باعتبار اینکه اقامت را هم تغلیباً اذان میگویند و قد ذکرنا
اخبارهم فی الشعلة الجوالة + وهو خارج عن موضع هذه
الرسالة + رکن هفتم در نماز عیدین و دران سه فصل است

احکام نماز عید

فصل اوّل در وجوب آن بدانکه ہر گاہ شرط نماز جمعہ کہ
تکلیف و ذکورت و حریت و حضر و سلامت از کوری و
زمین گیری + و مرض و عجز پیری + و دوری زائد از فرسخین
و عدد و معتبر و امکان خطبتین و وجود امام علیہ السّلام باشد
ہمہ مجتمع و متحقق شود نماز عید واجب است عیناً و آنرا بجماعت
ادا میکنند و امّا در زمان غیبت پس اختلاف است و جناب
سید العلماء مائل بوجوب عینی بود و جمعی از غابرین و معاصرین
سنت میدانند و احوط آنست کہ بہ نیّت قربت ادا کردہ شود
و مہماامکن ترک نکنند و اگر با جماعت نخوانند فرادی خواندن ہم
خوب است **فصل دوم** در کیفیت و آن مثل نماز صبح است
لکن در رکعت اول بعد از فاتحہ و سورۂ والشمس کہ مسنون
است پنج تکبیر میگوید غیر از تکبیرۃ الاحرام و تکبیر رکوع و در رکعت
دوم بعد از حمد و سورۂ غاشیہ کہ سنت است چہار تکبیر و بعد از

نماز آیات

از ہر تکبیر قنوت میخوانند کہ مجموع قنوتہای رکعتین نہ تامی شود
وظاہر اقنوت خواندن واجب است وہمچنین تکبیرات ودر
قنوت اولی آنست کہ چنین بگوید اللّٰہمّ اہل الکبریاء والعظمۃ
واہل الجود والجبروت واہل العفو والرحمۃ واہل التقوی
والمغفرۃ اسئلک بحق ہذا الیوم الذی جعلتہ للمسلمین عیدا
ولمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ ذخرا وشرفا وکرامۃ ان تصلی علی
محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیہ محمدا وآل محمد
وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منہ محمدا وآل محمد صلواتک
علیہ وعلیہم اجمعین اللّٰہمّ انی اسئلک خیر ما سئلک بہ عبادک
الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منہ عبادک المخلصون وبعد فراغ
از نماز دو خطبہ میخوانند بقسمی کہ در جمعہ گذشت ولکن تقدیم خطبتین در اینجا
بر نماز نیست ودر خطبہ عید فطر احکام زکوۃ فطر ودر خطبہ عید اضحی آنچہ
تعلق بقربانی دارد ذکر آن مسنون است فصل سوم در مسنونات از انجملہ

یکی آنست که موذن سه بار بگوید الصلوة دیگر آنکه روز عید فطر پیش از رفتن چیزی بخورد و در عید اضحی بعد مراجعت از آنچه قربانی بکند بخورد در رکن هشتم در نماز کسوف و خسوف و آیات مثل زلزله و بادهای سیاه و سرخ و آن هم مشتمل بر چهار فصل است **فصل اوّل** در وجوب آن بدانکه هرگاه یکی از کسوف و غیره از آیات مخوفه در آسمان و زمین پیدا + و باعث خوف برای خلق خدا شود بر مرد و زن و خنثی ادای این نماز واجب است و کسوف و خسوف اعم است از اینکه تمام افتاب یا ماه بگیرد یا بعض آن و کسیکه از کسوف آگاه نشود مثلا خواب رفته باشد و بعد از انجلا آگاه شود قضا بر ذمه او نیست ولیکن اگر ماه یا آفتاب تماماً گرفته باشد قضا بکند و همچنین اگر از کسوف آگاه بود و عمداً یا سهواً نماز نخواند پس قضا بر او لازم میشود اگرچه ماه یا آفتاب تمام نگرفته باشد و وقت نماز کسوف

نماز آیات

ابتدای گرفتن قرص است تا وقتیکه بالکل انجلا یا شروع بانجلا بکند پس اگر بگیرد و زود منجلی شود نماز واجب نیست و همچنین باد سیاه مثلاً اگر زود بگذرد و وقت گنجایش نداشته باشد امّا زلزله پس سبب نماز است نه وقت آن بلکه وقتش تمام عمر است و هر وقت که بخواند ادا است و احوط آنست که فوراً بخواند و عمداً تاخیر نکند **فصل دوم** در کیفیت و آن بر چند طریق است و دو تا ذکر میشود یکی اینکه بعد از نیّت حمد و یک سوره بخواند و برکوع رود و سر بردارد و باز حمد و سوره دیگر بخواند و همچنین پنج مرتبه **دوم** اینکه تبعیض سوره نماید یعنی بعد از حمد یک سوره را پنج رکوع تقسیم کند مثلاً در قیام اول بسمله سورهٔ توحید بخواند و در قیام دوم قل هو الله احد و در سوم الله الصمد و در چهارم لم یلد و لم یولد و در پنجم و لم یکن له کفواً احد و اگر سورهٔ ده آیه وار دیس در هر قیام دو آیه بخواند یا پانزده دار دیس سه تا و اگر کم و زیاد بکند مضایقه نیست لکن

نماز آیات

اینقدر ملحوظ داشته باشد که در هر قیامی که سوره را بیک آیه رسانده است در قیام بعد از جائیکه قطع کرده است بخواند وچون یک رکعت بیکی ازین ترتیبها تمام شد رکعت دوم را بهمان ترتیب که بتاگذشته بود بخواند وبعد از سجدتین وتشهد سلام بدهد وطریق اول افضل واحوط است **فصل سوم** در مسنونات بدانکه درین نماز چند امر مستحب است **اول** اینکه بجماعت ادا کرده شود **دوم** اینکه نماز را بقدر زمان کسوف طول دهد وهرگاه قبل از انجلا فارغ شود اعاده کند اگرچه دو سه بار چنین اتفاق افتد **سوم** اینکه اگر وقت وسیع باشد سوره های طولانی بخواند **چهارم** اینکه در هر مرتبه که سر از رکوع بر میدارد تکبیر بگوید وسمع الله نگوید الا در پنجم ودهم **پنجم** اینکه قبل از رکوع دوم وچهارم وششم وهشتم ودهم قنوت بخواند ودعای مخصوص برای آن نیست **ششم** اینکه رکوع وسجود وقنوت را بقدر قیام طول دهد **هفتم** اینکه این نماز

مستحبات نماز

را زیر آسمان بخواند و در مسجد خوب است و اگر منکشوف باشد یا در روح خوانده شود بهتر فصل چهارم در احکام و آن مشتمل است بر چهار مسئله مسئله اولی اینکه هرگاه کسوف در وقت نماز فریضه اتفاق افتد پس اگر وقت فریضه تنگ است فریضه را مقدم باید داشت و بالعکس و اگر هر دو تنگ باشد کسوف مؤخر، و اگر وقت هر دو وسیع باشد مصلی مخیر و تقدیم یومیه احوط و بهتر مسئله ثانیه اگر وقت نافله شب ماه بگیرد نماز کسوف بخواند اگر چه وقت نافله بگذرد و نافله را قضا میکند که در قضایش تاکید از خود نافله زیاد است مسئله ثالثه درین نماز جهر و اخفات هیچیک واجب نیست و لیکن بجهر خواندن مستحب است چه کسوف باشد و چه خسوف، و چه دیگر امر مخوف مسئله رابعه کسیکه به نیت اقتدا بعد از تکبیر احرام در ابتدا ملحق شود بی عیب است و اما در بعض رکوعات اولی یا ثانیه

له روح رشکاف در چشم مبتدی شیخ حسن ۱۲

نماز کسوف

ملحق شدن پس خالی از تامل نیست و احوط آنست که چنین نکند رکن نهم در قصر و اتمام و آن مشتمل بر دو مقدمه و هفت مسئله است مقدمهٔ اولی باید دانست که قصر یعنی اقتصار بر دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی در سفر بهشت شرط واجب است شرط اوّل اینکه سفر از مسافت کمتر نباشد و مسافت هشت فرسخ است که بحساب اینجا تخمیناً شانزده کروه میشود پس اگر سفری که پیش نظر ست + بالیقین کم از مسافت معتبر است یا اینکه شک دارد و هیچگونه شک برطرف نمیشود در هر دو صورت نماز تمام میکند شرط دوم اینکه مسافت مذکوره در رفتن فقط یا در رفتن و برگشتن در همان روز بوجود باشد پس اگر چهار فرسخ مثلاً یکرو نه راه رفت و همان روز برگشت البته قصر میکند و اگر روز دیگر پیش از انقضای ده روز مراجعت کرد احوط آنکه در میان قصر و اتمام جمع کند و اولاً نماز بطور قصر

قصر و اتمام

قصر و اتمام

بخواند و ثانیا بطریق اتمام شرط سوم اینکه مسافر اراده مسافت مذکوره داشته باشد پس اگر عقب دزد یا غلام گریخته یا جانور رمیده یا فرزند گم گشته و مانند آن بی قصد مسافت برود و نمیداند تا کجا خواهد رفت یا اینکه دیوانه است و در حال جنون رفته و باز بهوش آمده درین صورتها راهی که بی قصد رفته است اگرچه طول بکشد در مسافت محسوب نیست بلی وقت مراجعت اگر هشت فرسخ یا زیاده شده باشد قصر میکند شرط چهارم استمرار قصد مسافت پس اگر در بین مسافت خواهست که برگردد یا متردد شد که برود یا برگردد در هر دو صورت اتمام میکند و اگر از شهر بقصد مسافت براید و در اثنای راه از برایش چنان اتفاق افتد که انتظار رفیقی بکشد و رفتن او موقوف شود براین که رفیق همپای او برود پس اگر بقصد چهار فرسخ نرفته است اتمام میکند و اگر چهار فرسخ یا زیاده رفته است

قصر و اتمام

قصر می نماید و جمع احوط است الا در صورتیکه قصد کرد که همین جا
ده روزه بماند یا تا سی روز متردد بماند و رای او بر چیزی
قرار نیافت که درین هر دو صورت اتمام میکند شرط پنجم
آنکه قطع سفر در بینش نباشد و قاطعی در راه هم عارض
نشود و قواطع سفر دو تاست یکی وصول بوطن دوم نیّت
اقامت ده روزه پس هرگاه با قصد مسافت اینهم قصد
کرده باشد که ده روز و در بین مسافت اقامت خواهد کرد
یا یک دو روز در وطن خواهد ماند یا اینکه از اول قصد نکرده بود
و بعد خروج چنین اتفاق افتاد و هر دو صورت نماز را اتمام
میکند ششم اینکه سفرش مباح باشد مثل زیارت والدین
یا اکتساب رزق حلال برای خود و عیال یا طلب علم و کمال
که موجب هدایت باشد نه ضلال پس اگر سفر معصیت بود
باشد نماز را اتمام میکند و سفر معصیت بر دو نهج است یکی سفری

که شرعاً ممنوع است مثل گریختن غلام و کنیز و زن ناشزه دوم
سفری که غرض و غایت مسافر از آن سفر فعل محرم است مثل
سفر یکه برای راه زنی + یا شکار افگنی + بطریق لهو و لعب یا
دزدی یا اعانت ظالمی در ظلم و ستم بوده باشد و اگر شکار برای
قوت خود و عیال است + حلال است + و قصر درینصورت واجب
امّا سفر مباحی که در اثنای راه + از صاحبش گناه + سرزند مثلاً
غیبت مومن یا تکلم بکذب و دروغ بکند + باعث اتمام نمیشود
لیکن توبه از اثم بر او لازم شرط ہفتم اینکه کثیر السفر و خانه بدوش
مثل بدوی و قاطرچی و ساربان و همیه کش و قاصد و کشتیبان
نباشد که اینها هر گاه پی کار خود ها سفر کنند باید اتمام بکنند آرے
اگر یکی از ینها در راسوای عمل خود سفر کند مثلاً اینکه برای حج یا زیارت
برود قصر میکند و همچنین اگر تعب شدیده و سفرے سخت برای
او بهم رسد اگرچه برای عمل خودش بوده باشد باز هم قصر میکند۔

قصر و اتمام

قدر اتمام

درینصورت جمع احوط است شرط هشتم اینکه هرگاه مسافر یکه جامع این شرائط باشد بحد ترخص برسد نماز را قصر میکند و حد ترخص عبارت از جائی است که از شهر یا قریه که از انجا بر آمده است دور باشد بحدیکه دیوارها را نه بیند و اواز اذان را نشنود و با وجودیکه شرائط سمع و بصر مجتمع باشد و در صدای موذن و چشم ناظر و گوش سامع حد توسط و اعتدال معتبر است و اگر مثلاً غوغای و شور مردم مانع از رسیدن آواز یا صاحب سفر کور یا کر بوده باشد تقدیر و فرض میکند که اگر مانع نمی بود می شنید و میدید یا نه و در بلاد عظیمه مثل ابن بلد مبدا التقدیر محله این شخص است نه تمام شهر و حد ترخص چنانکه وقت ذهاب معتبر است در ایاب هم معتبر است مقدمه ثانیه وطن عبارت از بلده یا دیهی است که در عرف انرا وطن بگویند مثل اینکه مولد او و محل توطن والد او باشد و استیطان ظاهرا عبارت از اقامت شش ماهه است چنانچه در صحیحه ابن

قصر و اتمام

ابن بزیع از امام رضا منقول است سئلته عن الرّجل یقصر فی ضیعة فقال لا باس مالم ینو مقامه عشرة ایام الا ان یکون له فیها منزل یستوطنه فقلت ما الاستیطان فقال ان یکون له فیها منزل یقیم فیه ستة اشهر پس اگر در موضعی سوای وطن اصلی خود منزل مملوک داشته باشد که هر سال شش ماه دران اقامت نماید هرگاه بآنجا میرسد اتمام میکند واما اگر در شهری بطریق تجارت یا طلب علم یا تی اقامت کرد و قصد دوام و استمرار نداشت پس اگرچه سالها بماند وطن او نیست پس هرگاه بعد از سفر درانجا وارد شود بمجرد رسیدن اتمام نمیکند بلکه قصد اقامت ده روزه درکار است مسئله اولی رباعیه را چنانچه اشاره بان رفته قصر میکند و صبح و مغرب بحال میماند مسئله ثانیه هرگاه در حضر وقت نماز داخل + و شرائطش حاصل شده بود و نماز ناخوانده مسافر دید و از حد ترخص گذشت و

قصر و اتمام

درینصورت میان علما اختلاف عظیم است و همچنین درصورتیکه وقت نماز دربین سفر دررسید و قبل از انقضای وقت و ادای نماز بوطن داخل شد. و راجح درصورت اولی قصر است و در ثانیه اتمام ولا ینبغی ان یترک الاحتیاط بالجمع فی مثل هذا المقام کما اعترف به شیخ الاسلام فی جواهر الکلام مسئله ثالثه اگر تا بلد راهی بقدر مسافت یا زیاده باشد و راه دیگر کمتر ازان و مکلف راه دور رود دراز اگرچه به قصد قصر نماز اختیار نماید قصر بکند چنانچه میخواهد پس تکلیف آدمی کاهد و تکلیف راه می افزاید مسئله رابعه هرگاه قصد مسافت محدود بوده باشد پس اگرچه کمتر از یک روز سیر بکند قصر لازم است الا در صورتیکه بسیار اندک راه رود مثل یک پرتاب تیر که درین تقادیر اتمام میکند ولا مفر لعدم صدق السفر العرفی در مرکب دخانی ساخته قوم نصرانی که مسافت بعیده

در ساعت عدیده بسرعت شدیده طی میکند چنانچه در یک روز از وطن بغربت و از غربت بوطن تردد می نماید تردد است و منشا آن تحقق مسافت معتبره و شک در صدق سفر و استصحاب حکم حضر که اول مستدعی قصر است و ثانی و ثالث مقتضی اتمام فالاحوط الجمع فی مثل هذا المقام والله العالم بالاحکام

قصر و اتمام

مسئله خامسه مکلف اگر در محل قصر با وجود علم بوجوب قصر اتمام نماید ولو تبرعاً نمازش باطل است و اگر باصل حکم قصر و اتمام آگاه نیست و بجای قصر اتمام کرد مغتفر و اگر اتفاقاً قصر کرد غیر معتبر باید که باز نماز را بقصر اعاده کند لانّ ما قصده فقده وما وجده لم یکن قصده واوضح من ذلک ما اذا قصّی مع الجهل والارادة فقد حادّ الله فیما اراده والقربة شرط فی العبادة فما خلا عنها فما ابین فساده و اگر باصل حکم آگاه است و محل قصر یا بدیگر احکام آن جاهل است یا اینکه مقامیکه

قصر و اتمام

اتمام واجب است بسبب جہل بوجوب آن قصر کند نمازش باطل است + و اگر مسئلہ قصر را میدانست و بوقت نماز خواندن سہواً اتمام کرد پس اگر وقت باقی است اعادہ کند و الا قضا نیست مسئلہ سادسہ چون مسافر بوطن یا بموضع استیطان خود برسد بمجرد رسیدن اتمام میکند کما عرفت و اگر ببلدے دیگر برسد پس اگر نیت اقامت دہ روز نماید اتمام میکند و الا قصر و اگر بعد از عزم اقامت دہ روزہ فسخ عزم و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز رباعی آوردہ باشد باقی نمازہا را کہ دران موضع میکند باتمام بخواند و الا بطور قصر و اگر متردد بماند تا سی روز نماز بقصر میخواند + ہر گاہ تا اینمدت در تردد بگذراند و بعد ازان اتمام می نماید مسئلہ سابعہ در مکہ معظمہ و مدینہ منورہ و مسجد جامع کوفہ و حائر کربلا درمیان قصر و اتمام تخییر است علی الاحوط الاول + والثانی افضل + و حائر حسین ع مکانیست کہ سور مشہد

و مسجد انرا احاطه کرده است نه سور شهر یعنی صحن آستان ملک
آشیان با عماراتیکه دران هست همه اش حائر است
و حائر ازین جهت میگویند که در ایامیکه متوکل
حکم کرد که آب فرات را بر ضریح مقدس جاری کنند تا خراب شود
حکمش جاری نشد و آب بر دور آن زمین پاک روی هم ایستاده
سراسیمه وا سرگشت و یکقطره بآن محل شریف نرسید للمولفه در
زندگی و تشنگی شاه شهید یک قطره آبی بلب او نرسید این است
که چون بر قدش سر وا دنده حیران شده آب و منفعل گردید
رکن دهم در نماز طواف و نذر و عهد و یمین بدانکه نماز طواف
دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد سوره حجد و در ثانیه
سوره توحید سنت است و می باید که بعد فراغ از طواف و قبل
شروع در سعی بجا آورد و فوریت بهتر است پس اگر طواف
واجب است مقام این نماز مقام ابراهیم علیه السلام است

نماز طواف و نذر

والا ہر کہ از مسجد الحرام خواستہ باشد بگزارد و اما نذر و عہد و قسم پس
ہر سہ باہم در احکام یکسانند و در صیغہ فرق است پس صیغہ نذر
للّٰہ علیّ ان عوفیت آن اصلی رکعتین مثلاً و صیغہ عہد عاہدت
اللّٰہ علی ہذا و صیغہ قسم واللّٰہ لاُصلّینّ رکعتین یوم الخمیس مثلاً
و اینقدر باید کہ منظور و مرعی باشد کہ نماز منذور بتفتیش کیفیت
نماز شرعی باشد نہ ہیئت غیر مشروع + مثل دو رکعت بچہار
رکوع + و نماز عید یا کسوف را نذر کردن کہ در غیر وقتش بخواند
ظاہر اصحیح نیست و اگر مطلق نذر بکند و قید مکان و زمان نکند
نذر منعقد میشود و در ہر مکانے و زمانی کہ خواستہ باشد بجا
می آرد و احوط آنست کہ یک رکعت یا سہ رکعت یا چہار رکعت
بیک سلام نذر نکند و اگر معتمد و است کہ شش رکعت نذر
کردہ بود یا ہشت رکعت شش رکعت بسہ سلام کفایت
میکند و ہشت رکعت بچہار سلام احوط است و ہر گاہ نماز برا

نماز طواف و نذر

با وجود تحقق شرائط انعقاد نذر کند و عمداً بعمل نیارد کفاره لازم میشود
و کفاره یمین اطعام ده مسکین یا کسوت ایشان یا آزاد کردن یک
بنده و اگر ممکن نباشد پس روزه سه روزه است و در اطعام یک مد
طعام که در قیمت متوسط باشد و در کسوت یک لباس کافی
است و در بنده ایمان معتبر است و در صیام روزه ها را پی در پی
نگاه داشتن در کار است و کفاره نذر و عهد نزد بعضی همین کفاره
یمین است و نزد اکثر علما کفاره روزه ماه صیام یعنی عتق رقبه یا اطعام
شصت مسکین یا روزه دو ماه پی در پی میباشد و الثانی
اصح کونه احوط لنقل علیه الاجماع فلا بد من الاتباع رکن یازدهم
در بعض نمازهای مندوبه مرغوبه و در آن هفت فصل است فصل
اول در نماز شب و آن یازده رکعت است و در رکعت
اول آن در هر رکعتی بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در شش
رکعت باقیه سور طوال مثل انعام و کهف هر گاه وقت وسعت

نماز طواف و نذر وغیره

داشته باشد و خواندن سوره طولانی در رکعت اولی و سوره مختصر
در ثانیه مسنون است و چون هشت رکعت باین نهج بجا آرد
دو شفع و وتر که مجموع سه رکعت است و قل اعوذ برب الفلق
قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد یا در هر سه رکعت قل هو الله
بخواند و عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی یقول قل
هو الله احد یعدل ثلث القرآن و کان یحب ان یجمعها فی
الوتر لیکون القرآن کله و در رکعت دوم از شفع قنوت نیست
و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار موکد است باین طریق
کند استغفر الله و اتوب الیه یا استغفر الله ربی و اتوب الیه
یا استغفر الله لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی فی امری و اتوب
الیه و هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بك من النار و
سنت است که در حال استغفار دست چپ را بلند بگیرد و
بدست راست بشمارد و سه صد مرتبه العفو بگوید و مشهور است

نماز شب

کہ از برای چہل شخص یا بیشتر از برادران مومن باین طریق دعا
بکند اللهم اغفر لفلان و فلان و اضعف الناس سید محمد عباس
از جمیع احباب و طلاب التماس دارد که فقیر را بخاطر آرند +
و حیاً و میتاً از دعا محروم نگذارند + و مراعات ترتیب یعنی اولاً
برای مومنین و ثانیاً استغفار و ثالثاً العفو گفتن خوبست
و عن معویة بن عمار قال سمعت ابا عبد الله یقول فی
قول الله عز و جل و بالاسحار هم یستغفرون فی الوتر فی
آخر اللیل سبعین مرة و توظیف دعا را مستندی ذکر نکرده
اند لکن از عمومات معلوم است که دعا فی نفسه خصوصاً در چنین
وقت و چنین حال البته مندوب است و اگر دیر بیدار شود
بسه رکعت شفع و وتر اکتفا بکند **فصل دوم** در نماز اول ماه
و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه سی مرتبه
قل هو الله احد و در دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلنا بخواند

نماز شب

و هرچه میسر شود تصدق کند و باین عمل سلامت تمام ماه را می خرد
و بعد از نماز بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ
اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِيْ كِتَابٍ
مُبِيْنٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَاِنْ يَّمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ
لَهُ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يُّرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيْبُ بِهِ مَنْ
يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُّسْرًا مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ حَسْبُنَا
اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ
وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ رَبِّ اِنِّيْ
لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِيْ فَرْدًا وَاَنْتَ
خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ **فصل سوم** در نماز تحیت مسجد و آنهم دو رکعت
است بهر سوره که خواهد و اکتفا بحمد هم میتواند کرد و باین نماز
کراهتی که در عبور کردن از مسجد ست دو رمیشود و دو نیست

نماز تحیت

که اگر نماز فریضه یا نافله مخصوصه را بخوانند کار نماز تحیت بکند
فصل چهارم در نماز شکر و آنهم دو رکعت هست عن الصادق
علیه السّلام قال اذا انعم الله علیک بنعمة فصل رکعتین تقرأ
فی الاولی بفاتحة الکتاب و قل هو الله احد و تقرأ فی الثانیة بفاتحة
الکتاب و قل یا ایها الکافرون و تقول فی الرکعة الاولی فی
رکوعک و سجودک الحمد لله شکراً شکراً و حمداً و تقول فی الرکعة
الثانیة فی رکوعک و سجودک الحمد لله الذی استجاب دعائی
و اعطانی مسئلتی فصل پنجم در نماز استخاره و بیان آن مستدعی
چند مطلب است مطلب اوّل در معنی استخاره بدانکه استخاره
چند معنی دارد یکی طلب خیر از خداوند عالم باینصورت که امری را
پیش خود مشخص کرده هست و عزم بران دارد لکن دعا از جناب
باری میکند که خداوندا این امر را برای من نیک و خوب بگردانی
و دران برکت کرامت کنی دوم طلب عزم یعنی بر امری از امور

نماز استخاره

کہ مشخص ہست میخواہد کہ خداوند عالم براش توفیق کرامت فرماید تا آنرا بعمل بیارد سوم اینکہ در امرے از امور تردد دارد کہ بکند یانکند یا اینکہ اگر کند بچہ کیفیت کند مثل اینکہ تدارک سفر بہ بیند یا نہ بیند یا اینکہ از راہ خشکی برود یا از دریا و میخواہد کہ تردد ش رفع شود و یک امر متعین گردد و در زمان سابق استخارہ بدو معنی اوّل مشہور بود و دعاہای آن ماثور ہست و درین زمان استخارہ بمعنی اخیر مروج شدہ مطلب دوم در اقسام استخارہ و آن چند قسم ہست یکی استخارۂ ذات الرقاع دوم بقران سوم بہ تسبیح و در اینجا قسم اول مذکور میشود از جناب صادق علیہ السّلام منقول ہست کہ فرمود وقتیکہ ارادہ امرے داشتہ باشی پس شش رقعہ بگیر و بر سہ رقعہ از ان بنویس بسم اللہ الرّحمن الرّحیم خیرۃ من اللہ العزیز الحکیم لفلان بن فلانۃ افعل و بر سہ رقعہ دیگر ہمچنین با لا تفعل و ہمہ رقعات را زیر مصلای خود بگذارد و دو رکعت نماز

نماز استخارہ

بکن پس چون فارغ شوی پس سجده برو صد مرتبه بگو استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة بعد درست بنشین و بگو اَللّٰهُمَّ خِرْ لِیْ وَاخْتَرْ لِیْ فِیْ جَمِیْعِ اُمُوْرِیْ فِیْ یُسْرٍ مِنْکَ وَعَافِیَةٍ و بعد برقعات دست بزن و آنها را پراگنده بکن و یک یک را بر آر پس اگر سه رقعه افعل بر آید کاری که میخواستی بکن و اگر سه رقعه لاتفعل بر آید مکن و اگر یکی افعل و دیگری لاتفعل بر آید پس تا پنج رقعه بر آر و بر اکثر آن عمل بکن یعنی اگر سه تا افعل است و دو تا لاتفعل آن کار را بکن و اگر سه تا لاتفعل است مکن و رقعه ششمی را بگذار که حاجت بان نیست و شهید علیه الرحمه در نفلیه نوشته که غسل بکند بعد رقعات را بنویسد و ذکر غسل در اصل روایت نیست کما سمعت و لیکن چونکه غسل فی نفسه راجح است پس ازین هم گفته باشد که مستحب آنرا بملاحظه اینکه غسل در اجابت دعا مدخلیت دارد بجا آرد یا نظر باینکه استخاره از جمله حاجات است و غسل در نماز حاجت منصوص است

استخاره

استخاره

بلکه در خبر سماعه وارد شده که غسل الاستخاره مستحب و از فقه رضوی منقول است و غسل الاستخاره و غسل طلب الحوائج من الله تبارک و تعالی و سید ابن طاوس بر استخاره ذات الرقاع دعوی اجماع کرده و گفته است که نماز استخاره را بطریقی بخواند که در امر خود متحیر است و بشدت اضطرار دارد و میداند که مصلحت کار او را بغیر عالم الغیب کسی نمیداند و بتوجه تام و خضوع و خشوع و نیت پاک و خالص نماز را بجا آرد و گفته است که اگر پی در پی سه رقعه امر بر آید خیر محض است و اگر پیهم سه رقعه نهی بر آید شر محض است و اگر متفرق بر آید خیر و شر هر دو در آن کار باختلاف زمان خواهد بود **مطلب سوم** در احکام استخاره و در آن چند فائده است فائده اولی مخالفت استخاره شرعاً حرام نیست ولکن نحوست دارد چنانچه ضعیفه در خصوص عروسی دختر خودش با جوانی که صاحب مال و جمال و کمال و قاری قرآن

واز زمرهٔ متقیان و پرهیزگاران بود از فقیر التماس استخاره کرد
استخاره خوب نیامد حیرت وسست دار و زمانی نگذشت که
آن مرد بیچاره مرحوم شد و مصلحت استخاره معلوم + و همچنین
بارها + در کارها منافع و مصالح بظهور آمد + که ذکرش بطول
می انجامد + فائده ثانیه اگر استخاره مطلق کرده هست یعنی قید
صفتی و تاریخی نیست و ممانعت بر آمد دیگر آن کار را نکند
واگر مقید بوده هست پس در غیر آن تاریخ و آن صفت آن فعل
را بی استخاره و با استخاره میتواند کرد فائده ثالثه استخاره بر فعل
واجب یا حرام + کار عوام + و بی محل هست واگر میکند واجب یا
ترک حرام را واقع نمیتواند کرد آری اگر فعل واجب امقید
بقیدی بکند مثل اینکه نذر مطلق را استخاره بکند که فردا بجا آرد
مضایقه ندارد فائده رابعه اولی آنست که استخاره خود بکند
وازدیگری التماس کردن هم عیب ندارد چرا که درمیان علما

استخاره

وصلحا مرسوم بوده است و چون استخاره استشاره است و استخاره حاجت
از خدا است و دیگرے را که از خود بهتر و صالح تر میدانند شفیع
میگردانند و بعض علما بر جواز این فعل وه دلیل نوشته اند و
خواب بعض صلحا را حکایت کرده اند ولکن در صورتیکه التماس
از دیگرے کرده است خود هم خشوع و خضوع بدرگاه الهی
بکند و آن شخص دیگر باین نیت استخاره کند که آیا مشوره باین شخص
ملتمس بدهد تا که خیر و خوبی براش کار حاصل شود فصل ششم

نماز غفیله

در نماز غفیله و آن دو رکعت میان مغرب و عشا است
و احوط آنست که دو رکعت را از نافله مغرب باین کیفیت
بکند و در رکعت اولی بعد از حمد وذا النون اذ ذهب مغاضباً
فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم
وکذلک ننجی المومنین و در دوم وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها

الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها
ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین ودستها را بردارد وبگوید اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب
التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تقضی عنی
دینی یا هر حاجتی که داشته باشد ذکر کند وبگوید اللهم انت
ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد
واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی **فصل هفتم** در نماز جعفر
طیار وآنرا نماز تسبیح وصلوة حبوة هم میگویند وبسیار فضیلت دارد
فعن ابراهیم بن ابی البلاد قال قلت لابی الحسن یعنی موسی
بن جعفر ع ای شیء لمن صلی صلوة جعفر قال لو کان علیه مثل
رمل عالج وزبد البحر ذنوبا لغفرها الله له قال قلت هذه
لنا قال فلمن هی الا لکم خاصة واگر هر روز نتواند هر جمعه یا هر
ماهی یا هر سالی بکند وآن چهار رکعت بدو سلام است ودر رکعت

نماز جعفر طیار

اوّل بعد از حمد سوره اذا زلزلت و در دوم والعادیات و در سوم
اذا جاء نصر الله و در چهارم سوره اخلاص و در هر رکعت بعد از
قرائت حمد و سوره پانزده مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر و در هر رکوع و سجود و هر رفع راس چه از
رکوع و چه از سجود ده مرتبه همین تسبیحات اربعه را بخواند و از روات
فقیه قنوت در هر دو رکعت قبل از رکوع واضح میشود و در رکوع
و سجود ذکر معین آنچه را گفتن احوط است و اگر بعد فراغ از
دو رکعت کاری داشته باشد جائز است که برود و بعد دو رکعت
باقیه را بخواند و در سجده آخر نماز بگوید یا من لبس العز والوقار
یا من تعطف بالمجد وتکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له
یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل
یا ذا القدرة والکرم اسئلك بمعاقد العز من عرشك و
منتهی الرحمة من کتابك و باسمك الاعلی وکلماتك التامات

[illegible]

نماز جعفر طیار

قال کتبت الی الماضی الاخیر [illegible] عن رجل صلی من صلوة جعفر رکعتین ثم تعجله عن الرکعتین الاخیرتین حاجة او یقطع ذلك لحادث یحدث أیجوز له ان یتمها اذا فرغ من حاجته وان قام عن مجلسه ام لا یحتسب بذلك الا ان یستانف الصلوة ویصلی الاربع رکعات کلها فی مقام واحد فکتب بلی ان قطعه عن ذلك امر لابد له منه فلیقطع ثم لیرجع فلیبن علی ما بقی منها ان شاء الله

اسئلك ان تصلّی علی محمّد وال محمّد وان تفعل بی کذا وکذا
یاارحم الرّاحمین و وجه تسمیه این نماز بنماز تسبیح واضح است چه
در هر رکعت هفتاد پنج مرتبه تسبیحات اربعه را میخوانند که همگی سه
صد تسبیح در رکعتی و یکهزار و دو صد تسبیح در چهار رکعت میشود
وصلوة حبوه ازان جهت میگویند که حبوه بمعنی عطا کردن است
وجناب رسالتمآب این نماز را بجعفر بن ابی طالب عطا کرده
و فرموده الا امنحک الا اعطیک الا احبوک رکن دوازدهم

نماز قضا

در قضا و آن مشتمل بر چهار فصل ست فصل اوّل در سبب فوت نماز
فصل دوم در کیفیت قضا فصل سوم در احکام قضا
فصل چهارم در قضاے نمازهای میّت فصل اوّل
بدانکه فوت نماز بسبب صغر سن یا جنون یا حیض و نفاس
یا کفر اصلی یا فقدان طهارت مائیه و ترابیه یا غیر این هاست
پس این امر هفت امر ست در پنج امر اوّل بالاتفاق قضا نیست

نماز قضا

و در امر ششم اختلاف است و احوط قضا ست و در امر هفتم قضا واجب است پس اگر نماز یومیه را عمداً یا سهواً یا بسبب خواب رفتن با وجود تحقق شرائط تکلیف و وجوب و صحت نخواند قضا میکند و مراد از جنون جنون مستوعب است و غشی که تمام وقت نماز را فرا گیرد و دور نیست که در حکم جنون باشد و اگر از اول زوال مثلا عارض شد و آخر روز برطرف گردید یا بالعکس قضای نماز ظهرین لازم است و اگر خود ش بسبب شراب خورد یا چیزے منیم یعنی آنچه خواب می آرد تناول کرد و باین سبب نماز فوت شد قضا لازم میشود و هرگاه مسلمان زاده بعد بلوغ از دین حق العیاذ باللہ برگشت پس قتلش در شرع واجب است و توبه اش در ینصورت مقبول نمیشود و اگر حاکم شرع براو مسلط نشد و او توبه کرد توبه اش علی الاقوی در میان خود و خدا مقبول است و نمازهای را که در زمان ارتداد نخوانده است

قضا می کند و همچنین اگر کافر اصلی اسلام آورد و مرتد شد و باز
با سلام رجوع کرد فوائت زمان رده را قضا میکند و اگر سنی مستبصر
شود نماز بانیکه در ایام تسنن برطریق حق نخوانده هست قضا
ندارد و همچنین غالی بلے انچه سنی برطریق خود نخوانده باشد آنرا
برطریق حق قضا میکند مسئله ضرورنکرده هست هر نماز واجبی
که فوت شود قضایش واجب بوده باشد فان القضاء بامر
جدید، ولا قضاء للجمعة والعید، **فصل دوم** در کیفیت
قضا بدانکه در قضا ترتیب نماز ها برنهجیکه فوت شده هست
درصورت علم واجب هست و اگر نداند که کدام نماز اول فوت
کرده هست پس دور نیست که ترتیب درینصورت واجب
نباشد ولیکن احوط آنست که مکرر بخواند تا ترتیب حاصل شود
و همچنین احوط آنست که نماز قضا را بر نماز ادا مقدم دارد
و ادا را تا آخر وقت موخر کند خصوصاً هرگاه یک نماز بر ذمه او

نماز قضا

او بوده باشد لاسیّما در صورتیکه نماز همان روز قضا شده باشد
چه یک نماز و چه زیاده و اگر در حضر فوت شده است تمام قضا بکند[۱]
اگرچه وقت قضا در سفر بوده باشد و همچنین بالعکس یعنی اگر نماز
در سفر فوت شده است پس در حضر شکسته قضا می کند و اگر در حضر
وقت نماز داخل شده و نماز ناخوانده سفر کرد و باز نماز نخواند تا آنکه
وقتش گذشت باید بطور قصر قضا بکند و اگر در سفر با وجود دخول
وقت نماز نکرده و در حضر هم وقت باقی بود و نخواند بعد انقضای
وقت تمام[۲] قضا بکند[۳] و قضا را وقتی معین نیست باینمعنی که
قضای نماز ظهرین را هنگام شب و قضای مغربین را روزانه
بجا میتواند آورد چنانچه در حدیث است لکن جهر و اخفات صلوة
فائته را نگاه میدارد و اگر از نماز های پنجگانه حضر یک نماز از آنش
فوت شده است و نمیداند که کدام یکی است سه نماز میکند یک
نماز صبح و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی به نیت ما فی الذمه

نماز قضا

[۱] هذا هو المشهور الموافق لاصول المذهب والمسلک ولکن الاحتیاط بالجمع تماما لا ینبغی ان یترک کما افاده الشیخ محمد حسن فیما یظهر ۱۲ منه

[۲] فی خبر موسی بن بکیر عن الباقر قال سئل عن رجل دخل وقت الصلوة وهو فی السفر فاخر الصلوة حتی قدم وهو یرید ان یصلیها اذا قدم الی اهله فنسی حین قدم الی اهله ان یصلیها حتی ذهب وقتها قال یصلیها رکعتین صلوة المسافر لان الوقت دخل وهو مسافر کان ینبغی ان یصلی عند ذلک ۱۲ منه عفی عنه

[۳] وذلک لان المعتبر فی القضاء وقت الفوات کما هو الاشهر والاحوط الجمع کما فی الریاض والایام نظرا الی ... وقت الوجوب ۱۲ منه

احکام قضا

ومخیر است که این رباعیه را بجهر بخواند یا باخفات واگر مال سفر است
یک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی به قصد انچه در ذمه اوست
بس است ولکن احوط آنست که چهار نماز دو رکعتی و یک سه رکعتی بخواند واگر
نمیداند که از حضر است یا سفر سه نماز میکند دو رکعتی و چهار رکعتی
و سه رکعتی و در جهر و اخفات ثنائیه و رباعیه اختیار دارد **فصل
سوم** در احکام قضا بدانکه قضای نماز نافله از نوافل یومیه استحباب
موکد و ثواب عظیم دارد چنانچه گذشت واگر نمیتواند عوض هر دو رکعت
یک مد تصدق بکند و وزن مد در مسنونات وضو گذشت واگر بر این
هم قدرت ندارد پس عوض مجموع نوافل هر روزه یک مد بدهد
و در وجوب قضای نمازهای واجبه خلاف عظیم است بعضی قائل
بتوسعه مطلقا و برخی بتضییق مطلق حتی که از مباحات منع میکنند
پس غذا هم نخورد الا بقدر سد رمق واگر نمازهای بسیار داشته باشد
همی بخواند تا اینکه وقت حاضره تنگ شود و جمعی گفته اند که اگر یک

احکام قضا

نماز فوت شده است خواه از همین روز و خواه روز گذشته در قضا تضییق است و اگر نماز های متعدد فوت شده توسع است و قول رابع این است که نماز امروزه را قضا مضیق است و از روز سابق قضایش وسعت دارد و محقق صاحب شرائع گویا که قائل بقول ثالث است و جناب سید علی طباطبائی بقول ثانی و خودش هم نماز های فائته بر ذمه داشت و یکجا میخواند و نظر بتضییق مطلق چیز نمیخورد الا بما یمسک الرمق و مختار قول اول است لکن احتیاطاً در قول اخیر و بهتر آنست که همیشه عزم قضا داشته باشد و کسیکه نمیداند که چند نماز بر ذمه او است باید اینقدر قضا بکند که اطمینان کامل بشود و برائت ذمه حاصل و کسیکه متردد است که مثلاً نماز دو سال فوت کرده است یا سه سال دو سال را قضا بکند فارغ میشود انشاء الله المتعال و اگر سه سال را قضا بکند احوط است تحصیلاً للبرائة عن الاشتغال

قضای نماز میت

فصل چهارم در قضائی نماز های میت وآن مشتمل است بر دو مقاله مقاله اولی در قضای نماز هاے پدر و دران چند مسئله است مسئله اوّل هرگاه شخص مومن نماز را بسبب عذرے ترک کرده باشد پسر بزرگتر را می باید که آنرا قضا بکند پس اگر دختر ازو بزرگتر باشد بر او قضا واجب نیست و در پسر بزرگ شرط نیست که وقت فوت پدرش حاضر و بالغ بوده باشد پس اگر در حین فوت طفل نابالغ بوده است یا اینکه غائب بودے بعد از یک دو سال خبر شد درین هر دو صورت قضای نماز ها پدر بر او واجب است واگر شخصی نماز را بی عذر ترک کرد و وقت مرگ وصیت هم نکرد و ور نیست که بر ورثه قضاے نماز هایش واجب نباشد ولیکن احوط وجوب قضا بر ولی است، بلکه فی الجمله این قول قوی است، مسئله دوم اگر کسے تبرعاً نماز میتے را قضا بکند میت هم فارغ الذمه

میشود وقضا از ولی هم ساقط مسئله سوم اگر ولی
نماز میت را خودش بجا نیارد و کسی را اجیر بگیرد مضایقه
ندارد و خصوصاً هرگاه قضا کردن بر او دشوار باشد یا در
اشغال مهمه گرفتار مسئله چهارم اگر شخصی نماز اجاره
بر ذمه دارد و او اگر ده قضا کند بر ولیش قضای آن نماز
استیجاری واجب نیست مقاله ثانیه در استیجار می باید
که ورثه نماز میت را بلکه مطلق عبادات بدنیه مخصوصه را اگر وصیت
کرده باشد از ثلث مالش استیجار نمایند و وصیت در زیاده
از ثلث بی اذن و امضای ورثه جاری نمیشود مسئله
هرگاه شخصی نمازهای فائته خود بر ذمه دارد احوط آنست
که قضای دیگری را اجیر نشود مسئله هرگاه مرد قضای زنی را
اجیر شود صلوٰة جهریه را بجهر میخواند و اگر مسئله بالعکس
است یعنی زن قضای مرد را اجیر شده است احوط برایش این است

قضای نماز میت

کہ در جہریہ ہم اخفات بکند الاّ در صورتیکہ از استماع مرد اجنبی ایمن باشد مسئلہ در نماز ہائیکہ باجارہ گرفتہ میشود مراعات ترتیب احوط است ہرچند دور نیست کہ نظر باستخلاص میّت ترتیب ساقط شودہ

تمت

خاتمہ

اور واسطے سند کی مہر اور دستخط مالک مطبع کی ثبت کیے گئے



الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

لله الحمد والمنة که جلد ثانی از مجلدات خمسه

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار ع

تصنیف فاضل معجب التقریر مبهر التحریر المحامی عن ذمار الائمة المعصومین الذاب عن
حریم السادة الطاهرین قاصم ظهور الجاحدین خافض رؤس المعاندین المحلی بکل زین
المبرا عن کل شین السید حامد حسین لازالت اقمار افاداته طالعة
وشموس تحقیقاته لامعة که مشتمل بر رد باب هفتم تحفه اثنا عشریه تالیف امام
الجماعة السنیه رئیس تلک الفرقة السنیة افخر علمائهم العظام اشرف
فضلائهم الفخام شاه عبد العزیز صاحب دهلوی حشره الله مع
من تولاه وولاه ما تولاه حسب فرمایش جناب مستطاب
حاوی الفضائل الوضیه جامع المناقب العلیه مولوی سید
شریف حسین خان صاحب دام
مجدهم الشریف وعزهم المنیف محض
بعنایت پروردگار ولطف ائمه
اطهار علیهم الصلوة والسلام
تا تتابع اللیل والنهار در سنه ۱۳۰۳
در شهر لکنهو محله
سنجی اسمعیل
در مطبع اشرف الاخبار باهتمام سید واجد علی بلگرامی حلیه انطباع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الفاضل المحدث المحقق واما احادیث که بآن درین مدعا تمسک کرده اند پس همگی دوازده روایت است اوّل حدیث غدیر خم که بطرق بسیار در کتب ایشان مذکور میشود وآنرا نص قطعی درین مدعا انگارند حاصلش آنکه بریده بن الحصیب الاسلمی روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که بوقت مراجعت از حجة الوداع میان مکه ومدینه بآنموضع رسید جماعه مسلمین راکه در رکاب آنجناب بودند حاضر فرمود خطاب کرد که یا معشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وگویند که مولی بمعنی اولی بتصرف است واو بتصرف بودن عین امامت است اوّل غلط درین استدلال آنست که اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند مولی بمعنی اولی آمده باشد بلکه گفته اند که مفعل بمعنی افعل هیچ جا و رهیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص الا ابوزید لغوی که این را تجویز نموده وتمسک او قول ابوعبیده است در تفسیر هی مولیکم ای اولی بکم لیکن جمهور اهل عربیت درین تجویز وتمسک تخطیه کرده اند وگفته اند که اگر این قول صحیح باشد لازم آید بجای فلان اولی منک مولی منک گویند وهو باطل منکر بالاجماع ونیز گفته اند که تفسیر ابوعبیده بحاصل معنی است یعنی النار مقرکم ومصیرکم والموضع اللائق بکم نه آنکه لفظ مولی

حدیث غدیر خم

بمعنی اولی است دوم آنکه اگر مولی بمعنی اولی هم باشد صله او را بالتصرف قرار دادن از کدام لغت منقول خواهد شد
چه احتمال است که اولی بالمحبة و اولی بالتعظیم مراد باشد و چه لازم که هر جا لفظ اولی بشنویم مراد اولی بالتصرف
گیریم قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا پیداست
که اتباع حضرت ابراهیم اولی بتصرف در آن جناب نبوده اند سیوم آنکه قرینه مابعد صریح دلالت میکند که مراد
از ولایت که از لفظ مولی یا اولی هر چه باشد فهمیده میشود بمعنی محبت است وهو قوله اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه و اگر مولی بمعنی متصرف فی الامر یا مراد از اولی اولی بتصرف میشد توقع این بود که میفرمودند که بار
خدایا دوست دار کسی را که در تصرف او باشد و دشمن دار کسی را که در تصرف او نباشد دوستی و دشمنی او را ذکر کردن
دلیل صریح است بر آنکه مقصود ایجاب دوستی او و تحذیر از دشمنی اوست نه تصرف و عدم تصرف و ظاهر است
که پیغمبر علیه الصلوة والسلام ادنی واجبات را بلکه سنن بلکه آداب قیام و قعود و اکل و شرب را بوجهی ارشاد فرموده که
آن معانی مقصوده از الفاظ او در فهم هر کس از حاضر و غایب بعد از معرفت لغت عرب بی تکلف حاصل میشود
و در حقیقت کمال بلاغت هم درین است و مقتضای منصب ارشاد و هدایت نیز همین درین مقدمه بس عمده اگر بر
مثل این کلام اکتفا فرماید که اصلا موافق قاعده لغت عرب آن معنی از وی برنتوان داشت در حق نبی قصور گویائی و ۳
بلاغت بلکه ساهلت در تبلیغ و هدایت ثابت کردن است والعیاذ بالله پس معلوم شد که منظور آنجناب افاده همین
معنی بود که بی تکلف ازین کلام فهمیده میشود یعنی محبت علی فرض است مثل محبت پیغمبر و دشمنی او حرام است
مثل دشمنی پیغمبر و همین است مذهب اهل سنت و جماعت و مطابق است فهم اهل بیت را ابونعیم از حسن مثنی ابن
حسن سبط رضی الله عنهما آورده که از وی پرسیدند که حدیث من کنت مولاه آیا نص است بر خلافت علی گفت اگر
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدان خلافت را اراده میکرد هر آئینه برای مسلمانان واضح میگفت چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افصح الناس و واضح گوترین مردم بود هر آئینه میگفت یا ایها الناس هذا ولی امری والقائم علیکم بعدی
فاسمعوا له واطیعوا بعد از آن گفت قسم بخدا است اگر خدا و رسولش علی را جهت این کار اختیار میکردند و علی امتثال
امر خدا و رسول نمیکرد و اقدام برین امر کار نمیفرمود هر آئینه بسبب ترک امتثال فرموده حق تعالی و حضرت سید الوری اعظم
الناس از روی خطا میبود شخصی گفت آیا نگفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه
حسن گفت آگاه باش قسم بخدا است اگر اراده میکرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت را هر آئینه واضح میگفت و تصریح
میکرد چنانچه بر صلوة و زکوة کرده است و میفرمود یا ایها الناس ان علیا ولی امرکم من بعدی والقائم

حدیث غدیر خم

فی الناس بامری ونیز در حدیث دلیل صریح است بر اجتماع ولایتین در زمان واحد زیرا که تقیید بلفظ بعد واقع نیست
بلکه سوق کلام برای تسویه ولایتین است فی جمیع الاوقات ومن جمیع الوجوه چنانچه بر ظاهر است وپیدا است که
شرکت امیر با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تصرف در حین حیات آنحضرت ممتنع بود پس این ادل دلیل است بر آنکه
مراد وجوب محبت اوست زیرا که در اجتماع محبتین محذوری نیست بلکه یکی مستلزم دیگری هست ودر اجتماع تصرفین
محذورات بسیار است وان قیدناه بما یدل علی امامته فی المآل دون الحال فرحبا بالوفاق لان اهل السنة
قائلون بذلک فی حین امامته ووجه تخصیص حضرت مرتضی این خواهد بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی معلوم
شد که در زمان امامت حضرت مرتضی بغی وفساد خواهد شد وبعضی مردم انکار امامت او خواهند نمود وطرفه آنست که بعضی
از علمای ایشان در اثبات آنکه مراد از مولی اولی بتصرف هست تمسک کرده اند بلفظیکه در صدر حدیث واقع است وهو
قوله الست اولی بالمؤمنین من انفسهم باز همان سخن است که هر جا لفظ اولی می‌شنوند اولی بتصرف مراد میگیرند
چه ضرور است که این لفظ را هم بر اولی بتصرف حمل نمایند بلکه درینجا هم مراد همین است که الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم فی المحبة بلکه اولی درینجا مشتق از ولایت است که بمعنی محبت هست یعنی الست احب
الی المؤمنین من انفسهم تا تلائم اجزای کلام وتناسب جمل متسقة النظام حاصل شود وحاصل معنی این خطبه چنین باشد ۲
که ای گروه مسلمانان مقرر است که مرا از جان خود دوستر میدارید پس هر که مرا دوست دارد علی را دوست دارد بار خدایا دوست
دار کسی را که دوست دارد او را ودشمن دار کسی را که دشمن دارد او را عاقل را باید که درین کلام مربوط غور کند وحسن انتظام
او را دریابد واین لفظ پیغمبر الست اولی بالمؤمنین من انفسهم ماخوذ از آیت قرآنی است واز همین راه او را از
مسلمات اهل اسلام قرار داده بروی تفریع حکم آینده فرمود ودر قرآن این لفظ جائی واقع شده که معنی اولی بالتصرف
درینجا اصلا مناسبت ندارد وهو قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولو
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله پس سوق این کلام برای نفی نسبت متبنی به متبنی است وبیان آنست
که زید بن حارثه را زید بن محمد نباید گفت زیرا که نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجمیع مسلمانان نسبت پدر شفیق بلکه زیاده
بر آنست وزنان پیغمبر همه مادران اهل اسلام اند واهل قرابت در نسبت احق واولی می‌باشند از غیر ایشان اگرچه شفقت
وتعظیم دیگران زیاده تر باشد پس مدار نسبت بر قرابت است که در متبنی ومتبنی مفقود هست نه بر شفقت وتعظیم و
همین هست کتاب الله یعنی حکم خدا معنی اولی بتصرف درین مقصود اصلا دخلی ندارد پس درینجا هم مراد همان معنی است
که در حدیث اراده کرده باشد واگر بالفرض صدر حدیث را بمعنی اولی بتصرف گردانیم نیز حمل مولی بر اولی بتصرف

حدیث غدیر خم

بحرف مناسبت ندارد زیراکه در آنصورت این عبارت برای تنبیه مخاطبین است تا بکمال توجه و اصغا تلقی کلام آینده نمایند و اطاعت این امر ارشادی را واجب دانند مانند آنکه پدر در مقام وعظ و نصیحت بپسر خود بگوید که آیا من پدر تو نیستم و چون پسر اقرار کند او را آنچه منظور دارد بفرماید تا بحکم پدری و پسری قبول نماید و بر طبق آن عمل کند پس الست اولی بالمؤمنین درین مقام مثل الست رسول الله الیکم یا الست نبیکم واقع شده مناسبت یک لفظ از کلام آینده برای این عبارت جستن و در خواستن کمال سفاهت است تمام کلام را با این عبارت ربطی که هست کافیست و ازین طرفه آنکه بعضی از مدققین ایشان بر نفی معنی محبت و دوستی دلیل آورده اند که افاده دوستی حضرت امیر امری است که در ضمن آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض ثابت شده بود پس اگر حدیث نیز اگر افاده همین معنی نماید لغو باشد و نفهمیده اند که افاده دوستی شخصی در ضمن عموم چیزی دیگر است و ایجاب دوستی همان شخص بالخصوص امری دیگر اگر شخصی بجمیع انبیاء الله و رسل الله ایمان آرد و بالخصوص نام محمد رسول الله صلعم نگیرد اسلام او معتبر نیست اینجا دوستی ذات حضرت امیر رض بشخصه منظور افتاده و در آیت دوستی بوصف ایمان که عام است مفاد شده بود و بر تقدیر اتحاد مضمون آیت و حدیث باز چه قباحت شد کار پیغمبر خود همین است که تاکید مضامین قران و تذکیر آنها میکرده باشد خصوصا هرگاه و هنی و سستی از مکلفین و عمل بموجب قران دریابد قوله تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و هیچ مضمون در قران نیامده الا همان مضمون را در چند آیت تاکید فرموده اند باز از زبان پیغمبر تاکید و تقریر آن کنانیده اند تا الزام حجت و اتمام نعمت کرده باشند و هر که قران و حدیث را دیده باشد مثل این کلام هیچ نخواهد گفت والا تاکیدات و تقریرات پیغمبر در باب روزه و نماز و زکوة و تلاوت قران همه لغو خواهد شد و نزد خود شیعه نص امامت حضرت امیر را بار بار گفتن و تاکید کردن همه لغو و بیهوده خواهد بود معاذ الله من ذلک و سبب فرمودن این خطبه چنانچه مورخین و اهل سیر آورده اند صریح دلالت میکند که منظور افاده محبت و دوستی حضرت امیر بود زیراکه جماعه از صحابه که در مهم ملک یمن از آنجناب متعین شده بودند مثل بریده اسلمی و خالد بن الولید و دیگر نامداران هنگام مراجعت ازان سفر شکایتهای بیجا از حضرت امیر بحضور عرض نمودند چون جناب رسالت پناه دیدند که این قسم حرفها مردم را بر زبان رسیده است و اگر من یک دو کس را ازین شکایتها منع خواهم نمود محمول بر پاس علاقه نازکی که حضرت امیر را با جناب او بود خواهند داشت و ممتنع نخواهند شد لهذا خطبه عام فرمودند و این نصیحت را مصدر ساختند بکلمه که منصوص است در قران الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی هرچه میگویم از راه شفقت و خیرخواهی میگویم محمول بر پاسداری کسی نه نمایند و علاقه کسی با من در نظر نیارند محمد بن اسحاق و دیگر اهل سیر تفصیل این قصه را آورده اند

اقول و بالله استعین بلطف المسدد الموفق بر ناقدان بصیر و متتبعان خبیر مثل سفیده صبح منیر لائح و مستنیر است که آنچه شاه
صاحب با وصف مرجعیت خواص و عوام و ادعای کمال حذاقت و مهارت در غایة انحصار حصر احادیث حضرت خیر الانام علیه و
آله الآف التحیة والسلام که اهل حق بآن استدلال بر خلافت وصی مطلق می نمایند در دوازده فرموده اند از اکاذیب بارده و دعاوی دروغ شاه صاحب
فاسده است و چنین دعوی باطل با وصف این همه لاف و گزاف هوش از سر می رباید و هر چند امعان نظر و انعام فکر در آن
بکار می رود جز حیرت بر حیرت نمی افزاید بار خدایا این کدام حصر است عقلی یا استقرائی عقل را خود در امثال این امور دخلی نیست
و اما استقرا پس حال آنهم از استقرا ظاهر که آنچه از احادیث این مطلب شریف در کتب متداوله اهل حق مسطور است بلا شبهه
اضعاف مضاعف این عدد است خصوصا نظر باینکه در جمله آن احادیث هم داخل که از آن افضلیت جناب امیر علیه السلام
ثابت میشود که آن مستلزم امامت است و این قسم احادیث خارج از حد و احصا و بیرون از حیطه استقصا است و احدی
از علمای اعلام و فضلای فخام اهل حق لا تصریحا و لا تلمیحا این حصر باطل را ذکر نفرموده و از مخالفین هم کسانیکه از کذب و
افترا استحیا دارند چنین جسارت که مفضی بخسارت است بکار نبرده اینک کتب اهل حق حاضر و در اکناف و اطراف
و امصار و سائر بلاد الحق منتشر گردیده ملاحظه آن فرمایند و سعی ماعی نمایند که علمای اخیار و اعلام ابرار در مقام احادیث
این مرام چه قدر ایراد نموده اند با وصفیکه بطور مشتی نمونه از خرواری و اندکی از بسیاری ذکر کرده اند و از آنجاست که ۶
خواجه کابلی از افتضاح و داروگیر اهل حق اندیشیده از تصریح صریح باین حصر باطل اعراض ورزیده لیکن از ایهام و اشعار
آن هم عند الامعان بمنزله تصریح است خود را باز نمیدارد و میگوید المطلب الرابع فی ابطال استدلال الرافضة علی
ان الامام بعد النبی علی باحادیث اهل السنة وهی اثنا عشر الخ مگر شاه صاحب پرده از روی کار گرفته جبارانه بر طاق ص
گذاشته زیادة للفرع علی الاصل بکلمه همین دوازده است تصریح صریح بر حصر فرموده و از ارتکاب دروغ فضیح نیندیشیدند اثبتت
حال شاه صاحب در همچو امور واضح و بین که صدق و کذب آن بادنی التفات ظاهر میشود پس غور باید نمود که در
اموریکه محل التباس و اشتباه میباشد چه قسم اکاذیب و افترا آت را تدسیس فرموده باشند و چها دخل و تلبیس در آن بکار
برده و العجب کل العجب که شاه صاحب تقریر شیعه را در استدلال باین حدیث بعنوانی عجیب و طرزی غریب نقل کرده اند خیانت شاه صاحب
که چنین حدیث متواتر را فقط به بریده اسلمی منسوب ساخته اند و از اشعار بتواتر آن لا اقل بتکثر طرق آن اعراض کرده جواب
کابلی بلفظ غیر بریده بعد بریده و از خدا شرم کرده افزوده بود دل شاه صاحب نداد که بذکر آنهم بپردازند حالانکه بر ارباب تتبع و
بحث و اصحاب تفحص و استعلام حجاب استتار و اختفا نیست که این حدیث بطرق متعدده و اسانید متکثره و کتب
فریقین از جمعی کثیر از صحابه عظام مروی گردیده و اضعاف مضاعفه شرط تواتر در آن متحقق گشته احصای جمیع طرق آن

آن درین وجیزه متعسر لهذا بذکر اقوال ناصه در تعدد طرق آن می پردازم پس بدانکه ابو الحسن مغازلی که جلالت قدر ش

از مطالعه انساب سمعانی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی ظاهر است در کتاب المناقب علی ما نقل عنه صاحب

العمدة رحمه الله تعالی گفته قال ابو القاسم الفضل بن محمد هذا حدیث صحیح من رسول الله صلی الله علیه و سلم

و قد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله صلی الله علیه و سلم نحو مائة نفس منهم العشرة و هو حدیث ثابت

لا اعرف له علة تفرد علی به بهذه الفضیلة لم یشرکه فیها احد انتهی و این کلام قطع نظر از دلالت بر کمال تواتر و

استفاضه حدیث غدیر که صد صحابه که از جملهٔ ایشان عشره مبشره اهل سنت اند آن را روایت کرده اند دال است بر آنکه این حدیث

بر امامت یا افضلیت آنجناب که مستلزم امامت است دلالت دارد زیرا که عدم مشارکت دیگری جناب امیر علیه السلام را

درین فضیلت دلیل صریحیست بر اختصاص آنجناب باین فضیلت پس اگر این فضیلت امامت است فذاک المطلوب و اگر

غیر امامت است پس باز هم چون دیگران از آن بهره ندارند جناب امیر علیه السلام افضل از ایشان باشد و ابن عقده که از اعاظم

حفاظ معتمدین و مشاهیر محدثین معتبرین اهل سنت است و حفظ و اتقان او بجائی رسیده که علی ما صرح به الدارقطنی با جماع

اهل کوفه حافظ تر از او از عهد ابن مسعود تا زمانش دیده نشده کتابی مستقل در جمع طرق این حدیث و اسناد روات این حدیث

از صحابه تصنیف فرموده حیازت اجر جمیل نموده و قریب صد کس صحابه را نام برده و جملهٔ طرق آن را ذکر ساخته چنانچه علمای

اعلام ما رضوان الله علیهم اجمعین بآن تصریح نموده اند و اگر متعصب عنیدی را وساوس ظلمانیه و هواجس نفسانیه

در گیرد و عدم تیسر کتاب ابن عقده را درین بلاد غنیمت شمرده بانکار وجود اصل آن برخیزد اینک بحمد الله تعالی مهر سکوت

بر لب بر زده و ارنی او زنم و تصریحات اعلام اهل سنت متضمن ذکر کتابش و ذکر کنم ابن تیمیه که فضائل جلیله و مناقب

جمیله او بر ناظر در رکامنه ابن حجر عسقلانی و فوات الوفیات صلاح الدین و غیر آن مخفی نیست در منهاج السنه که آن را

جواب کتاب منهاج الکرامه علامه حلی علیه الرحمه گمان ساخته در ذکر این حدیث گفته و قد صنف ابو العباس بن عقدة

مصنفا فی جمع طرقه و حافظ ابن حجر عسقلانی که حضرات اهل سنت را نازش و فخار بتبحر و تحقیق اوست تصریح فرموده

بانکه اکثر اسانید ابن عقده صحاح و حسان است چنانچه نور الدین سمهودی که مناقب عالیه و محامد غالیه او از فضول

لامع سخاوی و جذب القلوب شیخ عبد الحق دهلوی لمعان ظهور دارد در جواهر العقدین نقل کرده حیث قال

قال الحافظ ابن حجر حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه اخرجه الترمذی و النسائی و هو کثیر الطرق جدا

و قد استوعبها ابن عقدة فی کتاب مفرد و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان و چون باصل فتح الباری

شرح صحیح بخاری که بعنایت باری تر د فقیر موجود بود رجوع کردم در آن یافتم که او در مناقب جناب امیر علیه السلام

صـ
باب مناقب علي بن ابي طالب من ابواب المناقب نسخهٔ احمد حسن خان

واما حديث من كنت مولاه فعلي مولاه فاخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جدا وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد وكثير من اسانيدها صحاح وحسان انتهى ومسعود سجستاني كه از اكابر و اعيان اهل سنت است چنانچه بر متتبع خبير پوشيده نيست نيز كتابي مفرد در بيان حديث غدير تصنيف كرده و از هفده و نيست صحابه اين حديث شريف در آن روايت نموده و آن را به كتاب الدراية في حديث الولاية مسمى ساخته چنانچه سيد علي ابن طاوس در اقبال ارشاد فرموده اعلم ان نص النبي على مولانا علي بن ابيطالب صلوات الله عليه يوم الغدير بالامامة مما يحتاج الى كشف و بيان لاهل العلم والامانة والدراية وانما نذكر تنبيها على بعض من رواه ليقصد من شاء ويقف على معناه فمن ذلك ما صنفه ابو سعد مسعود بن ناصر السجستاني المخالف لاهل البيت في عقيدته المتفق عند اهل المعرفة على صحة ما يرويه لاهل البيت واما انه صنف كتابا سماه كتاب الدراية في حديث الولاية وهو سبعة عشر جزءا روى فيه حديث نص النبي بتلك المناقب والمراتب على مولانا علي ابن ابيطالب عن مائة وعشرين نفسا من الصحابة انتهى ومحمد بن جرير طبري كه از اكابر محدثين و ائمه مجتهدين اهل سنت است نيز كتابي در طرق اين حديث تصنيف كرده چنانچه صاحب عمده عليه الرحمه فرموده قد ذكر محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ خبر يوم الغدير وطرقه من خمسة وسبعين طريقا وافرد له كتابا سماه كتاب الولاية انتهى وابن كثير شامي على ما نقل در ذكر محمد بن جرير الطبري گفته اني رأيت كتابا جمع فيه احاديث غدير خم في مجلدين ضخمين وكتابا جمع فيه طرق حديث الطير بعد تحرير اين مقام كتاب معجم الادباء ياقوت حموي كه نسخهٔ صحيحهٔ آن كه از نظر سيوطي گذشته بعنايت سرمدي بدست اين هيچمدان افتاد از ملاحظهٔ آن ظاهر گرديد كه وجه تصنيف طبري كتاب طرق حديث غدير آن بود كه بعض مشايخ بغداد روی خود را بتكذيب حديث غدير سياه كرده بودند و از راه مزيد جسارتي كه خبر ايشان نصيب احدي از اهل اسلام مباد اين تكذيب را منظوم كرده و عياذا بالله حديث غدير را كذب عظيم و زور جسيم نامیده و چون اين بي باكي او بطبري رسيد اين كتاب را تصنيف فرمود قال في المعجم وكان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب غدير خم وقال ان علي ابن ابيطالب كان باليمن في الوقت الذي كان رسول الله صلعم بغدير خم وقال هذا الانسان في قصيدة مزدوجة يصف فيها بلدا بلدا ومنزلا منزلا ابياتا يلوح فيها الى معنى حديث غدير خم فقال ٭ ثم مررنا بغدير خم ٭ كم قايل فيه بزور جم ٭ على علي والنبي الامي ٭ وبلغ ابا جعفر ذلك فابتدأ بالكلام في فضائل علي وذكر طريق حديث خم انتهى ولنعم ما كتب بعض ناظري هذا المقام من هذا الكتاب لعنة الله على الكاذبين والمعاندين والمنكرين وكتب آخر جزاه الله خيرا

صـ
ترجمهٔ محمد بن جرير طبري بن كثير بن غالب الطبري ... ورق جلد ثالث

صـ
فصل في نبذ من اخبار من روى المرتقى الى من باب ثلاثة في المرتضى الى آخر الكتاب

صـ
في ذكر سنن الدار قطني ... ورق ٣٢١

صـ
في ذكر حديث رد الشمس من كتاب المناقب ... ورق ٣٢٣

صـ
باب فضل صحابته واهل بيته واويس ورد الشمس على علي من كتاب المناقب

صـ
حرف العين المهملة من الانساب والالقاب آخر الكتاب ورق ٢١٦

خیانت و انظر بنظر الانصاف و الاعتبار علی حد العداوة و الانکار انتهی و کلام ذهبی در تذکرة الحفاظ که در ما بعد منقول می

شود درباره این حدیث شریف امعان نظر را میخواهد میفرماید که من بر کتابی که طبری در آن طرق این حدیث جمع کرده واقف شدم پس

بملاحظه کثرت طرق آن مدهوش کردیدم و ازین جاست که ذهبی با وصف آنهمه تعصب و عناد که در بسیاری از احادیث صحیحه

قدح کرده تا آنکه حدیث طیر را هم بهواجس و وساوس ظلمانیه که بطلانش از کلام خودش ظاهر است موضوع و السند تصریح بجودت

طرق این حدیث شریف نموده و کتابی مفرد در ان تصنیف فرموده کما فی مفتاح کنز الدرایه و غیره و ابن کثیر شامی از

ابو المعالی جوینی علی ما نقل نقل کرده اند کان یتعجب و یقول شاهدت مجلدا ببغداد فی ید صحاف فیه روایات

هذا الخبر مکتوبا علیه المجلدة الثامنة و العشرون من طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و یتلوه المجلد التاسع و العشرون

زیاده ازین تواتر و استفاضه بخیال نمیگنجد که صرف در نقل طرق آن بیست و هشت جلد یا زیاده تصنیف شده هرگز خبری در

اهل اسلام چنین تواتر و استفاضه متعارف نیست که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند و اکثر اسانید آن صحاح

حسان باشد و علمای اعلام اهلسنت در جمع طرق آن کتب تصنیف کرده باشند تا آنکه بعضی بیست و هشت مجلد محض در طرق

آن نوشتند و ازهمین جاست که اکابر محدثین اهل سنت که حظی از انصاف داشتند تصریح بتواتر آن کرده اند چنانچه شیخ حافظ

محمد بن الجزری الشافعی در رساله اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علی ما نقل عنه اثبات تواتر این حدیث از طرق کثیره

نموده و منکر آن را بعصبیت و جهل منسوب ساخته و شیخ جلال الدین سیوطی نیز که از اکابر محدثین متاخرین اهلسنت

است در رساله قطف الازهار علی ما نقل صاحب الحجج الباهره نص بر تواتر این حدیث فرموده و نیز سیوطی در رساله الازهار

المتناثرة فی الاخبار المتواترة که در خطبه آن این عبارت نوشته و بعد فانی جمعت کتابا سمیته الفوائد المتکاثرة

فی الاخبار المتواترة اوردنا فیه مارواه من الصحابة عشرة فصاعدا مستوعبا طرق کل حدیث و الفاظه فجاء

کتابا حافلا لم اسبق الی مثله الا انه لکثرة ما فیه من الاسانید انما یرغب فیه من له عنایة بعلم الحدیث و اهتمام عالم

و قلیل ما هم فرایت تجرید مقاصده فی هذه الکراسة لیعم نفعه بان اذکر الحدیث و عدة من رواه من الصحابة مقرونا

بالعزو الی من خرجه من الائمة المشهورین و فی ذلک مقنع للمستفیدین و سمیته الازهار المتناثرة فی الاخبار

المتواترة حدیث غدیر را از متواترات شمرده چنانچه در احادیث مناقب جناب امیر فرموده حدیث من کنت مولاه فعلی

مولاه اخرجه الترمذی عن زید بن ارقم و احمد عن علی و ابی ایوب الانصاری و البزار عن ابی هریرة و طلحة و عمارة

و ابن عباس و بریدة و الطبرانی عن ابن عمر و مالک بن الحویرث و حبشی بن جنادة و جریر و سعد بن ابی وقاص

و ابی سعید الخدری و انس و ابو نعیم عن جندع الانصاری و اخرجه ابن عساکر عن عمر بن عبد العزیز قال حدثنی عدة

انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه[18] واخرج ابن عقدة في كتاب الموالاة عن ابن[19] حبيش قال قال
علي من ههنا من اصحاب محمد فقام اثنا عشر رجلا منهم قيس بن ثابت[20] وحبيب بن بديل بن ورقا فشهدوا انهم سمعوا
رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه واخرج ايضا عن يعلى[21] بن مرة قال لما قدم علي الكوفة نشد الناس من
سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فانتدب له بضعة عشر رجلا منهم يزيد او زيد بن شرحبيل[22]
الانصاري انتهى بلفظه وقول سیوطی بتواتر حدیث دیگر علمای اہل سنت ہم نقل کردہ اند در شرح جامع صغیر عزیزی مذکور است
من كنت مولاه فعلي مولاه حم عن البراء بن عازب حم عن بريدة بن الحصيب ت ن والضياء عن زيد بن ارقم (حرف الميم مع النون)
(اي سند احمد حنبل، اي الترمذي، اي النسائي)
قال المؤلف حديث متواتر ومحمد ابن اسمعیل در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته وحديث الغدير متواتر عند اكثر
ائمة الحديث قال الحافظ الذهبي في تذكرة الحفاظ في ترجمة من كنت مولاه الف محمد بن جرير فيه كتابا قال
الذهبي وقفت عليه فاندهشت لكثرة طرقه انتهى وقال الذهبي في ترجمة الحاكم ابي عبد الله بن البيع واما
حديث من كنت مولاه فعلي مولاه فله طرق جيدة وافردتها بمصنف قلت عده الشيخ المجتهد نزيل حرم الله
ضياء الدين صالح بن مهدي المقبلي في الاحاديث المتواترة التي جمعها في ابحاث اعني لفظ من كنت مولاه فعلي
وهو من ائمة العلم والتقوى والانصاف انتهى وملا علی قاری نیز باوصف آنکه در مقام مقابله شیعه ابطال
تواتر این حدیث شریف خواسته بل از غایت بی باکی کلام در صحت آن نموده لیکن در مقام دیگر آنرا صحیح قطعی بلکه
از بعض حفاظ تواتر این حدیث شریف نقل کرده کما سیجئ وانکاری بر آن نکرده بلکه دلیل آن وارد نموده وجمال الدین محدث
هم در اربعین خود تصریح بتواتر این حدیث شریف نموده کما سیجئ و ثناء الله پانی پتی تلمیذ جناب شاه صاحب داد انصاف
داده که آنرا در ردیه آورده نتوانسته که بمسلک جناب شان در اخفای تعدد طرق حدیث غدیر و تواترش بر دو در رونق دین
وایمان بانهماک در تعصب بر دنا چار بتکثر و تعدد طرق آن تصریح نموده وگفته که سی کس از صحابه روایت آن کرده اند
و بدرجه صحت رسیده و جمهور محدثین آنرا در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند بلکه تنصیص بر تواتر آن مکررا و موکدا فرموده
چنانچه در سیف مسلول برای تفرقین دین جناب سید المرسلین و جاحدین و منکرین ارشادات جناب ختم النبیین شمشیر
آبدار از غلاف بر می آرد و این عبارت می نگارد اول حدیث بریده بن حصیب وغیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که جائیست میان مکه و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولای
وانا مولی المؤمنین وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده و سی کس از اصحاب منهم علی بن ابی طالب[1] وابو ایوب[2]

(في شرح بيت ... [illegible])

(مقاله سیوم ... [illegible])

حديث غدير خم

ايوب وزيد بن ارقم وبراء بن عازب وعمرو بن مرة وابو هريرة وابن عباس وعمارة بن بريدة وسعد بن ابي وقاص وابن عمر و
انس وجرير بن مالك بن حويرث وابو سعيد خدري وطلحه وابو الطفيل وحذيفه بن اسيد وغيره مروي گشته وجمهور محدثين
اين حديث را در صحاح وسنن ومسانيد روايت كرده اند ودر بعضي روايات آمده من كنت اولى به من نفسه فعلي
وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه روافض اين حديث را نص جلي بر استخلاف علي ميكويند وميكويند كه مولى بمعنى
اولى بالتصرف است فهو الامام وروافض بر الفاظ اين حديث متواتر زيادة روايت ميكنند وهو الخليفة من بعدي
وهو وليكم بعدي واين زيادة منكر وموضوع است الخ وبعد چنين تواتر واستفاضه كه مخالفين هم معترف باشند
كسيكه منكر تواتر وثبوت صحت آن باشد در حق او چه بايد گفت نميدانم كه اين حضرات با صحاب سفسطه ومباهتين ميل كرده ويده و
دانسته از عقل دست بردار شده اند يا تعصب قلب وسمع ايشان را مطبوع ساخته لا يعقلون شيئا ولا يهتدون حيرتم مي آيد
كه اثبات معجزات خاتم الانبيا بچه طور خواهند كرد وسبحان الله يهود ونصارى تواتر اهل اسلام كه دران اوشان شريك نيستند
وباجمعهم تكذيب آن مي پردازند حجت باشد وبراين گروه نصفت پژوه همچو حديثي متواتر حجت نباشد كه در نقل وروايت
آن خود هم شريك اند بلكه بتواترش معترف ولنعم ما قال السيد المرتضى اما الدلالة على صحة الخبر فما يطالب بها الا
متعنت لظهوره وانتشاره وحصول العلم لكل من سمع الاخبار به وما المطالب بتصحيح خبر الغدير والدلالة
عليه الا كالمطالب بتصحيح غزوات النبي الظاهرة المشهورة واحواله المعروفة وحجة الوداع نفسها لان ظهور الجميع
وعموم العلم به بمنزلة واحدة وبعد فان الشيعة قاطبة تنقله وتتواتر به واكثر رواة اصحاب الحديث ترويه
بالاسانيد المتصلة وجميع اصحاب السير ينقلونه عن اسلافهم خلفا عن سلف نقلا بغير اسناد مخصوص كما نقلوا
الوقائع والحوادث الظاهرة وقد اورده مصنفو الحديث في جملة الصحيح وقد استبد هذا الخبر بما لا يشركه فيه سائر
الاخبار لان الاخبار على ضربين احدهما لا يعتبر في نقله الاسانيد المتصلة كالخبر عن وقعة بدر وخيبر والجمل والصفين
وما جرى مجرى ذلك من الامور الظاهرة التي يعلمها الناس قرنا بعد قرن بغير اسناد وطريق مخصوص والضرب
الآخر يعتبر فيه اتصال الاسانيد كاخبار الشريعة وقد اجتمع في خبر الغدير الطريقان مع تفرقهما في غيره من الاخبار
على ان ما اعتبر في نقله في اخبار الشريعة اتصال الاسانيد لو فتشت عن جميعه لم تجد رواته الا الاحاد وخبر الغدير
قد رواه بالاسانيد الكثيرة المتصلة الجمع الكثير فمزيته ظاهرة واگر ناظر غير متتبع از قول فخر متحير شود ودر نسبت انكار
تواتر اين حديث شريف بحضرات اهل سنت تكذيب من نمايد اينك شواهد اين معنى ذكر ميكنم وباثبات ميرسانم كه انكار تواتر
بر چه حساب اين حضرات قناع حيا را بر گرفته بانكار صحت آن پرداخته اند وتكذيب وتغليط آن ساخته فخر رازي در نهاية العقول

حدیث غدیر خم

صح
في عبقات الأنوار ... المطهرين الثالث
في ... بحديث ...
والمسألة التاسعة في الاخير
على النصوص من التحفة من
الأصل العشرين

ازین تحقیق نهایة العقول است عبارت نهول الکار شنید شده سفیرًا ثانیًا فدعواهم العلم الضروري بصحتها فهي مكابرة
لانا نعلم انه ليس العلم بصحته كالعلم بوجود محمد عليه السلام وغزواته مع الكفار وفتح مكة وغير ذلك من المتواترات
بل العلم بصحة الاحاديث الواردة في فضائل الصحابة ابلغ اقوى من العلم بصحة هذا الحديث مع انهم يقدحون فيها واذا
كان كذلك فكيف يمكنهم القطع بصحة هذا الحديث وايضا فلان كثيرا من اصحاب الحديث لم ينقلوا هذا الحديث
كالبخاري ومسلم والواقدي وابن اسحاق بل الجاحظ وابن ابي داود السجستاني وابو حاتم الرازي وغيره من ائمة الحديث
قدحوا فيه واستدلوا على فساده بقوله عليه السلام قريش والانصار وجهينة ومزينة واسلم وغفار موالي دون
الناس كلهم ليس لهم مولى دون الله ورسوله والثاني وهو ان الشيعة يزعمون انه عليه السلام انما قال هذا الكلام
بغدير خم في منصرفه من الحج ولم يكن علي مع النبي في ذلك الوقت فانه كان باليمن انتهى پس تعصب انیفرات بنظر انصاف
ملاحظه فرمودنی است که مثل اینحدیث متواتر ومشهور که زیاده از صد کس صحابه روایت آن کرده اند واکثر طرق آن صحیح وثابت وحسن
ودر صحاح قوم مروی ودر کتب عدیده در تعدد طرق آن مصنف شده در معرض مقابله اهل حق از معرض اعتبار ساقط سازند وبقدح
آن می پردازند وجمیع احادیث وارده در فضایل صحابه که بعضی از آن باعتراف ثقات ایشان موضوع است اقوی ازینحدیث
گویند چه الف ولام که بر احادیث در کلام رازی داخل است مشعر است برآنکه جمیع احادیث فضایل صحابه اقوی ازین حدیث باشد
علی ما افاده الرشید ولو تنزلنا فلا اقل من کون اکثرها اقوی وبطلانه ایضا لا یخفی علی اولی النهی حالانکه
اقوی بودن جمیع فضائل صحابه یا اکثر آن از حدیث غدیر کذب وبهتان بحت است هرگز یک حدیثی هم از فضائل صحابه بقوت
اینحدیث نمیرسد وهمپایه آن نیست چه جای که جمیع آن خرافات یا اکثر آن قوی تر ازین حدیث باشد وبر مدعی لازم است که جمیع
احادیث فضایل صحابه نقل نماید وبعد آن مروی شدن آن از اکثر ازین صحابه که حدیث غدیر را روایت کرده اند ثابت سازد وبعد آن
ثابت فرماید که اکثر اسانید آن مثل اسانید حدیث غدیر بلکه زیاده از آن صحیح وحسن است وبا اینهمه مشت کلفت ومعارضت وادعای
اقوی بودنش هم تمام نشود که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آنرا از طرق شیعه بچنین اسانید قویه کثیره بلکه زائد از آن ثابت
نماید وبازچنانچه نزد شیعه حدیث غدیر متواتر است ومروی از طرق بسیار همچنان تواتر آن احادیث را از طرق خویش
وکثرت اسانید آن ثابت فرماید وبا اینهمه از راه تبرع بر رازی واولیای او که در نصرت باطل کذب لاعلی الاطلاق حلال
بلکه مستحسن شمرده اند تنگ گیری نمیکنیم ومجال ارباب ایشان دشوار نمی نمائیم وطریقه مجاملت ومسامحت ومساهلت می پیمائیم
ومیگوئیم که تصدیق دعوای خود را در اکثر یا کل احادیث فضائل صحابه گذاشته مساوات بعض احادیث فضائل صحابه را اگرچه
ده یا پانزده بلکه پنج یا شش باشد با حدیث غدیر در قوت ثابت فرمایند وفضلا ازینکه اقوی بودن آنرا ازینحدیث شریف بنصه

١٣
صح
في الايضاح في ذكر آية
التطهير من القسم الثالث
٣٢٩ - ٣٣٠ ق

بمنصه ظهور رسانند واما ادعای این معنی که دعوی علم ضروری بصحت این حدیث مکابره است پس مکابره بیش نیست چه ادعای
سنیه ادعای تواترش و علم ضروری بصحت آن کنند باشد بحدیث غدیر در وصف قوت و صحت مثل آن یا بهتر از آن خواهد
بود و مجرد منع و امثال این امور غیر کافی و الا میرسد که مانعی هست وجود مکه و مدینه و وجود جناب رسالتمآب هم کند و بر محض منع
اکتفا نماید آری اگر فارقی لائق قبول در حدیث شریف و دیگر متواترات بیان کنند توجه بجواب آن کرده شود و لنعم ما افاد
مولانا الهمام فی عماد الاسلام حیث قال لا شک فی ان کل من تامل وانصف فی کثرة طرق الحدیث واشتهارها
بین الخاصة والعامة مع وفور الدواعی الی الکتمان وکثرة الصوارف عن النقل یحصل له العلم الضروری
بصحة هذا الحدیث کیف وقد یحصل للمسلمین القطع والیقین فی کثیر من الامور الدینیة التی هی
ادون مرتبة فی باب التواتر من هذا الحدیث کآیات التحدی والتحدی بها علی رؤس الاشهاد من الکفار
واعداء الدین مع وجود الدواعی الی المعارضة وعدم وجود الموانع وهکذا صدور المعجزات ونحو ذلک مع
ان الکفار کانوا ینکرون ذلک کله ویدعون ان اهل الاسلام کلهم تواطؤا علی الکذب واختراع هذه الاخبار
لان کلهم من ارباب الاغراض والدواعی الی وضع تلک الاخبار کما ان اهل الاسلام یدعون کذلک فی باب الاخبار
المخصوصة باهل المذاهب الفاسدة من الیهود والنصاری والصابئین وعبدة النیران والاوثان وسائر ١٢٣
المشرکین فکیف یسوغ لمسلم منصف انکار التفاوت بین العلمین فعلی تقدیر التسلیم یکون حاله کحال
التفاوت بین البدیهیین فانه قد یکون احدهما اجلی من الاخر کیف ولو لم یکن الامر کذلک یلزم ابطال کثیر
من المتواترات انتهی و چیرتها از افادات نادره امام رازی بری و ادم که قول او و ایضا فلان الخ چه کلام بی مغز است که اگر قول
فاضل رشید در شوکت عمریه راست باشد و جناب او در علم حدیث بهره باقی چگونه اصلا خبری از آن نبوده باشد و بتجشم اشتغال علم
درایت هم بر تجرد و تکلیف التمیز برا که این چه قدح است که بخاری و مسلم و واقدی آنرا روایت نکرده اند کدام کس از اصحاب
علوم حدیث عدم اخراج این اصحاب ثلثه یا چند کس دیگران روایتی را قادح صحت یا تواتر آن روایت گفته چنین عالم متبحر
هیچ حرف واهی جز تعصب مذهب محلی ندارد آیا روایت احادیث صحیحه منحصر است بر اخراج شیخین و ثالث ایشان [illegible]
ولله الحمد که عبد الحق دهلوی با آنکه از ایراد قدح ابی حاتم رازی و غیره در حدیث غدیر خود را باز داشته و مسلک رازی در نصب
حمایت باطل نشتافته لیکن اندک استحیا انکار فرموده با وصفیکه بعدم اخراج بخاری و مسلم و واقدی متمسک گردید لیکن بجای
مواخذه اهل حق و کشمکش الزام ایشان چاره از آن ندیدند که بعدم قدح [illegible]
ما بعد سید ابی و حبان [illegible] که عدم اخراج بخاری و مسلم [illegible]

دریجو بیب وجهی قائده او گفته امام رازی از ایراد قدح عقلیه بعد از انتساب این حدیث [illegible]

الفصل الثاني
الباب الاول

الا بر علمای سنیه و محققین ایشان صحاح احادیث منحصر در صحیحین نیست بلکه از خود بخاری و مسلم ثابت شده که اوشان تصریح
کرده اند که احادیث صحیحه را استیعاب نکرده ایم بلکه قصد جمع جمله از احادیث نموده اند چنانچه فقیهی که در فقه تصنیف میکند قصد
او جمع جمله از مسائل فقهیه باشد نه آنکه جمیع مسائل فقهیه را در آن حصر میکند. قال النووی فی شرح صحیح مسلم بعد ذکر
الزام الدارقطنی وغیره الشیخین اخراج احادیث ترکا اخراجها قائلین ان جماعة من الصحابة رووا عن رسول الله
ورویت احادیثهم من وجوه صحاح لا مطعن فی ناقلیها ولم یخرجا من احادیثهم شیئا فیلزمهما اخراجها ما هذا
لفظه وصنف الدارقطنی ابو ذر الهروی فی هذا النوع الذی الزموهما وهذا الالزام لیس بلازم فی الحقیقة
فانهما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل صح عنهما تصریحهما بانهما لم یستوعباه وانما قصدا جمع جمل من الصحیح کما یقصد
المصنف فی الفقه جمع جملة من مسائله الخ وقطع نظر از اینهمه اگر مسلم و بخاری حدیث غدیر را در صحیحین خود روایت
میکردند باز هم حضرات متعصبین و جاحدین و معاندین را چه فائده می بخشید و این زمره سینه را که آب در دیده ندارند کی مانع
از قدح و جرح و انکار و ابطال آن میگردید چه عنقریب میدانی که حدیث منزلت را با وصفیکه جناب شیخین در صحیحین خود
روایت کرده اند باز متعصبین سنیه دست از قدح آن نکشیدند و نقاب حیا در ابطال آن از رخ برکشیدند آمدی در آن قدح
کرده و آنرا صحیح ندانسته و ابن حجر هم این هفوه واهی او را ذکر نموده دل خوش میکند و عضدی هم اتباع آمدی پیش میگیرد و شارح
طوالع هم درین خبط عمیا گرفتار شده و قوشجی هم اشعار بعدم صحت آن نموده و تفتازانی هم آنرا لائق اعتبار ندانسته و همچنین
حدیث تخلف جناب امیر از بیعت ابی بکر را که در صحیحین مذکور است رد نمایند و بتضعیف آن میپردازند و روایت ابن حبان
را که نزد ائمه قوم ملحد و زندیق بوده بر این روایت ترجیح دهند کما یظهر من الصواعق و نیز حدیث مهاجرت حضرت فاطمه ابی بکر را
تا وفات و عدم مکالمه با او که در صحیح بخاری مذکور است باطل میپندارند که اثبات رضای آنحضرت از ابی بکر باهتمام تمام نمایند
چنانچه از تحفه و صواعق و غیر آن ظاهر است و ابن حزم ظاهری که جلالت فضائل او بر متتبع کتب انحضرات غیر مخفی است نسبتی از احادیث
صحیحین را موضوع دانسته کما فی التقیید والایضاح و ابن الجوزی هم بعض احادیث صحیحین را در موضوعات داخل ساخته کما
یظهر من کتابه الموضوعات واللآلی المصنوعة و با اینهمه دارقطنی در کتاب الاستدراکات والتتبع که برای تفضیح
صحیحین نوشته بر بخاری و مسلم در دو صد حدیث طعن کرده و نیز شراح صحیحین و غیر ایشان از علمای سنیه جمله از احادیث
صحیحین را از موضوعات و مفتریات و اباطیل و خرافات پنداشته اند از انجمله حدیث خطبه جناب رسالتمآب عائشه را و گفتن
ابو بکر در جواب آن حضرت انما انا اخوک و گفتن آنحضرت انت اخی فی دین الله که مغلطای کما فی فتح الباری در صحت این حدیث
نظر کرده و بر آن بر دوخته و مثل القصص و دیگر احادیث ثابت نموده از انجمله حدیث شفاعت نمودن حضرت ابراهیم درباره آزر

صواقع طعن سابع از مطاعن ابی بکر از مطلب سادس
آخر النوع الاول ۱۹۹ ورق
کما ذکره النووی فی شرح صحیح مسلم
باب تزویج الصغار من الکبار من کتاب النکاح
باب تزویج الصغار من الکبار من کتاب النکاح ۲۶۳ ۲۶۲
باب قوله ولا تخزنی یوم یبعثون من سورة الشعراء من کتاب التفسیر

آن بیوم قیامت که این حدیث را اسمعیلی بجهت مخالفت دلیل عقلی و آیت قرآنی بحمل السنة وطعن در آن نموده کما یظهر
ایضا من فتح الباری و از آنجمله حدیث صلوة جناب رسالت بر جنازه عبد الله بن ابی سلول است که بسیاری از ائمه این حدیث
بر این حدیث نکار میکنند ابوبکر باقلانی گفته که جائز نیست که این حدیث قبول کرده شود و صحیح نیست که رسول خدا آن را گفته باشد
و امام الحرمین گفته که این حدیث در صحاح مروی نشده و صاحب برهان گفته که اهل حدیث تصحیح آن نمیکنند و غزالی در مستصفی گفته که ظاهر
آنست که این خبر غیر صحیح است و داودی فرموده این حدیث غیر محفوظ است بالجمله بسیاری از احادیث صحیحین است
که ائمه قوم بر رد و ابطال آن پرداخته اند چنانچه بر متتبع پوشیده نخواهد ماند لیکن عجب عجاب آنست که فخر رازی بعض احادیث
صحیحین را بر وجه شنیع ابطال نموده یعنی حدیث ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات را که در صحیحین مرویست رد نموده و قبول نموده
و کذب و دروغ و افترا و اختلاق مخترعین آن دانسته و مثبتین آن را حشویه نامیده و چون بعضی از ایشان بمعارضه او گفتند که در صورت
عدم قبول این اخبار تکذیب رواة لازم می آید بجواب صراحة فرموده که صیانت حضرت ابراهیم از کذب بهتر است از صیانت طائفه
مجاهیل از کذب و هذه عبارته فی التفسیر الکبیر و اعلم ان بعض الحشویة روی عن النبی انه قال ما کذب ابراهیم
الا ثلث کذبات فقلت الاولی ان لا یقبل مثل هذه الاخبار فقال علی طریق الاستنکار ان لم نقبل لزمنا
تکذیب الرواة فقلت له یا مسکین ان قبلناه لزمنا الحکم بتکذیب ابراهیم علیه السلام وان رددناه لزمنا
الحکم بتکذیب الرواة ولا شک ان صون ابراهیم عن الکذب اولی من صون طائفة من المجاهیل عن
الکذب انتهی پس مقام انصاف است که قدح نمودن در حدیث غدیر بعدم اخراج شیخین آن را با وصفیکه روایات مخرجه ایشان را
ائمه قوم رد و ابطال کرده باشند و از موضوعات و اکاذیب پنداشته و خود رازی هم حدیث مروی ایشان را دروغ و بهتان محض
دانسته و طائفه مجاهیل را مفتری و واضع آن انگاشته آیا نزد عاقلی سمتی از جواز دارد و انصاف باید نمود و اندکی از اعتساف
دست باید کشید و عجب تر آنست که رازی در همین قول مختصر که سطری چند بیش نیست داد تناقض و تهافت داده که اولا
بخاری و مسلم را باسمان برین رسانیده که ایشان را چندان جلیل و عظیم گردانیده که صرف عدم اخراج ایشان حدیث غدیر را
قادح صحت و ثبوت آن گردانیده و باز ایشان را بجهت محبت باطل و رسوخ در عصبیت باسفل درکات بی اعتباری و عدم وثوق
انداخته که بر مرویات ناصحه ایشان برجوع جناب امیر از یمن و حضور در رکاب سعادت انتساب جناب رسالتمآب وقت مراجعت
از حجة الوداع التفاتی نکرده بلکه آن را کذب و دروغ بحت دانسته که حتما و قطعا ادعا نموده که جناب امیر در خدمت جناب نبوی حاضر
نبوده بلکه در یمن بوده و از امثال این مقالات ظاهر است که غرض این حضرات محض معاندت حق و مهاتات باطل است و هرگز پابند قاعده
و اصلی نمی باشند هرگاه می یابند که همین شیخین امری حق را روایت نکرده اند یا باطلی را اخراج کرده مدح و ثنای ایشان پرداخته و

قال امام الحرمين في البرهان لا يصححه اهل الحديث وقال الغزالي في المستصفى الاظهر ان هذا
15
الخبر غير صحيح وقال الداودي الشارح هذا الحديث غير محفوظ وهذا عجيب

صفحه
باب قوله ولا تخزني يوم يبعثون من سورة الشعراء من كتاب التفسير
صفحه ١١٣٩

صفحه
باب قوله ولا تخزني يوم يبعثون من سورة الشعراء من كتاب التفسير

صفحه
باب قوله استغفر لهم او لا تستغفر لهم الخ من كتاب التفسير من تفسير براءة

صفحه
باب قوله استغفر لهم او لا تستغفر لهم من كتاب التفسير

صفحه
سورة يوسف ١٣ جزء
٢٨٣ ذيل لقد همت به
وهم بها

واعتبار و وثوق و عدالت و نقد و تحقیق اند ایشان منحصر می‌سازند و هر دو کتاب ایشان را بر سر و چشم می‌نهند و وحی سماوی می‌پندارند
و هرگاه می‌بینند که ایشان بعض مؤیدات اهل حق بالالجاء او من غیر شعور روایت کرده اند هرگز بر روایات شان گوش نمی‌کنند بلکه بلا
محابا بابطال مرویات شان می‌پردازند و آنچه عجیب تر آنست که هرگاه شیعیان بعض مطاعن اصحاب ثلاثه که خدا تعالی بر زبان واقدی
که تصنیفش از جنبه است که حدیث غدیر را با آن شهرت روایت نکرده جاری فرموده نقل میکنند بقدح و جرح او بر می‌خیزند و خاک بی اعتباری
بر سر خود او می‌بیزند کما یستفاد من کتاب الباطل لابن روزبهان و غیره و چون روایت این حدیث بر حسب ادعای رازی نموده
و اینجا منصب محدثیت باو می‌بخشند و او را هم پایه بخاری و مسلم می‌گیرند و صرف عدم روایت او دلیل عدم صحت میسازند العیاذ بالله من
التعصب اللداد و انیهم کیوست اینجا اکابر و محققین ایشان در کتب جالیه از مناقب و محامد واقدی یاد کرده اند تفصیلش شده فی
اینکه چنین بزرگ جلیل الشان عظیم القدر که بمسابه بخاری و مسلم بوده و تفتازانی و قوشجی او را از محققین میدانند و شیخ عبدالحق هم تشهیر
ذیل مدح و ستایش او میکنند و از کبار اهل حدیث که در طلب آن سیر بلاد و طوف امصار کرده اند می‌شمارد و قرین بخاری و مسلم میگرداند
و دیگر ائمه قوم هم مدایح طویله و مناقب جلیله برای او یاد کنند تا آنکه با میر المومنین [illegible] حدیث [illegible] سازند و خواجه کابلی در صواقع
و صاحب تحفه بروایت او احتجاج و استدلال کنند بچه عجائب و غرائب متصف بوده که موجب تحیر افکار و تماشای اولی الابصار
تواند شد یعنی ذهبی او را ضعیف گفته و ابن ماجه از ذکر نام او شرم کرده و جسارت بر آن نیافته که او را بسوی تلبیس و تدلیس گرویده و امام
احمد بن حنبل او را کذاب بصیغه مبالغه گفته و ابن معین ارشاد نموده که او ثقه نیست و گاهی گفته که حدیث او نوشته نشود و حضرت
بخاری و ابوحاتم او را متروک گفته اند بلکه ابوحاتم او را بوضع حدیث هم منسوب ساخته و نسائی هم همین مسلک رفته و دارقطنی هم او را
ضعیف گفته و ابن عدی حفظ را از احادیث او نفی کرده و بلا را در احادیثش از جانب او دانسته یعنی او را مفتری و مختلق آن پنداشته
و ابن المدینی هم تصریح فرموده بانکه واقدی وضع حدیث میکرد و ابن راهویه هم براه قدح و جرح او رفته و تصریح نموده بانکه او نزد یک من
از واضعان حدیث است و هذه عبارة المیزان محمد بن عمر بن واقد الاسلمی مولاهم الواقدی المدنی القاضی صاحب
التصانیف واحد اوعیة العلم علی ضعفه قال ابن ماجه حدثنا ابن ابی شیبة حدثنا شیخ ثنا عبدالحمید بن جعفر
فذکر حدیثا فی اللباس یوم الجمعة و حسبک ان ابن ماجه لا یجسر ان یسمیه و هو الواقدی قاضی بغداد و قال احمد
بن حنبل هو کذاب یقلب الاحادیث یلقی حدیث ابن اخی الزهری علی معمر و نحو ذا و قال ابن معین لیس بثقة
و قال مرة لا یکتب حدیثه و قال البخاری و ابوحاتم متروک و قال ابوحاتم ایضا و النسائی یضع الحدیث
و قال الدارقطنی فیه ضعف قال ابن عدی احادیثه غیر محفوظة و البلاء منه و قال ابن الجوزی و غیره
هو محمد بن ابی شملة و لسه بعضهم و اما البخاری فنکر ابن ابی شملة بعد الواقدی و قال ابو غالب بن بنت

ص حیث قال فی جواب طعن [illegible] ابی بکر احراق بیت فاطمة کل من نقل هذا الخبر [illegible] رافضی [illegible]

ص فی شرح المشکوة فی الفصل الثالث من باب مناقب علی بن ابیطالب [illegible] ٥٩

ص فی الطعن التاسع من مطاعن ابی بکر من المطلب السادس من المقصد الرابع

ص فی الطعن الخامس عشر من مطاعن ابی بکر من [illegible]

ص حرف المیم فی المحدثین [illegible] ورق ٥٢

بنت معوية بن عمرو سمعت ابن المديني يقول الواقدي يضع الحديث ابو امية الطرسوسي ثنا الواقدي ثنا مالك وابن

ابي الرجال عن ابي الرجال عن عمرة عن عائشة مرفوعا صومكم يوم تصومون وفطركم يوم تفطرون علي بن موسى المخرمي

ثنا الواقدي عن هشام بن سعد عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله عن عبد الله بن علقمة بن الفغواء عن ابن عمر عن صفية بنت

ابي عبيد عن حفصة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يحرم من الرضاع الا عشر رضعات قال مجاهد بن موسى ما كتبت عن احد احفظ من

الواقدي قلت صدق كان الى حفظه المنتهى في السير والاخبار والمغازي والحوادث وايام الناس والفقه وغير ذلك وقال احمد بن علي

بن الابار بلغني عن سليمان الشاذكوني انه قال اما ان يكون الواقدي اصدق الناس واما ان يكون اكذب الناس وذلك انه كتب عنه

فلما اراد ان يخرج بالكتاب اتاه يسئله فاذا هو لا يغير حرفا قال وكان يعرف رأي سفيان ومالك فما رأيت مثله قط وقال ابو داود

بلغني ان علي بن المديني قال كان الواقدي عندي ثلاثين الف حديث غريب وقال المغيرة بن محمد المهلبي سمعت ابن المديني

يقول الهيثم بن عدي اوثق عندي من الواقدي لا ارضاه في الحديث ولا في الانساب لا في شيء وقال اسحاق بن الطباع رأيت الواقدي في

طريق مكة يسيء الصلوة الواقدي ثنا معمر عن همام عن ابي هريرة نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن سب اسعد الحميري وقال

هو اول من كسى البيت الطبراني في المعجم الاوسط ثنا محمد بن عبد الرحمن بن بحير بن ريسان ثنا محمد بن عمر الواقدي ثنا شعيب بن طلحة

١٧ عن عبيد الله بن عبد الرحمن بن ابي بكر الصديق حدثني ابي عن ابيه عن جده عن ابيه عن ابي بكر قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم انما حر جهنم على امتي كحر الحمام محمد بن يحيى الازدي ثنا محمد بن عمر الاسلمي عن اخيه شملة عن عمر بن

شيبة الاشجعي عن ابيه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حد الرجم من النبيذ ثمانين من الحسنات الصنعاني ثنا الواقدي

ثنا كثير بن زيد عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال التحريك الاصبع في الصلوة مذعرة الشيطان ولد الواقدي سنة

ثلاثين ومائة ولقي ابن جريج وابن عجلان ومعمر وثور بن يزيد وكان جده واقد مولى لعبد الله بن بريدة بن الحصيب قال

البخاري سكتوا عنه ما عندي له حرف وقال ابن راهويه هو عندي ممن يضع الحديث وشيخ رحمه الله در مختصر تنزيه الشريعة

اورا در وضاعين وكذابين ذكر كرده وازنسائي نقل نموده كه او وضع حديث ميكرد حيث قال محمد بن عمر بن واقد الواقدي قال النسائي

يضع الحديث واز ملاحظه مسند خوارزمي واضح است كه واقدي بتصريح يحيى بن معين بست هزار حديث بر جناب رسالت مآب افترا نموده واحمد

بن حنبل او را بتركيب اسانيد كه كار ملاحده عنيد است موصوف ساخته وابن المديني حديث او را لائق كتابت ندانسته وامام شافعي كتب

او را كذب و دروغ محض انگاشته چنانچه در ذكر حديث واز حضرت رسول خدا ص روز بدر بمقداد و ازو بسهم برائي فرس او كه امام اعظم

سنيه مخالفت آن نموده وائمه قوم جناب ش را باين جهت مطعون كرده اند ميفرمايد فقد ذكره الواقدي كذلك في المغازي وقد

طعنوا فيه فقال يحيى بن معين وضع الواقدي على رسول الله عشرين الف حديث وقال احمد بن حنبل الواقدي كذاب

صح
حفظ المتن من مقتل
في اسماء الرجال
قال الكفا ابن الي

صح
باب اول وضع
ابي حنيفه و...
شخص ... ابو حنيفه
احاديث را

الاسانید وقال ابن المدینی لا یکتب حدیثه وقال الشافعی کتب الواقدی کذب الخ محالا از ارباب دین و منصفین بالیقین انصاف
طلبی است که عند ارشاد فرمایند که آیا امام رازی و تفتازانی و قوشجی و عبدالحق و امثال ایشان از امیر سید که بمقابله اهل حق نام واقدی هم بر زبان
آرند حالانکه واقدی نزد ائمه سنیه باین فضائح و قبائح موصوف باشد که عمده آن وضع احادیث اکاذیب بر جناب خیر الانام است که کار
احدی از اهل اسلام نیست و فجار و فساق و منهمکین در بیباکی و خلاعت هم از آن استحیا دارند و افترا و کذب هم با نیمرتبه است که بست
هزار حدیث بر آنجناب بافته گویا کاری جز این نداشت و همه تن همت را بر آن میگماشت بالجمله اگر واقدی بالاجماع موثوق و معتمد و ثقه
می بود و باز حدیث غدیر قدح میکرد کلامش لیاقت ذکر نداشت که اولا از اهل خلاف است و ثانیا کلامش خلاف افادات اکابر ائمه قوم
بوده چه جایکه واقدی قدح هم در حدیث غدیر نکند پس تمسک بمحض عدم ذکر او و قدح در چنین حدیث شریف بعدم ذکر واقدی هرگز محصلی
ندارد و دادن وصلی آنرا بزبان نمی آرد و تمسک بعدم ذکر ابن اسحاق هم از همین قبیل است زیرا که جناب او هم ثانی و تالی واقدی است
که اساطین مذهب سنیه زبان جرح و قدح در حق او هم کشوده قصبات سبق در تفضیح ما زمانش ربوده اند چنانچه در رابعه جائیکه جناب
شاه صاحب احتجاج باو فرموده اند می دانی که جمعی از اهلسنت تضعیف او کرده اند و ذهبی تصریح نموده بآنکه او سیر خود را از اشیاء
منکره و منقطعه و اشعار مکذوبه پر کرده و ابن نمیر او را کذاب دانسته و یحیی القطان سیرت او را مشتمل بر کذب کثیر گفته و بر نویسنده آن انکار فرموده
و ابو داود ارشاد نموده که او قدری معتزلی است و سلیمان تیمی گفته که او کذاب است و هشام بن عروه هم او را بکذاب ملقب ساخته ۱۸
و مالک هم او را متهم کرده بلکه او را یکی از دجالین دانسته و گفته که هو دجال من الدجاجلة و عبدالرحمن بن مهدی تصریح نموده بآنکه
یحیی بن سعید و مالک جرح ابن اسحاق میکردند پس بزرگی که بچنین مثالب و معائب متصف باشد اگر او حدیث غدیر را روایت نکند چه جای
استغراب و استعجاب است با آنکه عدم ذکر او این حدیث را هم محل کلام است چه از کلام جناب شاه صاحب در جواب همین حدیث چنانچه
می بینی واضح است که محمد بن اسحاق حدیث غدیر را روایت کرده لیکن وجه ارشاد آن سبب شکایت بعض اصحاب گفته پس حالا حضرات
اهلسنت را اختیار است که خواه بتکذیب جناب شاه صاحب بپردازند و اهل حق را از توجه باستدلال شان بروایت ابن اسحاق
بابطال دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر فارغ البال سازند و خواه تکذیب کلام رازی فرمایند و کذب و بهتان او را ثابت
کنند و نهایت خفت عقل و سخافت رای او بر ارباب ایقان و ایمان واضح نمایند که بخیال محال ابطال حدیث غدیر کذبا و بهتانا گفته که
ابن اسحاق ذکر این حدیث غدیر نکرده حالانکه بسبیل تسلیم آنهم مضرتی نمیرساند بوجوه شتی که اولا عدم ذکر احدی و لو کان جلیلا قدح در صحت حدیث
نمیکند و ثانیا احتجاج بافعال و اقوال سنیه بمقابله شیعه که متمسک بروایات ثقات ایشانند غیر صحیح و ثالثا بر تقدیر صحت این استدلال
چون خود ابن اسحق نزد ائمه سنیه مقدوح است لهذا احتجاج بعدم ذکر او هرگز سمتی از جواز نداشته باشد و نیز بجهت تلبیس بر عوام
گفته که ائمه حدیث در این حدیث قدح کرده اند و باوصف سعی و تجسس اسمای قادحین جز نام دو سه کس نبرده و از جمله شان جاحظ

جاحظ را شمرده بلکه در شرف تقدم بالذکر بخشیده پس موجب نهایت حیرت است زیرا که گاهی همین جاحظ نسبت الحاد و زندقه می
نمایند و هرگاه باوصف شدت ناصبیت و عداوت آن لعین با جناب امیرالمؤمنین در فضائل آنجناب قدح بنماید او را از ثقات محدثین
وائمه حدیث می‌گیرند این تلونات ابوبراقشه را گذاشته بر یک جانبی قرار گیرند و بعد آن هوس مقابله و مناظره شیعیان در سر کنند
بالجمله حال جاحظ ناگفته به است که اولا او ناصبی شدید است عداوت و مناصبت اهل بیت اطهار و تشمیر ذیل در توجیه مطاعن
بسوی جناب امام ائمه اخیار کار آن نابکار است چنانچه کتاب او در مطاعن جناب امیر و محامد فرقه عثمانیه نوشته مشهور است
و ناصبیت او در کتب ثقات و اعلام مذکور لیکن میترسم که مجرد ادعا را تکذیب کنند و مثل ابن روزبهان که بعدم اطلاعی بر حالات رجال
و علما ندارد و فاضل رشید که بتقلید شیخ خود خبط عشوا پیش گرفته بسماع ادعای معادات جاحظ با جناب امیر گردن انکار دراز کنند لهذا
نص صریح بر ناصبیت و معادات او از زبان جناب شاه صاحب بمعرض عرض رسانم پس مخفی نماند که جناب شان در حاشیه جواب دلیل
ششم از دلائل عقلیه بر امامت جناب امیر از همین کتاب می‌فرمایند جاحظ معتزلی ناصبی است کتابی دارد که در آن کتاب نقائص حضرت
امیر درج نموده و بیشتر روایت او از نظام و ابراهیم است انتهی و لله الحمد که از این عبارت نص صریح بر ناصبیت جاحظ و کمال عداوت
او با جناب امیر ثابت شد که عیاذا بالله بتسوید کتابی در مطاعن آنجناب روی خود سیاه کرده و مثل نامه اعمال آن را تیره و تاریک ساخته
و جناب والد ماجد قدس الله نفسه بعد نقل این قول افاده فرموده الحمد لله که مخاطب باین قول تصدیق جناب علامه حلی
١٩ علیه الرحمه که در کتاب نهج الحق و کشف الصدق گفته که جاحظ با حضرت امیرالمؤمنین عداوت داشت و تکذیب فاضل ابن روزبهان
که منکر این معنی شده نموده و ابن تیمیه هم باعتراف این معنی که جاحظ کتابی برای مروانیه نوشته و در آن حجج ایشان ذکر کرده تصریح
بناصبیت جاحظ نموده حیث قال فی المنهاج والمروانیة الذین قاتلوا علیا و لعنوه الا یکفرونه فحجتهم اقوی من حجة
هؤلاء الرافضة و قد صنف الجاحظ کتابا للمروانیة ذکر فیه من الحجج التی لهم ما لا یمکن الرافضة نقضه بل لا یمکن الزیدیة
نقضه مع الرافضة انتهی از این کلام صراحة واضح است که جاحظ بر مذهب مروانیه که مبغضین جناب امیرالمؤمنین اند کتابی نوشته و حمایت
ایشان در آن کرده و حجج و دلائل معتقد خبیث ایشان وارد کرده و از نقل علمای کرام واضح است که جاحظ قدح حدیث غدیر در همین
کتاب مروانیه نموده پس بحمد الله از اینجا صدق جناب علامه و کذب ابن روزبهان و غرابت اعتماد فاضل رشید بر بهتان و هذیانش
واضح گردید و سخافت عقل رازی و اتباعش بمنصه ظهور رسید که بکلام ناصبی مبغض که در مقام محامات مبغضین و معادیان
جناب امیر و ایراد نقائص و مطاعن آنحضرت گفته بمقابله اهل حق احتجاج میکنند و علاوه برین دیگر ائمه سنیه جاحظ را بوصف الحاد و
زندقه هم ستوده اند و طریقه کشف استار و هتک اسرار او پیموده محمد بن طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات میفرماید فی المقاصد
اختلاف امتی رحمة البیهقی عن الضحاک عن ابن عباس رفعه فی حدیث طویل بلفظ و اختلاف اصحابی لکم رحمة و کذا

صف فی اوائل المطلب الاول فی نسبته من المطلب الثالث فی الفضائل الخارجیة ٢/١٧٠ ورق ٤٠٣

صه فی الایضاح فی اوائل القسم الاول ١١٨ ورق ٣٣٠

صف فی اوائل البرهان الثالث و الثلاثین من المنهج الثانی فی الادلة المأخوذة من القرآن جلد ثانی

صف باب فضل الامة و ابهامهم

الطبراني والديلمي والقضاعي عن ابن عباس منقطع وقال العراقي مرسل ضعيف قال شيخنا ان هذا الحديث مشهور على الالسنة وقد اورده ابن الحاجب في المختصر في القياس وكثر السؤال عنه فزعم كثير من الائمة انه لا اصل له لكن ذكره الخطابي وقال اعترض على الحديث رجلان احدهما ماجن والآخر ملحد وهما اسحاق الموصلي والجاحظ وقالا لو كان الاختلاف رحمة لكان الاتفاق عذابا ثم رد الخطابي عليهما انتهى ازين عبارت بصراحت تمام واضح گشت که خطابی که از عمده معتمدين و معتبرين قوم خطابي است جاحظ را ملحد گفته بامر حق تصريح نموده فلله دره وعليه اجره وکابلی هم در صواقع افاده خطابی را بابتهاج و استبشار نقل ميکند و بدل و جان قبولش می نمايد و از براهين ساطعه مذهب اهل سنت و دلائل قاطعه ابطال مذهب روافض ميگرداند چنانچه در ذکر احاديث داله بر اينکه مذهب اهل سنت حق است و ما عدای ان باطل ميگويد الثامن ما رواه البيهقي في المدخل عن ابن عباس رض انه قال اختلاف اصحابي رحمة قال شيخ الاسلام شهاب الدين بن حجر العسقلاني هو حديث مشهور على الالسنة وقال الخطابي في غريب الحديث اعترض على هذا الحديث رجلان احدهما ماجن والآخر ملحد وهما اسحاق الموصلي وعمرو بن بحر الجاحظ وقالا جميعا لو كان الاختلاف رحمة لكان الاتفاق عذابا الخ انتهى و حضرات اهل سنت را حکم کردیم که بعد ملاحظه افادات ائمه خود در حق جاحظ خواهند و بار را استناد رازي بقول واهي چنين ناصبي زنديق تحكم فرمايند که ما هم بآن رضا خواهيم داد و سبحان الله خطابي جاحظ را بجهت ابطال حديث اختلاف اصحابي رحمة که بنص محمد بن طاهر نزد اکثر ائمه سنيه لا اصل است ملحد گويد وکابلي آنرا بمباهات نقل فرمايد و ٢٠
بتصديق آن گرايد و از قدح او بمقابله شيعه بحجت شود اين تناقض و تهافت عجيبيست که مثل آن بگوش احدي نخورده و بعد سماع اين همه نصوص بر ناصبيت و الحاد جاحظ از کتب متکلمين و محدثين رجوع بايد آورد و بکتب رجال و از آنجا بايد دريافت که ائمه فن چه قسم حق گذاري جاحظ ادا نموده اند ذهبي در ميزان ميگويد عمرو بن بحر الجاحظ صاحب التصانيف روى عنه ابو بكر بن ابي داود فيما قيل قال ثعلب ليس بثقة ولا مامون قلت وكان من ائمة البدع ازين عبارت صريح روشن است که جاحظ ثقه و مامون نبوده و ذهبی او را از ائمه بدع ميداند پس حيرانم که رازي چگونه هوس احتجاج بقول چنين مبغض ناصب و معاند كاذب كه در مطاعن جناب امير عليه السلام و حمايت معاويان آنجناب كتابي تصنيف كرده و ملحد و زنديق بحت بوده و ثقه و مامون هم نبوده در سر کرده و آنرا بمقابله شيعه پيش نموده ظاهر الثبوت تعصب غليان ماده عناد هوش و حواس باخته بی تدبر جوانب و اطراف آنچه خواسته نگاشته واما نسبت قدح حديث غدير بابن ابي داود پس بعد تسليم آنهم لائق اصغا نيست که حال ابن ابي داود قريب بحال جاحظ است که او هم ناصبي مبغض است و چسان چنين نباشد که مستفيد از جاحظ و خوشه چين خرمن او بود کما دريت و ابن منده که از اعاظم ائمه قوم و افاخم معتمدان ايشانست گفته که گواهي ميدهم رو بروي خدا که ابوبكر بن ابي داود روايت مقاله که مشتمل است بر نهايت اسائت ادب بخدمت جناب امير عليه السلام از زهری کرده و ذهبی ميگويد که قريب بود که گردن اين ا...

ابی داود بسبب حکایت این مقوله از و زشت و بهمین جهت بعض علویین مخاصمت ابن ابی داود کرده بودند و طعن جناب امیر را باو منسوب ساخته و ابن منده و محمد ابن العباس و احمد ابن علی الجارود و ادای شهادت بر آن کردند پس ابو لیلی امیر اصبهان حکم بقتل ابن ابی داود لیکن محمد ابن عبد الله بن حفص حمایت او کرده او را تخلیص نموده و از ابن عدی آورده اند که ابن ابی داود در ابتدا منسوب شده بود بنصب و عداوت جناب امیر علیه السلام پس ابن الفرات او را از بغداد بدر کرده و با اینهمه دار قطنی او را در کلام بر احادیث کثیر الخطا گفته و ابن عدی او را در کتاب ضعفا و مجروحین وارد کرده و عذر با پیش آورده بجهت جلالت قدر و رفعت ذکرش از جرح بر کرانه این محدث والا تبار اعنی ابو داود سجستانی صاحب سنن نقل فرموده که او در اظهار حق استحیا نموده رعایت چنین قرابت قریبه که در حکم اتحاد است نکرده پسر خود عبد الله را بکذاب که صیغه مبالغه است ملقب ساخته و ارشاد نموده که ابنی عبد الله کذاب و ابن عدی از غایت حیرت و تشویش از دلالت چنین نص بتجاهل می ورزد و میگوید که نمیدانم که ازین کلام ابو داود برای من چه چیز ظاهر می شود لیکن ابن صاعد شهادت ابو داود را در حق پسرش کافی میداند ولا ریب فی ذلک فان اهل البیت ابصر بما فی البیت کیف لا وشهادة الآباء خصوصا اذا کانوا من الثقات الفضلاء اوثق حجة فی حق الابناء و محمد ابراهیم اصبهانی هم حضرت او را کذاب گفته و نیز ابو القاسم بغوی در جواب ابو بکر بن ابی داود که از بعض احادیث جد خود از او سوال نموده گفته که او منسلخ است از علم و قسم بخدای قهار برانمعنی یاد کرده و نیز ابو داود سجستانی طلب شدن پسر خود را برای قضا عین بلا دانسته و نیز عبد الله بن ابی داود ابن صاعد را که از اکابر ائمه سنیه است عیب و مذمت شدید نموده و گفته که او کذاب علی رسول الله است و نیز ابن جریر طبری را که یکی از ائمه مجتهدین سنیه است و نهایت جلیل الشان و عظیم المرتبه از راه بغض و حسد ببدعت منسوب ساخته حالا عبارت میزان ذهبی باید شنید که از ان صدق دعاوی حقیر ظاهر شود و هی هذه عبد الله بن سلیمان بن الاشعث السجستانی ابو بکر الحافظ الثقة صاحب التصانیف وثقه الدارقطنی فقال ثقة الا انه کثیر الخطاء فی الکلام علی الحدیث وذکره ابن عدی فقال لولا ما شرطنا والا لما ذکرته الی ان قال وهو معروف بالطلب عامة ما کتب مع ابیه وهو مقبول عند اصحاب الحدیث واما کلام ابیه فیه فلا ادری ایش تبین له منه ثنا علی بن عبد الله الداهری سمعت احمد بن محمد ابن عمرو کرة سمعت الحسین بن الجنید سمعت ابا داود یقول ابنی عبد الله کذاب 21 قال ابن صاعد کفانا ما قال ابوه فیه ثم قال ابن عدی سمعت موسی بن القاسم بن الاشیب یقول حدثنی ابو بکر یقول سمعت ابراهیم الاصبهانی یقول ابو بکر بن ابی داود کذاب سمعت ابا القاسم البغوی وقد کتب الیه ابو بکر بن ابی داود یسأله عن لفظ حدیث لجده فلما قرأ رقعته قال انت والله عندی منسلخ من العلم وسمعت عبدان سمعت ابا داود السجستانی یقول من البلاء ان عبد الله یطلب القضاء وسمعت محمد بن الضحاک بن عمرو بن ابی عاصم یقول اشهد علی محمد بن یحیی بن منده بین یدی الله انه قال اشهد علی ابی بکر بن ابی داود بین یدی الله تعالی انه قال روی الزهری عن عروة قال حفیت اظافیر فلان من کثرة ما کان یسلق

على ازواج النبي صلى الله عليه وسلم قلت هذا الحديث اسنده ابو بكر الى الزهري فهو منقطع ثم لا يسمع قول الاعداء بعضهم في بعض ولقد
كادوا ان يضرب عنق عبد الله لكونه حكي عنه هذا فشد منه محمد بن عبد الله بن حفص الهمداني وخلصه من امير اصبهان ابي ليلى وكان
انتدب له بعض العلوية خصما ونسب الى عبد الله المقالة واقام الشهادة عليه ابن منده المذكور ومحمد بن العباس الاخرم واحمد بن
علي الجارود فامر ابو ليلى بقتله فابى الهمداني وجرح الشهود فنسب ابن منده الى العقوق ونسب احمد الى انه يأكل الربا وتكلم في الاخر
وكان ذا جلالة عظيمة ثم قال انا اخذ بيد عبد الله وخرج من فك الاسد وكان يدعو له طول حياته ويدعو على الشهود حكاها
ابو نعيم الحافظ قال فاستجيبت له فيهم منهم من احترق ومنهم من خلط وفقد عقله وقال احمد بن يوسف الازرق سمعت ابن ابي
داود يقول كل الناس في حل الامن رماني ببغض علي رضي الله عنه قال ابن عدي كان في الابتداء أنسب الى شيء من النصب فنفاه
ابن الفرات من بغداد فرده علي بن عيسى فحدث فاظهر فضائل من بعيد فكان شيخا فيهم قلت كان قوي النفس وقع بينه
وبين ابي صاعد وبين ابن جرير نسال الله العافية فتنة قال ابن شاهين اراد الوزير علي بن عيسى ان يصلح بين ابي داود و
ابن صاعد فجمعهما وحضر القاضي ابو عمر فقال الوزير لابي بكر ابو محمد بن صاعد اكبر منك فلو قمت اليه فقال لا افعل فقال له
انت شيخ زيف قال ابو بكر الشيخ الزيف الكذاب على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الوزير من الكذاب على رسول الله
قال ابو بكر هذا ثم قال اني اذل لاجل رزق يصل الي على يدك والله لا اخذت من يدك شيئا ابدا وعلي ما يزيد بيننا اخذت ٢٢
منك فكان المقتدر بعد يزن رزقه بيده ويبعثه على يد خادم قال محمد بن عبد الله القطان كنت عند محمد بن جرير فقال له رجل ابن
ابي داود يقرأ على الناس فضائل علي رضي الله عنه فقال ابن جرير تكبيرة من حارس قلت وقد قام ابن ابي داود واصحابه وكانوا خلقا
كثيرا على ابن جرير ونسبوه الى بدعة اللفظ فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه يتنصل فيه مما قيل عنه وتألم لذلك انتهى نقلا
من نسخة سقيمة جدا از این عبارت بچند وجه قدح وجرح ابو بکر بن ابی داود ثابت است اول آنکه ناصبی مبغض وعدو جناب امیر علیه السلام لائق
کردن زدنی بوده بشهادت ابن منده ومحمد بن العباس واحمد بن علی الجارود وکلام محمد بن جریر طبری هم تایید آن میکند دوم آنکه ابو بکر مذکور
بتصریح ابو داود سجستانی پدر بزرگوارش که فضائل ومناقب ائمه پیش هوش از سر ناظرین می رباید ویکی از مصنفین صحاح سته است کاعتماد
تمام اهل اسلام بر اوست کذاب یعنی بسیار دروغگو بوده سیوم آنکه ابن صاعد هم او را کذاب دانسته وشهادت پدر بزرگوارش در باره کافی
وبسند گفته چهارم آنکه بشهادت پدر بزرگوار خود قابل قضا وافتا نبوده که طالب وی را برای این منصب از قبیل ابلها دانسته پنجم آنکه ابراهیم اصبهانی
هم او را کذاب دانسته ششم آنکه او متعصب به تعصب وعداوت جبابره اعیان الله که بدترین صفات است چه که با وافر ابن صاعد را شیخ زیف گفته
وکذاب علی الله ناشی گفته وابن جریر طبری را هم بهتانا ببدعت منسوب ساخته پس بزرگی که باین معائب ومثالب وفضائح وقبائح
شنیعه موصوف باشد اگر او قدح در حدیث غدیر کند چه جای استبعاد است والکلام بین ناصبی مبغض ومعاند متعصب از اهل ابتلای اهل الثقافت

التفاسست و با انهمه ابن الجوزی که از اعاظم ائمه سنیه هست و حضرات اهل سنت مثل ابن روزبهان و ابن تیمیه و خواجه کابلی و جناب شاه صاحب
هم باقوال او بمقابله اهل حق احتجاج میکنند و خوارزمی را ورسند امام ائمه تحقیق گفته تمیز و افتضیح و بهتک استار ابن ابی داود داده
زبان بلاغت توامان را بقدح و جرح جنابش گشاده چنانکه بدید پوستین ملازمان او افتاد و یعنی او را از جمله کذابان و مفتریان بر جناب
رسالتمآب قرار داده که بتصریح صریح گفته که او بعض روایات موضوعات که زنادقه وضع آن کرده اند کالطعن ابن المبارک در کتاب
فضائل القرآن روایت کرده با وصفیکه میدانست که آن موضوع است لیکن داب عامه محدثین همین است که بجهت حرص
بر ترویج احادیث خود روایت موضوعات و مکذوبات میفرمایند و اینمعنی قبیح است که حضرت رسولخدا صلعم راوی کذب و بهتان
را یکی از کاذبین گفته چنانچه در کتاب الموضوعات بعد ذکر حدیثی طویل در فضائل سور قرآن گفته وقد فرق هذا الحدیث ابو اسحاق
الثعلبي في تفسيره فذكر عند كل سورة منها ما يخصها وتبعه ابو الحسن الواحدي في ذلك ولا اعجب منهما لانهما ليسا من
اصحاب الحديث وانما عجبت من ابي بكر بن ابي داود كيف فرقه على كتابه الذي صنفه في فضائل القرآن وهو يعلم انه
حديث محال ولكن شره جمهور المحدثين فان من عادتهم تنفيق حديثهم ولو بالبواطيل وهذا قبيح منهم لانه
قد صح عن رسول الله انه قال من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين انتهى پس ازین عبارت صراحة ظاهر
شد که ابن ابی داود اینحدیث شنیع را که موافق ظن ابن المبارک زنادقه آنرا بر ساخته اند با وصف علم بوضع آن بغرض باطل ترویج احادیث
فاسده و اشاعت روایات مکذوبه که از نشان ادنی متدینی بس مستبعد و بر گزان کار مسلمی نیست در کتاب خود روایت کرده و بنص
ابن الجوزی مرتکب امر قبیح و فعل شنیع شده و در جمله مفتریان و کاذبان بر سرور رسولان داخل گردیده فواسوأتاه و وافضیحتاه و
اما ابو حاتم رازی پس او هم سنگ زر و برادر و شغال است و اعتنا بقدح او درین حدیث موجب حیرت اولی الکمال و قدح او در قدح
در اینحدیث شریف است بلکه قدح و نقص خود است که عصبیت و عناد و وقاحت و مباعدت خود از سداد و روش تبرا ز انصاف
نزد اولی الالباب ساخته و عجب است که چسان بمقابله اهل حق قول ابو حاتم رازی را پیش میکنند و فضل امام الائمه خود جناب بخاری میکنند
زیرا که هرگاه قدح او در حدیث غدیر اعتبار بخشیدند لا محاله جرح او در حق بخاری را هم بنقد جان خریدند همین ابو حاتم حضرت بخاری
را مرتبه مجروح و مقدوح دانسته که او را از متروکین قرار داده از روایات او دست بر داشته و در مسئله خلق الفاظ قرآن او را مبتدع و گمراه
مرتاب و مخالف طریقه صواب و تارک مدلول سنت و کتاب پنداشته و باین جسارت اشنع تقریر سعید سبکی در طبقات کبری
گفته ومما ينبغي ان يتفقد عند الجرح حال العقائد واختلافها بالنسبة الى الجارح والمجروح فربما خالف الجارح المجروح
في العقيدة فجرحه لذلك واليه اشار الرافعي بقوله وينبغي ان يكون المزكون براء من الشحناء والعصبية في المذهب
خوفا من ان يحملهم ذلك على جرح عدل او تزكية فاسق وقد وقع هذا لكثير من الائمة جرحوا بناء على معتقدهم

صح
جواب المعنى الاول من اخبار الدالة على امامة علي

صح
جواب الدليل الثاني في الوجوه المستنبطة الدالة على امامة علي

صح
في الطعن الرابع من مطاعن عمر من المقصد الرابع

صح
في الحديث الخامس من الدالة على امامة علي من الباب

صح
ابواب تتعلق بالقرآن

صح
في ترجمة احمد بن صالح المصري من الطبقة الاولى

صح
في المقصد الاول من المجلد الاول
١٢٩

صح
في الجزء الثاني من كتاب اللؤلؤة

وهم المخطئون والمجروح مصيب قد اشار شيخ الاسلام سيد المتأخرين تقي الدين ابن دقيق العيد في كتاب الاقتراح الى
هذا وقال اعراض المسلمين حفرة من حفر النار وقف على شفيرها طائفتان من الناس المحدثون والحكام قلت ومن
امثلته قول بعضهم في البخاري تركه ابو زرعة وابو حاتم من اجل مسئلة اللفظ فيا لله وللمسلمين ايجوز لاحد ان يقول
البخاري متروك وهو حامل لواء الصناعة ومقدم اهل السنة والجماعة فيا لله وللمسلمين اتجعل ممادحه مذام فان الحق في
مسئلة اللفظ معه اذ لا يستريب عاقل من المخلوقين في ان تلفظه من افعاله الحادثة التي هي مخلوقة لله تعالى وانما انكرها
الامام احمد لبشاعة لفظها از ين عبارت ظاهر است كه ابو حاتم رازي بخاري را بجهت آنكه او بخلق الفاظ قرآن كه ملفوظ
مخلوقين باشد قائل شده ترك كرده وبديهي است كه تا وقتيكه ابو حاتم بخاري را درين مسئله مبتدع وضال ومخالف سنت وكتاب
نپنداشته ترك او بآنهمه جلالت وامامت وجهي نداشته پس اجلّ اولياي بخاري وحاميان او را سزا نيست كه بهفوات چنين خليع العذار
درحق جناب وچنين اسارت نموده وحضرت او را متروك قرار داده تمسك نمايند وطريقه تبجيل وتعظيم او پيمايند واگر اين همه
حضرات اهل سنت را مقنع نباشد پس جواب از قدح جاحظ وابن ابي داود سجستاني وابو حاتم رازي جز اين نيست كه تعالوا ندع
ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين چنين حديث صحيح متواتر
مروي بطرق مستفيضه كثيره صحيحه را قدح كردن جز در عرض ايمان خود قدح كردن نيست وكمال حيرت است از حيله سازي وخدع بازي ٢٤
امام رازي كه از راه تعصب انجا در اين حديث متواتر قدح كرده وآن را غير صحيح گفته ودر آيه فسوف ياتي الله بقوم الخ خبر خيبر را از (في التفسير الكبير في الجزء السادس في سورة المائدة في تفسير هذه الآية)
اخبار احاد قرار داده وآن را معارض بحديث ان الله يتجلى للناس عامة ويتجلى لابي بكر خاصة وخبر ما صب الله شيئا في
صدري الا صببته في صدر ابي بكر گفته سبحان الله انصاف همين است كه خبر غدير با اين تواتر واستفاضه كه نبذي از حال آن شنيدي
مقدوح وفاسد وباطل باشد واين هر دو حديث واهي كه وضعش بحدي ظاهر شده كه ائمه اهل سنت مثل ابن الجوزي در كتاب
الموضوعات ومجد الدين در صراط المستقيم بوضع آن تصريح كرده اند بلكه اولين آخرين را از خرافات عوام وپستر وبدتر از موضوعات
كذابين لئام پنداشته معتبر وثابت وبحديث خيبر كه بر صحت آن محدثين اهلسنت نص كرده اند معارض گردد وبنا بر آنچه بجواب حديث
غدير گفته از حديث غدير اقوي باشد واين حق پوشي وسينه زوري را چه علاج است آري اذا لم تستحي فاصنع ما شئت وكاش
كسي از طرف حقير زمين ادب بوسيده بخدمت شريف خدام امام رازي عرضه ميداد كه خدام عاليمقام كه حديث ما صب الله
وان الله يتجلى للناس الخ را معارض بحديث صحيح خيبر كه شاه صاحب آن را بسيار صحيح وقوي الرواية گفته اند ووالد ماجد شان
تصريح بتواترش فرموده مي دانند بلكه آن را اقوي از حديث غدير مي پندارند لله از اعتساف دست كشيده بر سر انصاف رسيده اندكي
خوض وغور در كلام خود فرمايند وموازنه در هر دو حديث نمايند وبعد آن بر شناعت كلام خود متفطن بشوند وهرگاه نوبت بمثل اين

[illegible]

این حکایت رسید پس اگر کسی قصه امیر حمزه و عمرو عیار و دیگر خرافات و اسمار و مفتریات ملاحده کفار را معجزات متواتره سرور مختار معارض
گوید بلکه اقوی از آن پندارد اسکات او بچه وجه توان نمود و از قدح و جرح حدیث غدیر عجیب تر است آنچه رازی در ذکر استدلال بر
افساد آن گفته کاش فقط بر قدح و جرح اجمالی اکتفا میفرمود که ناظرین بر حقیقت الحال منکشف نمیشد و گمان میکردند که شاید بر فساد این حدیث
دلیلی قوی باشد که بآن جهت افساد آن کرده باشند لیکن از نقل وجه آن پرده از روی کار افتاد و زیاده تر دانشمندی قادحین حدیث شریف
ظاهر گردید که با وصف تعصب ناحق کوشی از زمره فضلا و علما بل عقلا هم خارج شدند و از دیگران چندان تعجب نیست که کار ایشان است که
بجای خویش هفوات غریب می زنند و خرافات عجیب سر می دهند لیکن کمال عجب از رازی است که چنین هفوات واهیه در مقابله شیعه
ذکر میکنند و بآن دم مباهات میزنند اما قدح اول پس بغایت لغو و واهی است و ناشی از مزید عناد و گمراهی اولا این حدیث مروی بطریق
اهل سنت پیش شیعه چه قسم حجت خواهد شد می باید که اولا روایت نمودن شیعه این حدیث را ثابت کنند بعد آن باستدلال از آن دست
زنند و ثانیا آنکه همان قدحیکه رازی و اتباع و متبوعینش در حدیث غدیر پیش کرده بودند دنبال این حدیث میکنند زیرا که این روایت را
هم بسیاری از اکابر ناقدین و عظمای محققین روایت نکرده اند بلکه از جامع الاصول چنان سر میزند که سایر ارباب صحاح سته هم بر اخراج
آن اتفاق ندارند بلکه مخصوص بشیخین یعنی بخاری و مسلم است که صرف بایشان منسوب ساخته و اگر دیگر ارباب صحاح روایت آن
میکردند بر حسب دأب خود بایشان هم نسبت میکرد و ثالثا این حدیث که از اخبار احاد است بلکه صحیحین سوای ابی هریره از دیگری مروی
نکردیده با چنین حدیث شریف که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند و خود ابو هریره هم راوی آن باشد چگونه معارض و مقابل
می تواند شد اندک تامل باید کرد و گونه و تعصبت بفن اصول حدیث بلکه پاره از عقل و لو بالاستعاره هست باید آورد و باز باید گفت
که اینچنین حدیث و چنین حدیث چگونه قادح میتواند شد اگر پنجاه صحابه هم مثل راوی این حدیث میبودند معارض حدیث غدیر نمیشد فکیف
اذا لم یتجاوز عدد رواته من الواحد الی الاثنین و رابعا آنکه حضرت ابو هریره اگر چه نزد حضرات سنیه ممدوح و مقبول و از صحابه عدول باشد
لیکن از روایات معتبره و افادات همین حضرات کذب و دروغ و فسق ابی هریره و عدم اعتبار خبرش هم متحقق و تفصیل آن اگر چه
مقتضی تطویل است لیکن مختصری از مناقب ابو هریره آنست که شطرنج و قمار می باخت و دین و امانت خود را ضایع میساخت
و جمیع عیوب و مذمتها که در حق مرتکب شطرنج و قمار در احادیث سرور مختار و ائمه اطهار وارد گردیده بر خود منطبق می نمود و
راه جهال و سفها که لهو و لعب شان ایشانست می پیمود چنانچه از حیوة الحیوان و نهایه ابن الاثیر و مجمع البحار ظاهر و آشکار است
و نیز بعید یافتی ابو هریره بجائی رسیده که حضرت خلیفه ثانی او را از عاملی بحرین معزول نمودند و دوازده هزار درهم بطور مصادره
از او گرفتند و خیانت او بر کافه عالم ظاهر فرمودند و برین هم اکتفا ننموده دوباره بر پشت او ضرب موجع رسانیدند و سب
و شتم او نمودند چنانچه تصدیق این امور از کتاب العقد ابن عبدربه و ازالة الخفاء توان یافت و نیز حضرت عمر ابو هریره را

ص
فی لغة عقرب
۲۹۶ ورق
نسخه ...

ص
فی لغة سدر

ص
فی لغة سدد

ص
فی الجزء الثانی من
کتاب اللؤلؤة ...
عند جامع البیان
الابراهیمی

ص
فی المقصد الاول
من المجلد الاول
...
۱۲۹

بر تحدیث روایت از جناب رسالت مآب صلعم تهدید شدید نموده و فرموده که ترک حدیث از جناب رسالت مآب بکن والا ترا بزمین دوس

که موطن اصلی او بوده میرسانم و ظاهر است که منع روایت حدیث از جناب رسالتمآب صلعم و تهدید شدید بر آن بی آنکه ابوهریره مرتکب

کذب شده باشد وجهی ندارد که نقل احادیث و اتباع از جناب رسالت مآب موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است نه موجب عذاب

الیم و عقاب عظیم و نیز حضرت عائشه تکذیب ابوهریره در حدیث من اصبح جنبا فلا صوم له نموده چنانچه از معجم اوسط طبرانی علی ما

فی الکنز ظاهر است و در روایت حدیث والدار من الثلاثة نیز حضرت عائشه و جناب ابن عمر هم تکذیب او فرموده اند کما ظهر

الاول من کتاب الاصول لشمس الائمة و الثانی من کنز العمال و نیز حضرت عائشه و ابن عباس تکذیب ابوهریره در

حدیث توضؤا مما مسته النار نموده و این روایت او را مستبعد شمرده قبول نفرموده اند کما یظهر من شرح العضدی علی مختصر

ابن الحاجب و دوای این بسیاری از احادیث ابوهریره را جناب عائشه و دیگر صحابه قبول نکرده اند چنانچه از سیر ظاهر است و

با اینهمه ابوهریره نزد حضرت امام اعظم مطعون بوده کما فی روضة العلماء للزندویستی و حضرات حنفیه باقتدای جناب ایشان حدیثی را که

ابوهریره روایت کرده کذب و دروغ می دانند ابوهریره را مفتری آن می پندارند چنانچه از محلی ابن حزم توان دریافت و محمد

بن الحسن که تلمیذ رشید امام اعظم است نیز ابوهریره را کاذب و دروغگو دانسته و حدیث او را قبول نکرده چنانچه این معنی هم از محلی

ظاهر است بالجمله روایت چنین بزرگی که خود حضرت عمر و ابن عباس و جناب ابن عمر و حضرت عائشه و دیگر صحابه و امام اعظم و

محمد بن الحسن و دیگر حنفیه روایات او را قبول نکرده باشند بلکه جمعی از اینها او را کاذب و دروغگو و مفتری پنداشته باز توقع قبول

روایات او از اهل حق داشتن نهایت دانشمندی است و خامساً آنکه مدار این حدیث بر حسب روایت صحیح بخاری و مسلم که عمده

صحاح آنحضرات است بر سفیان ثوری است چنانچه بخاری گفته حدثنا ابونعیم قال حدثنا سفیان عن سعد ح

قال ابوعبدالله و قال یعقوب بن ابراهیم حدثنا ابی عن ابیه قال حدثنی عبدالرحمن بن هرمز الاعرج عن ابی

هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش والانصار و جهینة و مزینة و اسلم و اشجع و غفار

موالی لیس لهم مولی دون الله و رسوله و نیز بخاری گفته حدثنا ابونعیم قال حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم

عن عبدالرحمن بن هرمز عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم قریش والانصار و جهینة و مزینة

و اسلم و غفار و اشجع موالی لیس لهم مولی دون الله و رسوله و مسلم در صحیح خود میفرماید حدثنا محمد بن عبدالله بن

نمیر حدثنا ابی حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن عبدالرحمن بن هرمز الاعرج عن ابی هریرة قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش والانصار و مزینة و جهینة و اسلم و غفار و اشجع موالی لیس لهم مولی

دون الله و رسوله و سفیان ثوری هم مقدوح و مجروح است بوجوه شتی اول آنکه کاذب و دروغگو بود که بجهت وعده

[illegible]

عداوت جناب امام اعظم سنیه یعنی حضرت ابو حنیفه کوفی را بقبایح امور و شنایع شرور نسبت میکرد تا آنکه جناب او را کافر و ملحد و گمراه و برهم زننده شریعت میگفت چنانچه تفصیلش در ما بعد در حدیث ظاهر می آید دوم آنکه با اهلبیت کرام علیهم التحیة و السلام که مودت ایشان بنص کتاب و سنت جناب خیر الانام از فروض عینیه و واجبات یقینیه است و مبغض آنحضرات بلاشبه هالک و خاسر است اخلاصی نداشت بلکه همت نالائق را بر اعتراض و ایراد بر آنحضرات میگماشت و افعال ایشان را مورد طعن و ملام می انگاشت باوصفیکه خود مرتکب طریقه خدع و تلبیس و فریب و تدلیس بوده قصب السبق در ریا و سمعه و تخدیع و تلمیع ربوده چنانچه این معنی از افادات خود حضرات اهل سنت ظاهر و باهر است عبد الوهاب شعرانی که از مشایخ اجازه جناب شاه صاحب است در کتاب لواقح الانوار بترجمه حضرت ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام بعد نقل بعض جوامع الکلم آنحضرت گفته و دخل علیه ای علی الصادق علیه السلام الثوری رضی الله عنه فرأى علیه جبة من خز فقال له انکم من بیت نبوة تلبسون هذا فقال ما ندری ادخل یدک فاذا تحته مسح من شعر خشن ثم قال یا ثوری ارنی ما تحت جبتك فوجد تحتها قمیصا ارق من بیاض البیض فخجل سفیان ثم قال یا ثوری لا تکثر الدخول علینا تضرنا و نضرك ازین عبارت ظاهر است که سفیان ثوری مثل ثور لا یعقل بجهت ظاهر بینی و بی یقینی و کینه وری و تیره بختی بر حضرت امام جعفر صادق بزبان اعتراض گشود و پوشیدن آنحضرت بعض البسه ناعمه را که مبنی بر مصالح کثیره و حکم عدیده بوده منکر و معیوب دانست و آنرا منافی و مناقض صفات ۲۷
اهلبیت نبوت پنداشت و از حقیقت حال خبری بر نداشت و آخر کار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حقیقت امر را ظاهر فرمود که بملاحظه آن تیره باطن در آورد که گو ظاهر لباس آنجناب نازک و ناعم بود لیکن اندرون آن درشت و خشن و غلیظ بوده و قربان بر اعجاز نمائی آنحضرت که باظهار حال آن دجال که بغرض تخدیع عوام جهال و نسوان و اطفال ظاهر را با باطن مخالف کرده که در اندرون قمیص نازک تر از بیاض بیض پوشیده و در ظاهر لباس خشن ببر نموده پرده خجلت و فضیحت آن متعرض بی باک و معادی خاندان مورد لولاک ظاهر ساخت که آخر ما شرمنده و خجل و مثل خر در گل گردید * از برون طعنه زنی بر بایزید * و از درونت شرم می آرد یزید * و از منع فرمودن آن امام برحق آن معادی مطلق را از حضور در خدمت سراپا برکت خویش هم صراحة واضحست که آن تیره باطن لیاقت ادراک شرف حضور مجلس فیض موطن آنجناب نداشت و معهذا قول آنجناب تضرنا و نضرک صریحست در آنکه آن ناصبی بی یقین از معادیان و موذیان ائمه معصومین و ضرر رسانندگان اهلبیت طاهرین بود وهل بعد مثل هذه التصریحات مجال لریب لارباب الله الهادی الی الصواب فی کل باب سیوم آنکه سفیان در روایت احادیث تدلیس از ضعفا میکرد یعنی روایات را از ضعفا نقل میکرد و در اخفای اسامی ایشان بغرض باطل بترویج احادیث خود سعی می نمود بلکه بنا بر افاده بعض اهل رجال علاوه بر تدلیس اخذ روایات از کذابین هم مینمود و میزان

صت
اوائل کتاب
۲۷/۳۴۳ ورق

صت
حرف [illegible]
۱۵۳/۲۰۴ ورق

حديث غدير

ذهبي مذکورست سفیان بن سعید الحجة الثبت المتفق علیه مع انه کان یدلّس عن الضعفاء ولکن کان له نقد و ذوق

لا عبرة بقول من قال کان یدلّس ویکتب عن الکذابین انتهی و تدلیس از ضعفا بغایت شنیع و قبیح است و ائمه سنیه تصریح

کرده اند باینکه این تدلیس افحش انواع تدلیس و بدترین آنست و کسیکه مرتکب آن شود او مقدوحست و عراقی و ابن حجر عسقلانی هم اقرار نموده اند

که این تدلیس موجب قدح و جرحست تفصیلش آنکه نووی در بیان معانی تدلیس در تقریب گفته النوع الثامن عشر فی التدلیس

النوع الثامن عشر — ص ١٦٦

وهو قسمان الاول تدلیس الاسناد بان یروی عمن عاصره ما لم یسمعه منه موهما سماعه قائلا قال فلان او عن فلان

ونحوه و ربما لم یسقط شیخه و اسقط غیره ضعیفا او صغیرا تحسینا للحدیث و سیوطی در تدریب در شرح قوله و ربما لم یسقط

الخ گفته و هذا من زوائد المص علی ابن الصلاح و هو قسم آخر من التدلیس یسمی تدلیس التسویة سماه بذلک ابن القطان

ص

وهو شر اقسامه لان الثقة الاول قد لا یکون معروفا بالتدلیس و یجده الواقف علی المسند کذلک بعد التسویة

قد رواه عن ثقة فیحکم له بالصحة و فیه غرور شدید الی ان قال بعد ذکر ارتکاب بقیة بن الولید و ولید بن مسلم هذا التدلیس

قال الخطیب وکان الاعمش و سفیان الثوری یفعلون مثل هذا قال العلائی و بالجملة فهذا النوع افحش انواع التدلیس

مطلقا و شرها قال العراقی و هو قادح فیمن تعمد فعله و قال شیخ الاسلام لا شک انه جرح وان وصف به الثوری

٢٨ والاعمش فلا اعتذار انهما لا یفعلانه الا فی حق من یکون ثقة عندهما ضعیفا عند غیرهما از این عبارت ظاهرست که

این تدلیس از ضعفا یعنی اسقاط روات ضعفا از حدیث و تسبیت آن بثقات که شر اقسام تدلیس و افحش و اقبح انواع آنست و در او

فریب و خدع شدید است و بنص عراقی و شیخ الاسلام قادح و جارح است سفیان ثوری بتصریح خطیب مرتکب آن میشد

و عذریکه ابن حجر برای ثوری و اعمش ذکر کرده از معاذیر رکیکه است چه اگر ثوری این روات را ثقه میدانست حاجت تدلیس

و اخفای نامهای ایشان چه بود و معهذا لازم می آید که ارتکاب این تدلیس در حق هیچ کس موجب جرح و قدح نشود زیرا که هر کسیکه مرتکب

آن شود محتمل است که ضعیفیکه تدلیس او کرده نزد او ثقه باشد و سادسا بعد فرض صحت و صلاحیت معارضه این حدیث مقدوح

و مجروح با حدیث غدیر وقتی مبطل حدیث غدیر باشد که منافات در میان هر دو ثابت شود و لیس الامر کذلک و چه عجب است

که بهمین وجه با وصف آنکه رازی در هر مقام راه تطویل می پوید در اینجا اشاره هم بوجه دلالت این حدیث بر بطلان حدیث غدیر

نکرده فضلا عن ذکره و ظاهرست که فقره اول اصلا دلیل ابطالش نیست که بودن این قبائل موالی رسول خدا بهر معنی که باشد منافی

مولی بودن جناب امیر نیست ظاهر ا فقره اخیره زعم ابطال حدیث کرده اند که چون حصر مولائیت این قبائل در خدا و رسول

او شده دیگری مولای ایشان نباشد و این هم ظاهر البطلان است زیرا که می پرسیم که مراد از مولائیت خدا و رسول چیست

اگر و لای معنای مرادف یا مستلزم امامت و تولی امور گرفته اند پس تناقض بین الحدیثین ثابت نباشد چه در حدیث غدیر

١

حدیث غدیر خم

غدیر مولی بمعنی اولی بالتصرف یا متصرف فی الامور است و شما حصر مولائیت در خدا و رسول ص بمعنی دیگر میارید و این حصر در
واقع صحیح باشد یا غلط لیکن با حدیث غدیر منافات ندارد و اگر غرض آنست که مولی بمعنی اولی بالتصرف که مرادف امامت است
منحصر است در خدا و رسول ص پس جناب امیر ع مولی بمعنی امام نباشد و برین تقدیر اگرچه ظاهر میشود که در حدیث غدیر لفظ مولی نزد
قادحین متعین است برای معنای که مستلزم یا مرادف امامت است و فیه المطلوب لیکن لازم می آید که جناب امیر کاهی امام و
متصرف فی الامور نباشد ولو بعد عثمان و هو ظاهر البطلان بلکه از آن زیاده تر اینکه لازم می آید که خلفای ثلثه هم امام و متصرف
امور مسلمین نباشند پس اگر از حدیث نفی امامت جناب امیر ع ثابت خواهد شد بطلان خلافت ثلثه هم واضح خواهد گردید فیکون
ضرره علی التسنن اکبر من نفعه و یفتق علیهم من ذلک ما لا یقدرون علی رتقه و بطریق حل میتوان گفت که تسلیم
مولائیت برای خدا و رسول ص ثابت است برای جناب امیر ثابت نیست کو مولای حقیقی آنجناب هم است لیکن خدا و رسول ص
احق بمولائیت اند باین وجه حصر در حدیث آمده باشد و هذا علی سبیل الالزام مثل ما قالوا فی الجمع بین حدیث اثنی عشر
خلیفة و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة کما فی الصواعق و قطع نظر ازینهمه چون صحت بلکه تواتر حدیث غدیر بتصریحات
اکابر سنیه ثابت کردیم حالا ما را احتیاجی بدفع این خرافات باقی نماند بلکه بر خود این حضرات لازم است که بدفع امثال این شبهات
رکیکه بپردازند و اهل حق را از توجه بابطال آن فارغ البال سازند و لنعم ما افاده فی جواب الرازی مولانا و امامنا العلام فی عماد ۲۹ ص
الاسلام حیث قال اما ما ذکره الرازی من استدلال القادحین فی الحدیث بقوله قریش و الانصار الخ ففیه اولا انه روایة
ابی هریرة کما یظهر من جامع الاصول و هو مقدوح عند المخالفین کما عرفت فیما سبق و ثانیا انه بالضرورة معلوم
ان المراد بالمولی فی الروایة لیس الاولی بالتصرف بقرینة الفقرة الاولی و ایضا یجوز ان یکون منسوخا بحدیث الغدیر
لقربه من الوفات و ایضا لا معنی لوجه الاولویة بالتصرف الثابتة لله و رسوله بتلک القبائل خاصة و ایضا لا یصلح الروایة
للمعارضة بحدیث الغدیر المتواتر لما عرفت من کثرة اسناده و لضعف سند هذه الروایة و مزید قوة اسناد حدیث
من کنت مولاه و ایضا قد تقرر بین المخالف و المؤالف ان الحدیث اذا وافق الکتاب یقبل و یؤخذ بمقتضاه و الا
یطرح فحدیث من کنت مولاه لموافقته قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین الآیة یجب اخذه و روایة
لیس لهم مولی الا الله و رسوله اذا قلنا ان لفظ مولی فیها بمعنی الاولی بالتصرف یجب ان تطرح لمخالفتها بحسب الظاهر
قوله تعالی هذا الابطال الحصر المستفاد من الروایة فهکذا المخالفتها لقوله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم کما لا یخفی انتهی اما قدح دوم پس بلا اثر از اول است و چنین کلام لغو و بیهوده سزاوار آنست که احدی از فضلاء
اعلام بآن کلام سخافت نظام ولو بالنقل و الحکایة زبان خود را آلاید فضلا عن الاعتماد علیه و الرکون الیه اکمه جنین ...

صح الحدیث الحادی عشر من الفصل الثالث من الباب الاول

حدیث غدیر خم

جلیل که ملقب بامام باشد و از مجددین دین نبوی محسوب کما فی تذکرة الموضوعات للفرائی بچنین کذب صریح و دروغ بیفروغ

(صفحه — باب نقل امتیه وآیها الی رزنیات التمیت ... — صفحه)

متفوه شود و آنرا در مقابله خصم ذکر سازد و بچنین مطالب واهیه و مبانات و عبارات زند از انجا بتعصبات و حمیات جاهلیت

اینحضرات بی میتوان برد که در ابطال حدیث غدیر که آنرا نص قاطع بر خلافت جناب امیری بینند چه قسم کوشش و سعی لاطائل

در ابطال آن میکنند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون این چنین باطلها که

قادحین و ناصبین بآن متفوه شده اندمی بایست مثل خرق حیض مستور داشتن که فضیحت اعلام ثابت نشود نه آنکه آنرا بی محابا

بمقابله خصم ذکر کردن و از دلائل ابطال مطلوب او شمردن بالجمله رجوع جناب امیر علیه السلام از یمن و بودن آنجناب همراه رکاب

عالی قباب حضرت رسالت مآب باحادیث صحیحه اهل سنت ثابت و متحقق گشته در صحیح بخاری مذکورست حدثنا الحسن بن علی

(صفحه — باب من اهل فی زمن النبی کاهلال النبی من کتاب المناسک — صفحه ۱۳۱)

الخلال الهذلی قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا سلیم بن حیان قال سمعت مروان الاصفر عن انس بن مالك

قال قدم علی علی النبی صلعم من الیمن فقال بما اهللت قال بما اهل به النبی صلعم فقال لولا ان معی الهدی لاحللت

(صفحه — باب عمرة التنعیم من ابواب العمرة — صفحه ۲۳۹)

ونیز در صحیح بخاری مذکورست عن عطاء حدثنی جابر بن عبد الله ان النبی صلعم اهل واصحابه بالحج ولیس مع احد منهم

هدی غیر النبی صلعم وطلحة وکان علی قدم من الیمن ومعه الهدی الخ ونیز در صحیح بخاری مذکورست حدثنا مسدد

(صفحه — باب بعث علی بن ابی طالب وخالد بن الولید الی الیمن قبل حجة الوداع من کتاب المغازی)

قال حدثنا بشر بن المفضل عن حمید الطویل قال حدثنا بکر انه ذکر لابن عمر ان انسا حدثهم ان النبی اهل بعمرة

وحجة فقال اهل النبی صلعم بالحج واهللنا به معه فلما قدمنا مکة قال من لم یکن معه هدی فلیجعلها عمرة وکان مع النبی

هدی فقدم علینا علی بن ابی طالب من الیمن حاجا فقال النبی صلعم بما اهللت فان معنا اهلك قال اهللت بما اهل

(صفحه — باب صفة حجة رسول الله من کتاب المناسك — ورق ۲۹۵)

به النبی صلعم قال فامسك فان معنا هدیا و در صحیح مسلم در روایتی طویل متضمن صفت حجة الوداع مذکورست وقدم علی من الیمن

ببدن للنبی صلعم فوجد فاطمة ممن حل ولبست ثیابا صبیغا واکتحلت فانکر ذلك علیها فقال ان ابی امرنی بهذا

قال وکان علی یقول بالعراق فذهبت الی رسول الله صلعم محرشا علی فاطمة الذی صنعت مستفتیا لرسول الله

فیما ذکرت عنه فاخبرته انی انکرت ذلك علیها فقال صدقت صدقت ماذا قلت حین فرضت الحج قال

قلت اللهم انی اهل بما اهل به رسولك قال فان معی الهدی فلا تحل قال فکان جماعة الهدی الذی قدم به

علی من الیمن والذی اتی به النبی مائة قال فحل الناس کلهم وقصروا الا النبی صلعم ومن کان معه هدی

(صفحه — باب ما جاء ان یهل بالحج ... من ابواب الحج — صفحه ۱۹۲)

فلما کان یوم الترویة توجهوا الی منی فاهلوا بالحج ورکب رسول الله صلعم فصلی بها الظهر والعصر والمغرب الخ و در صحیح

ترمذی مذکورست عن انس بن مالك ان علیا قدم علی رسول الله صلعم من الیمن فقال بما اهللت قال اهللت بما اهل

(صفحه — باب حجة رسول الله من ابواب المناسك — صفحه ۲۲۷)

رسول الله قال لولا ان معی هدیا لاحللت و در سنن ابن ماجه در ضمن روایتی طویل مسطورست وقدم علی النبی علی

علي بيدن النبيّ فوجد فاطمة ممن حلّ ولبست ثيابا صبيغا الى آخر ما مرّ من صحيح مسلم واين روايت در صحيح نسائی

هم مذکور است ودر صحیح ابوداود هم در ضمن روایت طویل مرقوم است وقدم علي من اليمن ببدن النبيّ فوجد

فاطمة ممن حلّ ولبست ثيابا صبيغا الخ الحاصل روايات صحاح ستة متفق است بر تخصيص وتصريح اينمعنی که جناب

امیر علیه السلام از یمن رجوع نموده ودر حجة الوداع شریک گردید پس الحال سخافت شبه واهیه قادحین وکذب وبهتان

ایشان بر کافۀ عالم ظاهر گردید واز اینجا است که مقلدین این قادحین با وصف رسوخ قدم در تعصب ومیل باطنی بجانب

خرافات ایشان مجال تصدیق این هذیان نیافته ناچار برد آن پرداخته اند وضعف عقل وسخافت رای ائمه خود واضح

ساخته ابن حجر که از متعصبین اهل سنت است در صواعق محرقه در بیان اینحدیث میفرماید ولا التفات لمن قدح

في صحته ولا لمن رده بان عليا كان باليمن لثبوت رجوعه منها وادراكه الحج مع النبيّ انتهی وعلي قاري در مرقاة

در شرح اینحدیث گفته وابعد من رده بان عليا كان باليمن لثبوت رجوعه منها وادراكه الحج مع النبيّ ولعل سبب

قول هذا القائل انه وهم انه قال هذا القول عند وصوله من المدينة الى غدير خم انتهی وافاد ايده الله في العالمين

في ازالة الاسلام اما قوله ولم يكن علي مع النبيّ في ذلك الوقت فيدل على كمال الجهل بما في صحاح اخباره فان صاحب

جامع الاصول اخرج عن صحيح مسلم وصحيح ابي داود السجستاني والنسائي في الفصل الثاني في ذكر حجة الوداع

من الباب الرابع عشر في حج رسول الله خبرا طويلا وفيه قدم علي من اليمن ببدن النبي فوجد فاطمة ممن حل ولبست

ثيابا صبيغا واكتحلت فانكر ذلك عليها فقالت ابي امرني بهذا قال وكان علي رضي الله عنه يقول بالعراق فذهبت

الى رسول الله محرشا على فاطمة للذي صنعت مستفتيا لرسول الله فيما ذكرت عنه فاخبرته اني انكرت

ذلك عليها فقالت ابي امرني بهذا فقال صدقت ماذا قلت حين فرضت الحج قال قلت اللهم اني اهل بما اهل

به رسولك قال فان معي الهدي فلا تحل قال فكان جماعة الهدي الذي قدم به علي من اليمن والذي اتى به النبي

مائة ثم ساق الكلام الى ان قال ثم انصرف الى المنحر فنحر ثلث وستين بدنة بيده ثم اعطى عليا فنحر ما غبر واشركه

في هديه انتهى ما اردنا نقله من جامع الاصول وايضا في ذلك الكتاب روايات أخر في ذلك المعنى من شاء فليرجع اليه

انتهی از اینجا تعصب حضرات اهل سنت باید دریافت که بهوس ابطال حدیث غدیر چها اکاذیب وشنایع را التزام کرده اند با وصفیکه

صحاح ستۀ خویش را از امهات کتب حدیث دانند ودر عقاید واعمال اعتماد واعتبار بران دارند ودر هر باب رجوع بآن می آرند

خصوصا صحیح بخاري ومسلم را که اصح الکتب بر هر دو اطلاق کنند در اینجا حدیث صحیح بخاري وصحیح مسلم وصحیح ابوداود وصحیح

نسائي وصحيح ترمذي وصحيح ابن ماجه بصراحت تکذیب کنند وزیاده تر حیرت هم میکشد از غفول وذهول رازي که با وصفیکه

باب صفة حجة النبي من كتاب المناسك صحيح مسلم

شبهه چهاردهم از باب اول

فصل ثاني باب مناقب علي بن ابي طالب

۲۳۱

لا يخفى ان ادعاء هذا الامر ممن يدعم فان مقال القادحين كما نقل الرازي صريح في انهم نفوا كونه مع النبي بعد علمهم بانه كان في صحبته

حدیث غدیر خم

نمود در حدیث غدیر بعدم اخراج بخاری و مسلم آنرا قدح نموده بانرجوع جناب امیر ع از یمن و حضور در حجة الوداع که در صحیحین
مذکور هست و دیگر ارباب صحاح بر اخراج آن اتفاق دارند بر ملا تکذیب کرده و قطعاً مخالف آنرا ادعا نموده و بالفرض اگر رجوع جناب امیر
درین روایات مروی نمیگشت لیکن چون حضور آنجناب در غدیر خم باحادیث متکثره غدیر ثابت بود و مدعی دعوی لم یکن علی مع النبی فی
ذلک الوقت دلیلی قابل قبول برین دعوی کاذبه اقامت نکرده لهذا قدح او قابلیت التفات نداشت و محتجب نماند که اگر
فرض کنیم که جناب امیر ع از یمن رجوع نفرموده و در وقت ارشاد نمودن جناب رسالتمآب حدیث غدیر را حاضر نبوده پس این
معنی قدح نمیکند در اصل حدیث غدیر آری منافی آن طرق خواهد بود که در آن حضور جناب امیر ع و برداشتن جناب رسالت
آنجناب او همراه خود ایستاده کردن منقول است و این معنی چندان ضرری ندارد و اصل حدیث غدیر که بطرق متعدده
منقول است و در بسیاری از آن انمضمون غیر وارد آنها بحال خود سالم از طعن و قدح خواهد بود و بعدم قدح اینمعنی در
اصل حدیث غدیر بعض معتمدین اهل سنت هم تصریح کرده اند چنانچه در شرح مواقف بعد عبارتیکه در ما بعد منقول خواهد
شد مسطور هست ولان علیا لم یکن یوم الغدیر مع النبی فانه کان بالیمن و رد بان غیبته لا ینافی صحة الحدیث
الا ان یروی هکذا اخذ بید علی و استحضره الخ پس از انجا مزید سخافت عقل قادحین و جارحین نقد و حین
۳۲ مجروحین که متمسک باین خرافت گردیده اند واضح تر گردید که در همچو حدیث متواتر قطعی باری قدح کردن میخواهند که کذب
و بهتان محض است و بر تقدیر تسلیم آنهم قدح در اصل حدیث نمیکند مخفی نماند که جمعی از متاخرین مقلدین که از علم کلام و مقابله خصام
بیگانه افتاده اند چون در کتب کلامیه بمقام امامت رسیده مبتلا شده اند بگفتگو درین مبحث جلیل بتقلید رازی که او را
امام المتکلمین میدانند و کلمات سبقوا الشرا علی نفیس می انگارند یکی در پی دیگری گسسته مهار رفته همچنین کلمات
هرزه گفته اند و بقدح و جرح در تواتر و صحت حدیث غدیر برخاسته و همت بی همت خود را باطفای چنین نور روشن
گماشته اند مواقف و شرح طوالع و شرح مقاصد و شرح تجرید را مطالعه باید فرمود و از بی مبالاتی و عدم تحقیق اینحضرات
حیرتها باید نمود تفتازانی در شرح مقاصد بعد ذکر استدلال اهل حق بحدیث غدیر گفته والجواب منع تواتر الخبر فان ذلک
من مکابرات الشیعة کیف وقد قدح فی صحته کثیر من ائمة الحدیث ولم ینقله المحققون منهم کالبخاری
و مسلم والواقدی و توشجی که مقلد و متقلد است همین الفاظ تفتازانی بر زبان می آرد و تخم فضیحت خود میکارد حیث
یقول واجیب بانه غیر متواتر بل هو خبر واحد فی مقابلة الاجماع کیف وقد قدح فی صحته کثیر من اهل الحدیث
ولم ینقله المحققون منهم کالبخاری و مسلم والواقدی الخ و شمس الدین محمود بن عبد الرحمن اصفهانی در مطالع الانظار
شرح طوالع الانوار بیضاوی میگوید واما قوله من کنت مولاه فعلی مولاه فهو من باب الاحاد وقد طعن فیه

صرف
الفصل الخامس من
المقصد الثالث من الموقف
السادس

صرف
المبحث الخامس من
الفصل الرابع فی الامامة
من المقصد السادس

صرف
المقصد الخامس
فی الامامة

صرف
آخر کتاب فی
مبحث الامامة

حدیث غدیر خم

صـ القصد الخامس من المرصد الثالث من المقصد السادس ٢٧٥ ورق ٢٤

فيه ابن ابي داود وابو حاتم الرازي وغيرهما من ائمة الحديث ولئن سلم صحيح الخ در مواقف وشرح آن مسطورست
الجواب منع صحة الحديث ودعوى الضرورة في العلم بصحته لكونه متواترا مكابرة كيف لم ينقله اكثر اصحاب
الحديث كالبخاري ومسلم واضرابهما وقد طعن بعضهم فيه كابن ابي داود السجستاني وابي حاتم الرازي وغيرهما
من ائمة الحديث الخ ازامثال اين مقامات حقيقت تجرو تمهر امثال تفتازاني وقوشجي واصفهاني وايجي توان دريافت كه
با وصف آنهمه شهرت كمالات وحيازت قصبات سبق در مضمار تحقيقات بمحض تقليد رازي باين خرافات ومهملات وهفوات
كه اداني طلبه علوم تفوه بآن موجب صد گونه ننگ وعار وباعث افتضاح وافتقار مي دانند خود را مي آلايند وآنرا
جواب الزامات اهل حق تصور مي نمايند فاعوذ بالله من تسلط الغباوة والايغال في تيه الشقاوة ومحسن كشميري
صاحب مواهب عليه حاشيه شرح عقائد عضدي در قدح وجرح حديث غدير از اوائل واواخر خود همه را در مضمار وقاحت

في كتاب نجاة المؤمنين في فصل في اجوبة استدلالات الخصم على ان عليا كان اماما الخ

وعدم استحيا وخبط وخلط وكذب وبهت گوي سابقت ربوده روح پرفتوح مسيلمه كذاب امثال او را شاد فرموده در نجاة المؤمنين
بجواب حديث غدير گفته واما عن الحديث فبوجوه اما اولا فبان المهرة كابي داود وابي حاتم الرازي قد ضعفوا
هذا الحديث (يعني الجواب) وما اخرجه الا احمد بن حنبل في مسنده وهو مشتمل على الصحيح والضعيف وليس من الصحاح
٣٣ كما صرح به مهرة فن الحديث فهو خبر واحد ضعيف فلا يصح الحجية في الاصول سيما في اصل الدين ولم يخرج غيره
من الثقات الا الجزء الاخير من قوله اللهم وال من والاه اقول جواب ازادعاي قدح ابي حاتم وامثال او در حديث غدير
انفا شنيدي ودانستي كه بآن متمسك گرديده اند بغير از عقل سنجيدي حيرت آنست كه ائمه اينحضرات كه تصحيح وتحسين
اينحديث كرده اند چسان از مهرة خارج گرديدند بارالها مگر اينكه مهارت منحصر در قادحين وجارحين ومنكرين فضائل امير المؤمنين
باشد بالجمله ذكر قدح ائمه خود در حديث غدير ويادكردن انحرافشان بمقابله اهل حق چندان عجب نيست كه هرگاه ايجي
ورازي وتفتازاني وقوشجي وامثالهم با وصف آنهمه جلالت وامامت وذكاوفهم از ذكر اين هفوات دست نكشيده وا ز
افتضاح خود وائمه خود نترسيدند بيچاره كشميري كه آب در ديده ندارد وكذب وبهت وبي باكي در جبلت او تخميرنموده
چگونه دست از آن كشد وشناعت آن وا رسد ليكن آنچه از جهت انهماك در عداوت جناب امير وانكار فضائل وصي
حضرت بشير ونذير عجاب ديده كه اينحديث را جز احمد بن حنبل كسي ديگر روايت نكرده عجب كذب ودروغ وبهت و
بهتان است كه در بيان نميگنجد بالجمله اسلاف اين بزرگ همين قدر مي چاويدند كه اينحديث را واقدي وبخاري ومسلم و
ابن اسحاق روايت نكرده اند وبعض اهل حديث قدح در آن كرده اند چون نوبت باو رسيد قدر ازافترا وبهتان بيشتر ناچار قدمي
فراتر از ايشان نهاده وانكار مطلق از نقل چنين حديث شريف فرموده آنرا صرف در روايت احمد بن حنبل منحصر ساخته اند

حدیث غدیر خم

بدانکه می باید که کسی که بگوید که وجوب صلوٰة و صوم و زکوة را بهر قرن حدیث مثل هنود و یهود و نصاری تضعیف کرده اند و روایت

نکرده مانند اکثر احمد بن حنبل در مسند خویش و مسند او مشتمل است بر صحیح و ضعیف و نیست آن از صحاح چنانچه تصریح کرده اند

بآن مهره فن حدیث بالجمله کان فرا رام که احدی از مسلمین و متدینین که نام تدین و اسلام را او را باللسان بر خود بسته باشد بر مثل این کذب

صریح و دروغ فضیح که شناعت آن بر عوام هم ظاهر است فضلاً عن الخواص جسارت کند و ارتکاب چنین اکاذیب کار عقلاء نیست

چه جا فضلا و اگر چه بعد ثبوت تواتر حدیث باعتراف ائمه سنیه و روایت کردن بسیاری از صحابه آن را و صحت اکثر طرق آن حاجت

بدفع هذیان کشمیری نیست لیکن برای مزید تفضیح و تذلیل این در یده دهن اسمای جمله از محدثین که اخراج این حدیث شریف

کرده اند هم درینجا یاد کنم پس بدانکه رویان و مخرجان این حدیث شریف بسیاری از ائمه ثقات و عدول اثبات و محدثین متبحرین

ومنتقدین معتمدین و اماثل اکابر و افاضل احبار حضرات اهل سنت اند اسامی بعض ایشان درینجا یاد کرده میشود ابن ابی

عاصم والنسائی فی الخصائص السنن والطبرانی فی المعجم الکبیر والوسیط والصغیر وابن راهویه والمحاملی فی الامالی

وابن عقدة فی کتاب الموالات والطحاوی فی شرح مشکل الاثار وسعید بن منصور وابن ماجه فی سننها

والترمذی فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه وعثمان بن ابی شیبة فی سننه وابوبکر بن ابی شیبة فی مصنفه وابن حبان فی صحیحه

والضیاء المقدسی فی المختارة وابونعیم فی فضائل الصحابة والحافظ ابوبشر المشهور بسمویه والخطیب فی تاریخ ۳۴

بغداد وابن جریر الطبری فی تهذیب الاثار والبزار فی المسند والخلعی فی الخلعیات وعبدالله بن احمد فی زوائد المسند

وابویعلی الموصلی فی مسنده وابوالفتوح العجلی فی کتاب الموجز فی فضائل الخلفاء وابن مردویه وابن السمان فی کتاب

الموافقة والمخلص الذهبی وعبدالرزاق والبغوی فی معجمه والدارقطنی والحکیم الترمذی فی نوادر الاصول والثعلبی فی تفسیره والنطنزی

فی الخصائص ومسعود السجستانی فی کتاب مستقل والذهبی فی کتاب مفرد واخطب خطباء خوارزم فی مناقبه

والواحدی والبیهقی والکواشی والدیلمی فی الفردوس وابوموسی المدینی فی فضائل الصحابة برجال اعتبارات کتب

اهل سنت که از آن روایت کردن ائمه قوم این حدیث را در کتب خود ظاهر شود باید شنید ملا علی قاری در ذکر حدیث غدیر گفته رواه

احمد والترمذی فی الجامع رواه احمد وابن ماجه عن البراء واحمد عن بریدة والترمذی والنسائی والضیاء عن زید

بن ارقم ففی اسناد المصنف الحدیث عن زید بن ارقم الی احمد والترمذی مسامحة لا تخفی فی روایة لاحمد والنسائی والحاکم

عن بریدة بلفظ من کنت ولیه فعلی ولیه وروی المحاملی فی امالیه عن ابن عباس ولفظه علی بن ابیطالب مولی من

کنت مولاه و ذکر طبری در ریاض النضرة عن ریاح بن الحرث قال جاء رهط الی علی بالرحبة فقالوا السلام علیک

یا مولانا قال کیف اکون مولاکم وانتم عرب قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر خم من کنت مولاه

صح فصل ثانی باب مناقب علی بن ابیطالب ... جلد ثانی ... ورق

ذکر الخصائص ... الفصل السادس ... ریاض النضرة ...

حديث غدير خم

مولاه فعلي مولاه قال رباح فلما مضوا تبعتهم فسالت من هؤلاء قالوا نفر من الانصار منهم ابو ايوب اخرجه احمد
وعنه قال بينما علي جالس اذ جاء رجل فدخل عليه اثر السفر فقال السلام عليك يا مولاي قال من هذا فقال
ابو ايوب الانصاري قال علي افرجوا له ففرجوا فقال ابو ايوب سمعت رسول الله يقول من كنت مولاه فعلي
مولاه اخرجه البغوي في معجمه وعن البراء بن عازب قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي
فينا الصلوة جامعة وكسح لرسول الله تحت شجرة فصلى الظهر واخذ بيد علي وقال الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا بلى فاخذ بيد علي وقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
قال فلقيه عمر بعد ذلك فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة وعن
زيد بن ارقم مثله اخرجهما احمد في مسنده واخرج الاول ابن السمان واخرج احمد في كتاب المناقب معناه عن عمر وزاد
بعد قوله وعاد من عاداه وانصر من نصره واحب من احبه قال شعبة او قال ابغض من ابغضه اخرج ابن السمان عن
منه من كنت مولاه فعلي مولاه واخرجه المخلص الذهبي عن حبشي بن جنادة وقال بعد وانصر من نصره واعن
من اعانه ولم يذكر ما بعده وعن ابي الطفيل قال قال علي انشد الله كل امرء سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول يوم غدير خم لما قام فقام ناس فشهدوا انهم سمعوه يقول الستم تعلمون اني اولى الناس بالمؤمنين من ٣٩
انفسهم قالوا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فان هذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فخرجت وفي
نفسي شيء من ذلك فلقيت زيد بن ارقم فذكرت له ذلك فقال قد سمعناه من رسول الله يقول له ذلك قال
ابو نعيم قلت لفطر يعني الذي روى عنه الحديث كم بين القول وبين موته قال مائة يوم اخرجه ابو حاتم وقال
يريد موت علي بن ابي طالب واخرجه احمد عن سعيد بن وهب بلفظه قال نشد علي فقام خمسة او ستة من اصحاب
رسول الله فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كنت مولاه فعلي مولاه وعن زيد بن ارقم قال استشهد
علي الناس فقال انشد الله رجلا سمع النبي يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فقام ستة عشر رجلا فشهدوا وعن زياد بن ابي زياد قال سمعت علي بن ابي طالب نشد الناس فقال انشد الله
رجلا مسلما سمع رسول الله يقول يوم غدير خم ما قال فقام اثنا عشر رجلا بدريا فشهدوا وعن بريدة قال
غزوت مع علي اليمن فرايت منه جفوة فلما قدمت على النبي ذكرت عليا فتنقصته فرايت وجه رسول الله
يتغير وقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي
مولاه اخرجه احمد وعن عمر انه قال علي مولى من كان رسول الله مولاه وورد في العقدين مذكور عن

حديث غدير خم

بن اسيد الغفاري رض قال لما صدر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع نهى اصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات ان ينزلوا
تحتهن ثم بعث اليهن فقم ما تحتهن من الشوك وعمد اليهن فصلى تحتهن ثم قام فقال يا ايها الناس اني قد نبأني اللطيف الخبير
انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله واني لاظن اني يوشك ان ادعى فاجيب واني مسؤول وانكم مسؤولون
فما انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله خيرا فقال اليس تشهدون ان لا اله
الا الله وان محمدا عبده ورسوله وجنته حق وناره حق وان الموت حق وان البعث حق بعد الموت وان الساعة اتية
لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاي
وانا ولي المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ثم قال يا ايها الناس اني فرطكم وانكم واردون علي الحوض حوض اعرض مما بين بصرى الى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان
من فضة واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز وجل
سبب طرفه بيد الله وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني
اللطيف الخبير انهما لن ينقضا حتى يردا علي الحوض اخرجه الطبراني في الكبير والضياء في المختارة من طريق سلمة
بن كهيل عن ابي الطفيل وهما من رجال الصحيح وفيه ايضا وعن ابي الطفيل ان عليا رض قام فحمد الله واثنى عليه ٣٦
ثم قال انشد الله من شهد غدير خم الا قام ولا يقوم رجل يقول نبئت او بلغني الا رجل سمعت اذناه ووعاه قلبه
فقام سبعة عشر رجلا منهم خزيمة بن ثابت [8] وسهل بن سعد [9] وعدي بن حاتم [10] وعقبة بن عامر [11] وابو ايوب الانصاري [12]
[13] وابو سعيد الخدري وابو شريح الخزاعي [14] وابو قدامة الانصاري [15] وابو ليلى [16] وابو الهيثم بن التيهان ورجال من
قريش فقال علي رضي الله عنه وعنهم هاتوا ما سمعتم فقالوا نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع
حتى اذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر بشجرات فشذبن والقي عليهن ثوب ثم نادى بالصلوة فخرجنا فصلينا
ثم قام فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ما انتم قائلون قالوا قد بلغت قال اللهم اشهد ثلاث مرات قال
اني اوشك ان ادعى فاجيب واني مسؤول وانتم مسؤولون ثم قال الا ان دماءكم واموالكم حرام كحرمة يومكم
هذا وحرمة شهركم هذا اوصيكم بالنساء اوصيكم بالجار اوصيكم بالمماليك اوصيكم بالعدل والاحسان ثم قال
ايها الناس اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض نبأني
بذلك العليم الخبير وذكر الحديث في قوله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه فقال علي صدقتم وانا على ذلك من
الشاهدين اخرجه ابن عقدة من طريق محمد بن كثير عن فطر وابي الجارود كليهما عن ابي الطفيل وفيه ايضا

حديث غدير خم

ايضا عن حمزة الاسلمي رض قال لما انصرف رسول الله صلعم من حجة الوداع امر بشجرات فقمن بوادي خم وهجر فخطب الناس فقال اما بعد ايها الناس فاني مقبوض وشك ان ادعى فاجيب فما انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت ونصحت وادّيت قال اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما اخرجه ابن عقدة في الموالاة وعن عامر بن ابي ليلى بن ضمرة وحذيفة بن اسيد رضي الله عنهما قالا لما صدر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ولم يحج غيرها اقبل حتى اذا كان بالجحفة نهى عن شجرات بالبطحاء متقاربات لا تنزلوا تحتهن حتى اذا نزل القوم واخذوا منازلهم سواهن ارسل اليهن فقمّ ما تحتهن وشذب عن رؤس القوم حتى اذا نودي للصلوة غدا اليهن فصلى تحتهن ثم انصرف الى الناس وذلك يوم غدير خم وخم من الجحفة وله بها مسجد معروف فقال ايها الناس انه قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله واني لاظن ان ادعى فاجيب اني مسئول وانتم مسئولون هل بلغت فما انتم قائلون قالوا نقول قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله خيرا قال الستم تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق وان ناره حق والبعث حق بعد الموت قالوا بلى نشهد قال اللهم اشهد ثم قال ايها الناس الا تسمعون الا فان الله مولاي وانا اولى بكم من انفسكم الا ومن كنت مولاه فهذا علي مولاه واخذ بيد علي فرفعها حتى عرفه القوم اجمعون ثم قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال ايها الناس اني فرطكم وانتم واردون علي الحوض عرض ما بين بصرى وصنعاء فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة الا واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما قالوا وما الثقلان يا رسول الله قال الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرف بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي فاني قد نبأني اللطيف الخبير ان لا يتفرقا حتى يلقياني وسالت الله ربي لهم ذلك فاعطاني فلا تسبقوهم فتهلكوا ولا تعلموهم فهم اعلم منكم اخرجه ابن عقدة في الموالاة من طريق عبد الله بن سنان عن ابي الطفيل عنهما به ومن طريق ابن عقدة اورده ابو موسى المديني في فضائل الصحابة وقال انه غريب جدا والحافظ ابو الفتوح العجلي في كتابه الموجز في فضائل الخلفا وفيه ايضا عن اسلمي رض قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي رض بغدير خم فرفعها حتى راينا بياض ابطه فقال من كنت مولاه فعلي مولاه الحديث وفي كنز العمال انه كوسيت الا ان الله وليي وانا ولي كل مؤمن من كنت مولاه فعلي مولاه ابو نعيم في فضائل الصحابة عن زيد بن ارقم والبراء بن عازب معا اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه طب عن حبشي بن جناده وايضا فيه ٣٧

حديث غدير خم

يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من كنت مولاه فعلي مولاه حم طب وسمويه ك ص عن ابن عباس عن بريدة
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه طب ش عن ابن عمر ش عن ابي هريرة واثني عشر
من الصحابة حم طب ص عن ابي ايوب وجمع من الصحابة ابن ابي شيبة في المصنف على وطلحة حم طب ص عن علي وزيد بن ارقم وثلاثين
رجلا من الصحابة ابو نعيم في فضائل الصحابة عن سعد الخطيب عن انس من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه طب عن عمرو بن مرة وزيد بن ارقم معا وايضا فيه عن ابي
الطفيل عامر بن واثلة قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع فنزل غدير خم امر بدوحات فقممن
ثم قام فقال كاني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء
الى الارض وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله مولاي
وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت
لزيد انت سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما كان في الدوحات احد الا قد راه بعينيه وسمعه
باذنيه ابن جرير ايضا عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري مثل ذلك ابن جرير ايضا عن ميمون ابي عبد الله قال كنت
عند زيد بن ارقم فجاء رجل فسال عن علي فقال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر بين مكة والمدينة فنزلنا مكانا يقال له ٣٨
غدير خم فاذن الصلوة جامعة فاجتمع الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس الست اولى بكل مؤمن من
نفسه قلنا بلى يا رسول الله نحن نشهد انك اولى بكل مؤمن من نفسه قال فاني من كنت مولاه فهذا مولاه فاخذ
بيد علي ولا اعلمه الا قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ابن جرير ايضا عن عطية العوفي عن زيد بن ارقم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ بعضدي علي يوم غدير خم بارض الجحفة ثم قال ايها الناس الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كنت مولاه فعلي مولاه وايضا فيه مسند البراء بن عازب كنا مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي الصلوة جامعة وكسح لرسول الله تحت شجرة فصلى الظهر فقال
الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن قالوا بلى فاخذ بيد علي فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه فلقيه عمر بعد ذلك فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة ش
عن بريدة بن الحصيب قال غزوت مع علي الى اليمن فرايت منه جفوة فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكرت عليا فتنقصته
فجعل وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت
مولاه فعلي مولاه ش وابن جرير وابن نعيم وفيه ايضا عن جرير البجلي قال شهدنا الموسم في حجة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي

صح
مسند زيد بن ارقم من مناقب علي من باب فضائل الصحابة من كتاب الفضائل من قسم الافعال من كنز العمال

صح
نشان سابق ٢٩ ورق ٥٥

صح
نشان سابق ورق ٥٥

حديث غدير خم

هي حجة الوداع فبلغنا مكانا يقال له غدير خم فنادى الصلوة جامعة فاجتمعنا المهاجرون والانصار فقام رسول الله
وسطنا وقال يا ايها الناس بم تشهدون قالوا نشهد ان لا اله الا الله قال ثم مه قالوا وان محمدا عبده ورسوله قال فمن
وليكم قالوا الله ورسوله مولانا ثم ضرب بيده الى عضد علي فاقامه فنزع عضده فاخذ بذراعيه قال من يكن الله ورسوله
مولاه فان هذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اللهم من احبه من الناس فكن له حبيبا ومن ابغضه فكن له
مبغضا اللهم اني لا اجد احدا استودعه في الارض بعد العبدين الصالحين فاقض فيه بالحسنى طب وفيه ايضا
عن عمير بن سعد ان عليا جمع الناس في الرحبة وانا شاهد فقال انشد الله رجلا سمع رسول الله ص يقول من كنت مولاه
فعلي مولاه فقام ثمانية عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا النبي ص يقول ذلك طس وايضا فيه عن زيد بن ارقم قال انشد
علي الناس من سمع رسول الله ص يقول يوم غدير خم الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال فمن كنت
مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بذلك طس وفيه ايضا عن
ابي اسحاق عن عمرو ذي مر وسعيد بن وهب وزيد بن يثيع قالوا سمعنا عليا يقول نشدت الله رجلا سمع رسول الله
يقول يوم غدير خم ما قال لما قام فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا ان رسول الله ص قال الست اولى بالمؤمنين
٣٩ من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله ص فاخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه وعاد من عاداه واحب من احبه
وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله البزاز وابن جرير والخلعي في الخلعيات قال الهيثمي رجال
اسناده ثقات قال ابن حجر ولكنهم شيعة وايضا فيه عن علي ان النبي ص اخذ بيده يوم غدير خم فقال اللهم
من كنت مولاه فعلي مولاه قال فزاد الناس بعد اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ابن راهويه وابن جرير
وفيه ايضا عن زاذان ابي عمر قال سمعت عليا في الرحبة وهو ينشد الناس من شهد يوم غدير خم وهو يقول ما قال
فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله ص يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه حم
وابن ابي عاصم في السنة ايضا عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال شهدت عليا في الرحبة ينشد الناس انشد الله
من سمع رسول الله ص يقول يوم غدير خم الست اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجي امهاتهم فقلنا بلى فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه عم ع ابن جرير خط ص ومرزا محمد معتمد خان
بدخشاني در مفتاح النجا في مناقب آل العبا گفته اخرج الحكيم في نوادر الاصول والطبراني بسند صحيح في الكبير
عن ابي الطفيل عن حذيفة بن اسيد ص ان رسول الله ص خطب بغدير خم تحت شجرة فقال يا ايها الناس
اني قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله واني قد يوشك ان ادعى فاجيب

نشان سابق ٢٣٠ ورق / ٤٥٥

نشان سابق ٢٣١ ورق / ٤٥٥

نشان سابق ٢٣٢ ورق / ٤٥٨

الفصل الخامس عشر من الباب الثالث ١٥٣ ورق

حديث غدير خم

واني مسئول وانكم مسئولون فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله
خيرا فقال النبي تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق وناره حق وان الموت حق
وان البعث حق بعد الموت وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد بذلك
قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاي وانا مولى المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت
مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال يا ايها الناس اني فرطكم وانكم واردون
على الحوض حوض اعرض مما بين بصرى الى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضة واني سائلكم حين تردون
علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه بيد الله
وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني العليم الخبير انهما لن
ينقضيا حتى يردا علي الحوض واخرج احمد عن البراء بن عازب وزيد بن ارقم رض ان رسول الله صلعم لما نزل بغدير خم
اخذ بيد علي فقال الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن
من نفسه قالوا بلى فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر
٣٠ بعد ذلك فقال له هنيئا يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة واخرج هو عن
علي وابي ايوب الانصاري وعمرو بن مرة وابو يعلى عن ابي هريرة وابن ابي شيبة عنه وعن اثني عشر من الصحابة
والبزار عن ابن عباس وعمارة وبريدة والطبراني عن ابن عمر ومالك بن حويرث وابي ايوب وجرير وسعد
بن ابي وقاص وابي سعيد الخدري وانس والحاكم عن علي وطلحة وابو نعيم في فضائل الصحابة عن سعد وابن الخطاب
عن انس ان رسول الله صلعم قال بغدير خم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وفي
رواية اخرى للطبراني عن عمرو بن مرة وزيد بن ارقم وحبشي بن جنادة رض مرفوعا بلفظ من كنت مولاه فعلي
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه واخرج ابن مردويه عن ابن عباس
مرفوعا اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وابغض من
ابغضه وفي رواية اخرى لابي نعيم في فضائل الصحابة عن زيد بن ارقم والبراء بن عازب معا مرفوعا الا ان الله
وليي وانا ولي كل مؤمن من كنت مولاه فعلي مولاه ولاحمد في رواية اخرى ولابن حبان والحاكم والحافظ
ابي بشر اسمعيل بن عبد الله العبدي الاصبهاني المشهور بسمويه عن ابن عباس عن بريدة رضي الله عنه
بلفظ يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم من كنت مولاه فعلي مولاه وللطبراني في رواية اخرى

حديث غدير خم

اخرجه احمد عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم بلفظ من كنت اولى به من نفسه فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه وعند الترمذي والحاكم عن زيد بن ارقم رضه من كنت مولاه فعلي مولاه اقول هذا حديث صحيح مشهور
نص الحافظ ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي التركماني الفارقي ثم الدمشقي على كثير من طرقه بالصحة وهو
كثير الطرق جدا وقد استوعبها الحافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد الكوفي المعروف بابن عقدة في كتاب مفرد
واخرج احمد عن ابي الطفيل قال جمع علي رضي الله عنه الناس في الرحبة ثم قال انشد بالله كل امرء مسلم سمع رسول الله
يقول يوم غدير خم ما قال لما قام فقام اليه ثلاثون من الناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من كنت مولاه
فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ونسائي در كتاب خصائص حديث غدير را بطرق متعدده و باسانيد مختلفه
روايت كرده چنانچه گفته انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم
قال لما رجع رسول الله صلعم من حجة الوداع ونزل بغدير خم امر بدوحات فقممن ثم قال كاني دعيت فاجبت
اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا
حتى يردا على الحوض ثم قال ان الله مولاي وانا ولي كل مومن ثم اخذ بيد علي ع فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد اسمعته من رسول الله صلعم قال ما كان في الدوحات احد الا راه بعينه وسمعه
باذنه ونيز در آن كتاب است اخبرني زكريا بن يحيى قال ثنا نصر بن علي قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن
عن ابيه ان سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه ونيز در خصائص است انبانا قتيبة بن سعيد قال
ثنا ابن ابي عدي عن عوف عن ميمون ابي عبد الله قال قال زيد بن ارقم قام رسول الله صلعم فحمد الله واثنى عليه ثم قال الستم تعلمون
اني اولى بكل مومن ومومنة من نفسه قالوا بلى نشهد لانت اولى بكل مومن من نفسه قال صلعم فاني من كنت مولاه
فهذا مولاه واخذ بيد علي ع ونيز در خصائص است انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري واحمد بن عثمان بن حكيم
قال ثنا عبيد بن موسى قال انبانا هاني بن ايوب عن طلحة الايامي قال ثنا عميرة بن سعد انه سمع عليا وهو ينشد في الرحبة
من سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فقام بضعة عشر فشهدوا ونيز در خصائص است انبانا محمد بن المثنى
قال ثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام خمسة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله
قال من كنت مولاه فعلي مولاه ونيز در خصائص است انبانا ابو داود قال حدثنا عمران قال حدثنا شريك قال حدثنا
ابو اسحاق عن زيد بن يثيع قال سمعت علي بن ابي طالب يقول على منبر الكوفة اني منشد الله رجلا ولا اشهد
الا اصحاب محمد صلعم هل سمع من رسول الله صلعم يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه

ذكر قول النبي من كنت وليه فهذا وليه

۱۴

نشان سابق

نشان سابق

نشان سابق

نشان سابق

نشان سابق

حديث غدير خم

ويعاد من عاداه فقام ستة من جانب المنبر وستة من الجانب الآخر فشهدوا انهم سمعوا رسول الله ص يقول ذلك قال شريك فقلت لابي اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رض يحدث بهذا عن رسول الله ص قال نعم نيز در خصائص است انبانا الحسين بن حريث قال حدثنا الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي في الرحبة انشد الله من سمع رسول الله ص يوم غدير خم يقول ان الله وليي وانا ولي المؤمنين ومن كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره قال سعيد فقام الى جنبي ستة وقال زيد بن يثيع من عندي ستة نيز در خصائص است انبانا علي بن محمد قال ثنا خلف قال ثنا اسرائيل قال ثنا ابو اسحاق عن عمرو بن مرة قال شهدت عليا في الرحبة ينشد اصحاب محمد ص ايكم سمع رسول الله ص يوم غدير خم فقام الناس فشهدوا ان رسول الله ص قال من كنت مولاه فان عليا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره نيز در خصائص است انبانا احمد بن عثمان قال ثنا ابن عيينة هو محمد بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد قال اخذ رسول الله بيد علي عليه السلام فخطب فحمد الله واثنى عليه ثم قال الستم تعلمون اني اولى بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال من كنت مولاه فهذا وليه ان الله يوالي من والاه ويعادي من عاداه نيز در خصائص است انبانا زكريا بن يحيى ثنا يعقوب بن جعفر بن كثير عن مهاجر بن مسمار قال اخبرتني عائشة بنت سعد عن سعد قال كنا مع رسول الله ص بطريق مكة وهو متوجه اليها فلما بلغ غدير خم وقف الناس ثم رد من مضى ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال يا ايها الناس من وليكم قالوا الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي ع فقال من كان الله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ودر صحيح ترمذي مسطور است حدثنا محمد بن بشار نا محمد بن جعفر نا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت ابا الطفيل يحدث عن ابي سريحة او زيد بن ارقم شك شعبة عن النبي قال من كنت مولاه فعلي مولاه هذا حديث حسن غريب وروى شعبة هذا الحديث عن ميمون ابي عبد الله عن زيد بن ارقم عن النبي ص نحوه وابو سريحة هو حذيفة بن اسيد صاحب النبي ص ودر سنن ابن ماجه مذكور است حدثنا علي بن محمد ثنا ابو الحسين اخبرني حماد بن سلمة عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي بن ثابت عن البراء بن عازب رض قال اقبلنا مع رسول الله ص في حجته التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلوة جامعة فاخذ بيد علي فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الست اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه ونيز در سنن مذكور است حدثنا علي بن محمد ثنا ابو معاوية ثنا موسى بن مسلم عن ابن سابط وهو عبد الرحمن عن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه قال قدم معوية في بعض حجاته فدخل عليه سعد

عبد الرحمن بن سابط ويقال ابن عبد الله
بن سابط وهو الصحيح ويقال ابن عبد الله
بن عبد الرحمن الجمحي المكي ثقة ...

ص ... ذكر دعاء النبي لمن احبه ودعائه على من ابغضه صفحه ...

نشان سابق صفحه ...

ص ... ذكر قول النبي علي ولي كل مؤمن من بعدي صفحه ...

۴۲

نشان سابق صفحه ...

ص ... مناقب علي من ابواب المناقب صفحه ...

ص ... فضل علي بن ابي طالب في اوائل الكتاب صفحه ...

نشان سابق

حديث غدير خم

سعد فذكروا عليا فنال منه فغضب سعد قال تقول هذا الرجل سمعت رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه
فعلي مولاه وسمعته يقول انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وسمعته يقول لاعطين الراية
اليوم رجلا يحب الله ورسوله وحاكم در مستدرك على ما في الحجج الباهره ميكويد حدثنا ابو الحسين محمد بن احمد بن تميم الحنظلي
ببغداد ثنا ابو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشي ثنا يحيى بن حماد حدثني ابو بكر محمد بن احمد بن بابويه وابو بكر
احمد بن جعفر البزاز قالا ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثني ابي ثنا يحيى بن حماد وثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقيه
ببخارا ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادي ثنا خلف بن سالم المخزومي ثنا يحيى بن حماد ثنا ابو عوانة عن سليمان
الاعمش قال ثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلعم من حجة الوداع ونزل
بغدير خم امر بدوحات فقممن قال كاني دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله
تعالى وعترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله عز وجل مولاي
وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه الخ وذكر الحديث بطوله
هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله شاهده حديث سلمة بن كهيل عن ابي الطفيل ايضا
٤٣ صحيح على شرطهما ونيز در مستدرك است حدثنا ابو بكر بن اسحاق ودعلج بن احمد السجزي قالا انبانا محمد بن ايوب
ثنا الازرق بن علي ثنا حسان بن ابراهيم الكرماني ثنا محمد بن سلمة بن كهيل عن ابيه عن ابي الطفيل عامر بن واثلة
انه سمع زيد بن ارقم يقول نزل رسول الله صلعم بين مكة والمدينة عند سمرات خمس دوحات عظام فكنس الناس
ما تحت السمرات ثم راح رسول الله صلعم عشية فصلى ثم قام خطيبا فحمد الله واثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما
شاء الله ان يقول ثم قال ايها الناس اني تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله واهل بيتي
عترتي ثم قال اتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله من كنت مولاه
فعلي مولاه وابن كثير شامي در تاريخ خود گفته قال الامام احمد ثنا الفضل بن دكين ثنا ابن ابي عيينة عن الحكم عن
سعيد بن جبير عن ابن عباس عن بريدة قال غزوت مع علي اليمن فرايت منه جفوة فلما قدمت على رسول الله صلعم
ذكرت عليا فتنقصته فرايت وجه رسول الله صلعم يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت
بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه وكذا رواه النسائي عن ابي داود الحراني عن ابي نعيم الفضل
بن دكين عن عبد الملك بن ابي غنية باسناده نحوه وهذا اسناد جيد قوي رجاله كلهم ثقات وقد روى النسائي
في سننه عن محمد بن المثنى عن يحيى بن حماد عن ابي معوية عن الاعمش عن حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل

عبد الملك بن محمد بن عبد الله ... الرقاشي ... [illegible]

[illegible]

صورت ... [illegible] ... علا ... خطيب ... المدينة ... الوداع ... غدير خم ... علي من كان ... [illegible]

[illegible]

عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم امر بدوحات فقممن
ثم قال كأني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني
فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال الله مولاي وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه
فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما كان
في الدوحات احد الا وراه بعينيه وسمعه باذنيه تفرد به النسائي من هذا الوجه قال شيخنا ابو عبد الله الذهبي
وهذا حديث صحيح وقال ابن ماجه ثنا علي بن محمد انا ابو الحسين انا حماد بن سلمه عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي
بن ثابت عن البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في حجة الوداع التي حج فنزل في الطريق
فامر الصلوة جامعة فاخذ بيد علي فقال الست اولی بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلی قال الست باولی بكل مؤمن
من نفسه قالوا بلی قال فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وكذلك رواه عبد الرزاق
عن معمر عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي عن البراء وقال الحافظ ابو يعلى الموصلي والحسن بن سفيان
ثنا هدبة ثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد وابي هرون عن عدي بن ثابت عن البراء قال كنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم في حجة الوداع فلما اتينا على غدير خم كسح لرسول الله صلی الله علیه وسلم تحت شجرتين ونودي ۴۴
في الناس الصلاة جامعة ودعا رسول الله صلی الله علیه وسلم عليا واخذ بيده فاقامه عن يمينه فقال
الست اولی بكل امرئ من نفسه قالوا بلی قال فان هذا مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فلقيه عمر بن الخطاب فقال هنيئا لك اصبحت وامسيت مولی كل مؤمن ومؤمنة پس بحمد الله از ملاحظه
این عبارات ظاهر شد که راویان این حدیث شریف بسیاری از ائمه عظام و اعلام فخام اهل سنت اند و روایت آن منحصر در احمد
بن حنبل نیست و در صحاح این قوم هم مثل صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه و مستدرک حاکم و مختاره ضیاء مقدسی و صحیح ابن
حبان مذکور است پس حال ادعای کذب و دروغ این کشمیری بی بصیرت تامل باید کرد و بحقیقت تدین و تورع و علم و
مهارت علمای قوم باید رسید که هرگاه دانسته از او را انکار چنین امور بدیهیه که مثل آفتاب روشن است باکی نیست از ایشان
انکار و ابطال امور خفیه و دعاوی ازین هم مستبعد و مستغرب نیست و شیخ عبد الحق هم با وصف انصاف بسلامت طبع
و ذهن و مهارت و حذاقتی که داشته در جواب حدیث غدیر چون ابطال حق خواسته و تشویش غریب گرفتار شده یعنی هم
بخرافات قادحین مثل رازی و من شابهه متمسک گردیده و هم بصحت حدیث حتما قائل شده چنانچه گفته و این حدیث
صحیح است بی شک روایت کرده اند آن را جماعتی مانند ترمذی و نسائی و احمد و طرق وی کثیر است روایت کرده اند

[illegible]

حدیث غدیر خم

اند از شانزده صحابی و در روایتی مر احمد را آمده که شنیده است آنرا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سی صحابی و گواهی دادند مر علی را در وقتیکه نزاع و خلاف کرده شد باوی در ایام خلافت وی و بسیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و التفات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من والاه موضوع است زیراکه وارد شده است از طرق متعدده که تصحیح کرده است اکثر آنرا ذهبی کذا قال الشیخ ابن حجر فی الصواعق المحرقه ولیکن ما میگوییم شیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر اعتبار تواتر دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان استدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست با وجود خلاف در آن اگرچه آن خلاف مردود است بلکه طعن کننده در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشان اند که رجوع است با ایشان درین امر ابی داود سجستانی و ابی حاتم رازی و جز ایشان و روایت نکرده اند آنرا از اهل حفظ و اتقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کرده اند مثل بخاری و مسلم و واقدی و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگرچه مخل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر و مثل این از عجب عجائب است انتهی و حاصل این کلام تهافت نظام تسلیم صحت این حدیث و نفی ریب و شک در آن و نفی و ابطال تواتر آنست و بر متدبر منصف مخفی نیست که آنچه در نفی تواترش سروده ضحکه بیش نیست زیراکه تواتر این حدیث بکثرت رواة این حدیث که از کلام خودش ظاهر است ثابت و متحقق چه او تصریح کرده بانکه شانزده صحابی آنرا روایت کرده اند و اکثر طرق آن صحاح و حسانست و نزد سنیه کمتر ازین عدد تواتر حاصل میشود یعنی نزد ایشان بهشت کس هم تواتر را محقق میدانند پس بروایت شانزده کس چگونه تواتر متحقق نخواهد شد و این بر حسب گفته اوست والا دانستیکه زیاده از صد صحابه روایت آن کرده اند و ائمه محققین سنیه تصریح بتواترش نموده پس منشاء قدح در تواتر آن و جزم ببطلان آن جز اختلال حواس امری دیگر متخیل نمیشود و آنچه در توجیه قدح تواترش و تائید بطلانش در اقصائی لمعان است چه هرگاه خلاف در حدیث غدیر باعتراف او مردود است باز تمسک باین خلاف مردود در قدح حدیث غدیر معنائی ندارد چه امری که مردود باشد لیاقت اعتنا ندارد و الا مردود نیست و عجب آنست که با وصفیکه خود بمردود بودن این خلاف تصریح کرده باز بجهت ضرب رگ تعصب بنا و مدحیت قادحین معتقد و حین پرداخته بمهابت قول ایشان ابهام کرده بالجمله این کلام تجدی واهی است که بطلانش از خود کلامش ظاهر و تشویش و اضطراب او اول دلیل بر آنست که اولا بقدح قادحین تمسک می نماید و آنرا قادح در تواترش می پندارد و باز بمردود بودن آن نص صریح میفرماید و باز بمدحیت و ثنای قادحین و حکم بعدالت و جلالت و امامت ایشان و بر جوع الیهم بودن شان در امر حدیث ابهام و اشعار بمهابت قدح ایشان و اعتماد و اعتبار آن میکند و اگر امثال این خلافهای واهی و قدحهای باطل که پیروان و مقلدان قادحین هم از قبول آن سر می تابند قدح در متواترات کنند لازم آید که قدح بیهود نصاری و انکار ایشان نیز در تواتر معجزات جناب خاتم النبیین قادح باشد چه این هر دو قدح در بطلان و فساد و مردودیت برابر است

۴۵

حدیث غدیر خم

و فرق بر آوردن در قادحین که اینجا ائمه عدول اند و در آنجا ملحدین جهول لا یغنی و لا یسمن من جوع که اولا هر دو قادحین در روایة الحق
از قسم واحد اند و ثانیا تسلیم کردیم فرق را مگر چون کلام قادحین حدیث غدیر فی نفسه باطل و مردود است مثل قدح یهود و نصارا
در معجزات آنحضرت باشد و فرق در هر دو کرده مفید نشود و با این همه مناط تواتر بر تحقق شروط آنست هرگاه آن شروط یافته
شد حکم بآن باید کرد و عدم قدح قادحی را ارباب اصول در شروط تواتر ذکر نکرده اند بلکه هرگاه در امری شروط تواتر یافته شود منکرین
آن اگر چه از ائمه محققین و فضلای متبحرین باشند خود مقدوح خواهند بود و قدح شان ضرری بتواتر آن نخواهد رسانید
مثلا اگر بعض ابی حاتم و ابن ابی داود و امثال شان وجوب صوم و صلوة را انکار میکردند این معنی موجب قدح در تواتر وجوب
صوم و صلوة نمیشد بلکه خود ایشان قدح می نمودند و علاوه برین همه حضرات اهل سنت معوذتین را بلا شبهه و ریب متواتر
دانند بلکه منکر آن را کافر گویند حالانکه بنابر احادیث صحیحه معتمده ایشان کما فی فتح الباری والاتقان و غیرهما ابن مسعود منکر معوذتین
بوده و میگفت که آن از قرآن نیست پس مقام تدبر است که انکار ابن مسعود و قدح او در معوذتین نافی تواتر آن نباشد و قدح
ابو حاتم ابطال تواتر حدیث غدیر چه سان کند حالانکه ابو حاتم و ابن ابی داود و اضراب او بجا کیا ابن مسعود هم نمیرسند بلکه غبار
سم اسب ابن مسعود بهتر بود از مثل ابن ابی داود و ابو حاتم و غیره کما لا یخفی علی من طالع الکتب المصنفة فی فضائل
الصحابة الاعیان و نظر بالامعان فی الاحادیث الواردة فی فضائلهم من سید الانس والجان و نیز بنابرین لازم می آید
که العیاذ بالله معجزه انشقاق قمر که از اعظم معجزات و افضل کرامات آنحضرت است نیز متواتر نباشد زیرا که اگر چه این معجزه بنصوص
ائمه سنیه متواتر است و بخاری و مسلم هم آن را بطرق متعدده روایت کرده اند لیکن بعض مخذولین در آن قدح کرده اند کما لا یخفی
علی من راجع الشفاء للقاضی عیاض بلکه از ملاحظه نهایة العقول رازی واضحست که حلیمی هم که از اکابر ائمه سنیه است منکر انشقاق
قمر بوده پس اگر قدح امثال این قادحین نافی تواتر باشد تکذیب جمیع ائمه سنیه که مصرح بتواتر این معجزه اند لازم آید و اما قدحی
که عبد الحق پیش کرده اعنی عدم روایت بخاری و مسلم و واقدی و امثال او این حدیث شریف را پس آن باعتراف خودش قدح
در صحت حدیث نمیکند قدح در تواتر چگونه خواهد کرد و بالجمله دعوی عدم تواتر در مثل این حدیث بچنین هفوات از عجب عجایب است
و ابن حجر مکی هم در جواب این حدیث داد تعصب داده و در قدح آن طرفه رقص الجملی بعمل آورده که قابل تماشای اولوا الابصار
و باعث حیرت اصحاب افکار است چنانچه در صواعق گفته ان فرق الشیعة اتفقوا علی اعتبار التواتر فیما یستدل به
علی الامامة وقد علم نفیه لما مر من الخلاف فی صحة هذا الحدیث بل الطاعنون فی صحته جماعة من ائمة الحدیث
وعدوله المرجوع الیهم فیه کابی داود السجستانی وابی حاتم الرازی وغیرهم فهذا الحدیث مع کونه احادا
مختلف فی صحته فکیف ساغ لهم ان یخالفوا ما اتفقوا علیه من اشتراط التواتر فی احادیث الامامة ویحتجون

عـه قال السیوطی فی الاتقان قال النووی فی شرح المهذب اجمع المسلمون علی ان المعوذتین والفاتحة من القرآن وان من جحد منها شیئا کفر

عـه ... من عبد الله بن احمد فی زیادات المسند والطبرانی وابن مردویه من طریق الاعمش عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن یزید النخعی قال کان عبد الله بن مسعود یحک المعوذتین من مصاحفه ویقول انهما لیستا من کتاب الله ... قال الاعمش وحدثنا عاصم عن زر عن ابی بن کعب فذکر نحو حدیث قتیبة ... [illegible]

عـه قال الرازی فی نهایة العقول ... [illegible]

صـ فی تفسیر سورة ... من کتاب التفسیر

صـ فی النوع الثانی والعشرین

۴۶

صـ فی الباب الرابع من القسم الاول

صـ المسلك الثامن ... فی الامامة

صـ فی جواب الشبهة العاشرة من الباب الاول

۱

حديث غدير خم

يحتجون بذلك ما هذا الا تناقض قبيح وتحكم لم يعتضد بشيء من اسباب الترجيح انتهى ناظر را بايد كه درين كلام سخافت
نظام تأمل فرمايد و دريابد كه چه قسم سوء حفظ را با تعصب و عدم تأمل را با قلت انصاف جمع نموده معجون طريف پيدا ساخته كه از
راه تعصب كه اشتمال كابش بر آن بتصريح عبد الحق ثابت است كما في الايضاح للرشيد درين هفوه باطله در مقابله شيعه قدح
اين حديث شريف را مذكور ساخته و طاعنين آن حديث را مدح و ثنا ياد كرده تقويت قول شان بزعم باطل خود كرده حالانكه قبل
از دو سه سطر خود بعد ذكر استدلال شيعه باين حديث گفته وجوابها هذه الشبهة التي هي اقوى شبههم تحتاج الى مقدمة
وهي بيان الحديث ومخرجيه بيانه انه حديث صحيح لا مرية فيه وقد اخرجه جماعة كالترمذي والنسائي واحمد وطرقه
كثيرة جدا ومن ثم رواه ستة عشر صحابيا وفي رواية لاحمد انه سمعه من النبي ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعلي
لما نوزع ايام خلافته كما مر وسيأتي وكثير من اسانيدها صحاح وحسان باقي ماند ادعاي عدم تواتر اين پس آن هم از عجائب
افادات بلكه غرائب هفوات است خصوصا دعوي عدم تواتر آن نزد شيعه كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا
بالجمله نميدانم كه هرگاه حديثي كه بتصريح اعلام اهل سنت از يكصد و بيست صحابي مروي باشد و قريب بيست و هشت مجلد در تعدد طرق آن
تصنيف شود و هرگز محدثي و مورخي نباشد كه ذكر اين خبر نكرده باشد الا من كان متعصبا شديد العناد باز كدام عاقل متفوه باين
هفوه باطل خواهد شد و لله الحمد كه شيعه متفرد در دعوي تواتر نيستند بلكه اكابر حفاظ اهل سنت هم تصريح بتواتر آن ميسازند سابقا دانستي كه ۴۷
محمد بن الجزري الشافعي و سيوطي و جمال الدين محدث و ثناء الله پاني پتي تصريح بتواتر اين حديث مي نمايند و ذهبي هم تنصيص بر تواتر
آن نموده كما سيجيء و از همه لطيف تر آنست كه همين ابن حجر در مبحث فضائل ابي بكر بجهت ادعاي روايت هشت كس از صحابه امامت
ابي بكر را در صلوة دعوي تواتر آن نموده حالانكه نزد مخالف هرگز روايت اين همه صحابه ثابت نيست و اين حديث را كه بتصريح اكابر و زياده
از يكصد صحابه روايت كرده اند لا اقل انكه باعتراف خود ابن حجر شانزده يا سي صحابي روايت نموده اند غير متواتر ميگويد هل هذا الا
تناقض قبيح وتحكم لم يعتضد بشيء من اسباب الترجيح و ملا علي قاري هم در شرح اين حديث دست و پا گم كرده كلمات منها
بر زبان رانده و داد تعصب و ناحق كوشي داده چنانچه در مرقاة جائيكه اين حديث بروايت براء بن عازب و زيد بن ارقم مذكور است
ميفرمايد ثم هذا الحديث مع كونه احادا اختلف في صحته فكيف ساغ للشيعة ان يخالفوا ما اتفقوا عليه من اشتراط
التواتر في احاديث الامامة ما هذا الا تناقض صريح وتعارض قبيح سبحان الله درين جا دعوي احاد بودن اين حديث
بالجزم والقطع ميفرمايد و نقل اختلاف در صحت آن كردن كبري افزايد حالانكه خود قبل ازين بدو سه ورق در شرح اين حديث
كه فقط بروايت زيد بن ارقم مسطور است بعد ذكر تعدد مخرجين آن گفته والحاصل ان هذا حديث صحيح لا مرية فيه
بل بعض الحفاظ عده متواترا اذ في رواية لاحمد انه سمعه من النبي ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعلي لما نوزع

ایام خلافت ریخ جیش که بروایت سی صحابی ۱ و تر اوش مروی باشد و بعض حفاظ اهل سنت آنرا متواتر گفته باشند بازآنرا احاد گفتن یعنی چه کاش اکتفا بر قدح در تواتر این حدیث میفرمود این چه بلا ز که نقاب حیا از رخ برگرفته نقل اختلاف در صحت آن مینماید حالانکه خود گفته هذا حدیث صحیح لامریة فیه و بعد عبارت سابقه گفته رواه احمد في مسنده واقل مرتبته انیکون حسنا فلا التفات لمن قدح في ثبوت هذا الحدیث انتهی بارخدایا این چه تعامی است که در یک کتاب بل در یک مبحث گاهی یحدیث را بلا شک و شبه صحیح میگوید و قول تواتر آن از حفاظ خود نقل مینماید باز و دیگر بار ایراد دلیل مستفیز و قادح آنرا قابل التفات نمیدانند و باز خود منع تواتر آن بالجزم والقطع میسازد و بر محتجین بآن زبان طعن و تشنیع دراز میکند بل کلام و گفتگو در صحت آن و میل بطرف قدحش مینماید ما هذا الا تناقض صریح و تعارض قبیح واگر بالفرض این حدیث نزد اهل سنت متواتر نبود باز هم استدلال شیعه صحیح بود بدو وجه اول آنکه نزد خود شان متواتر است و قرینه تعاضد آن بروایات مخالفین مفید یقین و ثانیا گو نزد خود شان متواتر نبود ولیکن چون نزد اهل سنت احتجاج باحاد صحیح است الزاما احتجاج بآن صحیح میگشت و ابن تیمیه در منهاج السنة میگوید اما قوله من کنت مولاه فعلي مولاه فلیس في الصحاح لکن هو مما رواه العلماء و تنازع الناس في صحته فنقل عن البخاري و ابراهیم الحربي و طائفة من اهل العلم بالحدیث انهم طعنوا فیه وضعفوه ونقل عن احمد بن حنبل انه حسنه کما حسنه الترمذي وقد صنف ابو العباس بن عقدة مصنفا في جمع طرقه انتهی و برای تکذیب بن مالک بلی هنکام ابن تیمیه که در آن نفی این حدیث از صحاح کرده قول سناء اللّه پانی پتی کافیست که در آن تصریح نموده که جمهور این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند و نیز مطالعه حاکم مستدرک و مختاره ضیاء مقدسي و صحیح ابن حبان و صحیح ترمذي و صحیح ابن ماجه که این همه کتب از صحاح اهل سنت است و در آن این حدیث شریف مروی کردیده برای تکذیب او دلیل وافی و شافی است و ابن روزبهان با آنهمه عصبیت نیز تکذیب این امام خود کرده است که اعتراف نموده باینکه حدیث غدیر در صحاح ثابت شده و فائده بس جلیل ازین عبارت ابن تیمیه حاصل شد که اهل حق از بخاری بجهت عدم اخراج این حدیث که اضعاف مضاعفه شرط تواتر در آن موجود است حیرتها داشتند این کل دیگر شگفت که جناب او برین قدر اکتفا نفرموده بر جرح و قدح و طعن این چنین حدیث شریف هم اقدام نموده بالجمله بعد استماع چنین تعصبات بچه طور بر اقوال اینحضرات مسلمانی اعتماد میتوان کرد و در ما بعد می بینی که ابن تیمیه بعد این عبارت از ابن حزم نقل کرده که او تصریح نموده باینکه حدیث غدیر هرگز از طریق ثقات منقول نشده ناعوذ باللّه من الکذب البهتان والتفوه بمثل هذا الهذر والهذیان احدی از سفها فضلا عن العقلاء چنین کلام را درباره همچو حدیث متواتر که بسیاری از طرق آن بنص ائمه قوم صحیح

نشان سابق ۲۴۵ ورق ۳۲۵ جلد ثانی

فی جواب الحدیث الثانی من المنهج الثالث ۱۸۱ ورق ۳۶۲

۴۸

صحیح است عما میتوان گفت که هرگز از طریق ثقات منقول نیست چرا که نزد ابن حزم ناصبی که [illegible] ثقات اهل [illegible]
ثقات چیست غالبا مراد او از ثقات نواصب کاذبین و خوارج مفترین بوده باشند و عجب که ابن تیمیه هم [illegible] کلام [illegible]
نقل میکند و تصدیق و تعمیه [illegible] می پردازد و ذکر الکفر ملة واحدة و ابو سالم عبد الله بن محمد العیاشی المغربی در کتاب [illegible]
کنز الروایة که حسب افاده صاحب حسب و نسب خود و نبای بستان المحدثین بر آخذ و انتحال انتهال کتاب سکینه [illegible]
الفواتح [illegible] در قلوب [illegible] و اقوال اخفا فرموده از تذکرة الحفاظ ذهبی آورده قال الخطیب البغدادی [illegible]
ثقة و کان یمیل الی التشیع فجمع احادیث و زعم انها صحاح علی شرط البخاری و مسلم منها حدیث الطیر و من کنت
مولاه فعلی مولاه فانکرها علیه اصحاب الحدیث و لم یلتفتوا الی قوله انتهی این تعصب را ملاحظه باید فرمود که بیچاره
حاکم را بقصور آنکه بعض فضائل جناب امیر که حضرات شیخین بجهت انهماک در حب شیخین اخراج آن نکرده بودند در مستدرک ذکر کرده
مائل بتشیع میفرمایند و چون حدیث غدیر را صحیح میگوید اصحاب حدیث بر او انکار کنند معلوم نیست که درباره احادیث بخاری
و مسلم کدام وحی آسمانی فرود آمده که انها واجب القبول و مسلم بها میدانند و حدیث غدیر را با این تواتر و استفاضه صحیح ندانند
و بیچاره حاکم بجهت ادخالش در مستدرک انکار میسازند بالجمله ازین بیان ظاهر کردید که جمعی از علمای این حضرات جسارت بر رد
۴۹ و قدح حدیث غدیر نموده اند و شناعت رد چنین احادیث صحیحه و دلالت آن بر تعصب و جحود و ناصبیت و قصد اطفای انوار
فضائل علویه بر ادنی عاقلی پوشیده نیست لیکن چون ارتکاب این تعصب شنیع از حضرات اهل سنت در مقامات بیجا و مواضع
بیشمار واقع شده و لهذا با نکار شناعت آنهم می پردازند و میگویند این رد و قدح بنا بر نقد و تحقیق است نه بجهت تعصب حالانکه
بدیهی است که اگر کسی فضائل صحیحه جناب رسالتمآب و معجزات آنجناب را انکار کند و مشارکت یهود و نصاری در تعنت و عناد و
هفوات و خرافات شان از نقل کرده بکلمات شان احتجاج و استدلال کند اهل اسلام در حق او چه خواهند گفت آیا او را ملحد و کافر و منکر
اسلام خواهند گفت یا ناقد محقق و فاضل مدقق پس چون رازی در مقام حدیث غدیر فضیلت واضحه صحیحه جناب امیر را انکار کرده و
مشارکت نواصب در ابطال حدیث غدیر اختیار نموده و قول جاحظ ناصبی را که در کتاب مطاعن و نقائص اعدای جناب امیر گفته
حجت کردانیده و افتخار او مباهات در رد بر روی الجاحظ پیش نموده و آنرا معتبر و معتمد دانسته چگونه ناصبی متعصب نباشد بالجمله عاقل منصف
ریبی ندارد که رازی و دیگر ائمه قوم که اقتفای آثار نواصب درین مقام نموده و در پرده تسنن داد ناصبیت و معادات خیر الوصیین
داده اند کوچک ابدال نواصب و اخراب و اتباع ایشان هستند که مقالات مزخرفه ایشان را بدل و جان قبول کرده باتباع خرافات
ایشان رفته اند و معهذا اگر حضرات اهل سنت در بعض احادیث فضائل مختصه جناب امیر قدحی و جرحی میکردند احتمال تحقیق و
تنقید را در آن میگنجانیدند این را چه توان کرد که انحضرات را آنچنان تعصب دامن گیر شده که با وصف آنکه ائمه ایشان نص

وقد صحح ابن تيمية في موضع آخر انه بتصديق ابن حزم فيه هذا التهذيب حيث قال في جواب الحديث الخامس من الاحاديث الذي الزمني على ما مر عليه وقد تقدم كلامه ابن حزم انه ما سوى ذلك من الاحاديث موضوعة يعلم ذلك من له ادنى علم بالاخبار ونقلها وقد شهد وثق في ذلك فان من له ادنى معرفة بتصحيح الحديث وتضعيفه يعلم ان هذا الحديث وامثاله ضعيف بل مكذب موضوع انتهى ورق ۱۱۸۸ / ۱۱۳

حديث غدير خم

الفصل الثاني من الباب التاسع ورق ۱۱۶

جواب الحديث الثاني من المنهج الثالث ورق منهاج جلد ثاني ۳۱۴

كرده اند كه در حق هيچكس از اصحاب باسانيد جياد آنقدر فضائل مروي نشده كه در حق جناب امير آمده كما في الصواعق وغيره باز در مقام مناظره احاديث بسيار در فضائل ائمه ثلاثه تا آنكه احاديثي كه ائمه ايشان موضوع گفته اند تصحيح كنند بلكه بمذهب بكريه كه از نصوص جليه بر خلافت ثلثه اند وعيد من كذب علي متعمدا را كه آن گروه بجناب رسالت منسوب نمايند وفضائل مختصه جناب امير را از سر انكار نمايند و يك فضيلتي هم كه مختص بجناب امير باشد از فوج سالم نگذارند اگر چه صدق اين دعوي بر متتبع اسفار ايشان واضح است ليكن درينجا بر نقل كلام ابن تيمية اكتفا مي كنم كه او بچند كلمه موجزه جميع فضائل مختصه جناب امير را باطل ساخته در جواب منهاج الكرامه متصل بعبارتيكه انفا گذشته ميگويد قال ابو محمد بن حزم والذي صح في فضائل علي فهو قوله رسول الله انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وقوله لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله وهذه صفة واجبة لكل مسلم ومؤمن وفاضل وعهده صلى الله عليه وسلم ان عليا لا يحبه الا مؤمن ولا يبغضه الا منافق وقد صح مثل هذا في الانصار رضي الله عنهم انه لا يبغضهم من يؤمن بالله واليوم الاخر واما من كنت مولاه فعلي مولاه فلا يصح من طريق الثقات اصلا واما سائر الاحاديث التي تتعلق بها الروافض فموضوعة يعرف ذلك من له ادنى علم بالاخبار ونقلها فان قيل فلم لم يذكر ابن حزم ما في الصحيحين من قوله انت مني وانا منك وحديث المباهلة والكساء قيل مقصود ابن حزم الذي في الصحيح من الحديث الذي لا يذكر فيه الا علي واما تلك ففيها ذكر غيره انتهى كلامه ۵۰

وقباحت كلام ابن تيمية كه تروحضرات سنيه بشيخ الاسلام وعمدة علماي اعلام ومقتداي انام ومرجع خواص وعوام است واضح گردد كه جز اين احاديث ثلثه اصلا حديثي ديگر در فضائل جناب امير صحيح نشده وحال اين احاديث ثلثه هم از كتب همين حضرات باين حيثيت كه از آن اصلا دلالت بر فضيلتي معتد بها نشد اما حديث المنزلة پس گويند كه مراد از آن اينست كه جناب امير در بنا استخلاف خاص كه بقول ابن تيمية ضعيف و اوهن استخلافات نبويه بود وافضل وبهتر از آن استخلاف ديگران مثل ابن ام مكتوم ومحمد بن مسلمه حاصل شده جناب امير را بمنزله حضرت هارون از موسى نسبت بجناب رسالتمآب بوده ودر ديگر فضائل وكمالات پس بمقتضاي هفوات ايشان لازم مي آيد كه اين حديث دلالت بر افضليت بل مساوات جناب امير با ابن ام مكتوم ومحمد بن مسلمه كه افضل ازين استخلاف نصيب شان شده بود هم نشده باشد وحال حديث خيبر را خود ابن حزم بيان كرده كه اين صفت براي هر مسلم كه عوام جاهلان وهر فاسق وفاجر هم تحت مفهوم آن داخل اند ثابت ومتحقق است ودر حديث ثالث خود تصريح كرده كه مثل آن در شان انصار كه بسماع شنائع افعال جمعي از ايشان مؤمنين متحير نيز وارد شده و بنا برين مي بايد كه معناي اين حديث آن باشد كه بغض آنجناب من حيث الايمان نفاق است وهمچنين محبت وابن صفت هم براي هر كسيكه مؤمن باشد وگو بر انواع فسق وفجور اقدام كند ثابت است پس از هر دو حديث اخيرين اصلا فضيلتي براي آنجناب ثابت نيشود وبمحض مثل سائر مسلمانان اين هر دو صفت در آنجناب متحقق خواهد بود وحديث منزلت

مثلا يعقوب با يجري در ... علامة الايمان حب الانصار ... نفاق بغض الانصار ... حب الانصار آية الايمان ... لا يبغضهم ... الا منافق ... كتاب الايمان

حدیث غدیر خم

منزلت را خود بجای رفع منزلت شیخین ایشان از قبیل مهملات گرفته‌اند و آن را محض بر استخلاف خاص وال گویند و بس آن بقول نواصب
هر کس قابلیت آن دارد و اگر ناظر را شغفی بسماع نص اصح بر تعصب بی اعتباری و فضیحت و رسوائی آرد و قادح حدیث غدیر از
زبان اکابر اهل سنت باشد و بر کلام فقیر گوش ننهد اینک باثبات میرسانم که بعض ثقات اعلام ایشان فرموده‌اند که کسیکه قدح در
حدیث غدیر نموده است متعصب جاحد است که اعتباری ندارد و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی که بنص فاضل رشید در ایضاح از اعاظم
حدیث القسم الاول من الباب الاول — اهل سنت است در نزل الابرار در ذکر این حدیث فرموده هذا حدیث صحیح مشهور و لم یتکلم فی صحته الا متعصب
جاحد لا اعتبار بقوله فان الحدیث کثیر الطرق جدا و قد استوعبها ابن عقدة فی کتاب مفرد و قد نص الذهبی
علی کثیر من طرقه بالصحة و رواه من الصحابة عدد کثیر پس از این کلام مرزا محمد بن معتمد خان ثابت گردید که کسانیکه از راه
جهل و فرط بغض و عناد قدح در این حدیث کرده‌اند مثل ابن ابی داود سجستانی و ابی حاتم الرازی و البخاری و ابن حزم و ابراهیم الحربی
و الفخر الرازی و من قلدهم کالتفتازانی و القوشجی و شارح الطوالع و صاحب المواقف و المحسن الکشمیری از جمله متعصبین و معاندین
۲ دروغ شاه صاحب ۵۱ — جاحدین‌اند که بقول شان اعتباری نیست و لله الحمد علی ذلک حمدا جزیلا **قوله** اول غلط در این استدلال آنست که اهل
عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که مولی بمعنی اولی آمده باشد الخ **اقول** این انکار از قبیل انکار ضروریات است و مانا است بانکه
کسی بگوید که قول بمعنی گفتن هرگز در استعمال عرب نیامده و اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که قول بمعنی گفتن آمده باشد چه استعمال
مولی بمعنی اولی در کتاب و سنت و اشعار عرب شائع و ذائع است و از ائمه فن عربیت و لغت و تفسیر تصریحات بر آنکه مولی بمعنی
اولی است واقع قال الله تعالی مأواکم النار هی مولیکم قال ابو عبیدة معناه اولی بکم و اخفش و زجاج و علی بن
ص المسئلة التاسعة من الاصل الشیری — عیسی که جلالت قدر و طول باع شان در علوم عربیت پوشیده نیست نیز مولی را باولی تفسیر کرده‌اند چنانچه رازی در نهایة العقول
بجواب شبهه گفته اما ابو عبیدة و ان قال فی قوله تعالی مأواکم النار هی مولاکم معناه هی اولی بکم و ذکر هذا
ایضا الاخفش و الزجاج و علی بن عیسی و استشهدوا ببیت لبید و لکن ذلک تساهل من هولاء الائمة لا
تحقیق لان الاکابر من النقلة مثل الخلیل و اضرابه لم یذکروه و الاکثرون لم یذکروه الا فی تفسیر هذه الآیة او آیة
اخری مرسلا غیر مسند و لم یذکروه فی الکتب الاصلیة من اللغة و لیس کل ما یذکر فی التفاسیر کان ذلک لغة
اصلیة الا تراهم یفسرون الیمین بالقوة فی قوله تعالی و السموات مطویات بیمینه و القلب بالعقل فی قوله لمن کان
له قلب مع ان ذلک لیس لغة اصلیة فکذلک ههنا انتهی بقدر الحاجة و این کلام رازی صریح است در آنکه اخفش و زجاج و علی
بن عیسی تفسیر مولاکم باولی بکم کرده‌اند و ببیت لبید بر آن استدلال نموده و نیز از قول او و الاکثرون الخ واضح است
که سوای این هر سه بسیاری از علما این معنی را در تفسیر مأواکم النار و یا آیتی دیگر ذکر نموده‌اند و آنچه فخر رازی در جواب گفته

به تفسیر مولی باولی این ائمه بجهت تساهل است لیس سخنی بدیع است که عاقل منصف را بشگفت می اندازد چه طریقهٔ ائمه اثبات
معانی لغت این است که از ائمه لغت تصریح بآن نقل کرده شود و هرگاه این معنی لیاقت احتجاج و استدلال نداشته
باشد حیرانم که بایں چه نحو اثبات مطلوب توان نمود و بنا بر مزعوم رازی هر کس را میرسد که در هر معنائی که ائمه لغت و عربیت بیان
کرده باشند بگوید که تساهل است نه تحقیق فیرتفع الاعتماد عن اقوال اهل اللغة رأساً و اگر غرض این نیست که آنچه اهل لغت
و گو از ائمه اهل سنت باشند موافق شیعه بگویند و آن اعتباری بر او شان نیست پس مجبوری است در حیرتم که خلیل چسان
از انکار رشید و اخفش و زجاج و علی بن عیسی و دیگران مثل مبرد و ابن الانباری چگونه از صاغر کردیده و معهذا خلیل و دیگر اکابر
انکار بودن مولی بمعنی اولی نکرده اند و عدم ذکر شان باوصف ذکر دیگران دلالت ندارد بر آنکه نزد شان این معنی صحیح نباشد
چه بسیاری از ائمه لغویین در کتب و مصنفات خود بسیاری از معانی لغات مشترکه نمی نویسند و بر بعض معانی اکتفا می
فرمایند و بنا بر مزعوم باطل رازی لازم می آید که مثلا جمیع معانی لغاتیکه صاحب صحاح و دیگر لغویین ذکر نکرده اند و صاحب
قاموس آنرا وارد کرده آن معانی صحیح نباشد و فهم آن از آن الفاظ وجهی از جواز نداشته و لا یخفی بطلانه و اما ادعای اینکه
که مولی بمعنای اولی لغت اصلی نیست پس بر فرض تسلیم اینکه مولی بمعنای اولی لغت اصلیه نیست بلکه مجاز است مثل یمین
بمعنای قوت باز هم ضرری بمطلوب اهل حق نمیرسد چه غرض باهمین قدر است که مولی بمعنای اولی می آید و در قرآن ۵۲
شریف مستعمل است و لو کان مثل استعمال الیمین بمعنی القوة والقلب بمعنی العقل و چنانکه در رفعت
استعمال یمین بمعنای قوة و قلب بمعنی عقل و دیگر معانی مجازیه قرآنیه نتوان نمود همچنین رد استفاده اولی از مولی نتوان
کرد و اگر مجازیت معنای موجب انکار و عدم صحت آن گردد لازم آید که جمیع معانی مجازیه که قرآن و حدیث بآن مشحون است
چنانچه بر مارسین علم تفسیر و متتبعین کتب مجازات قرآن و حدیث مخفی نیست لائق استهزاء و انکار باشد و هل هذا
الا الالحاد الفضیح والکفر الصریح عالاتدین و تجرمخاطب را ملاحظه باید کرد که بر مثل این استعمال که بتصریح ائمه عربیت
باعتراف و اقرار رازی ثابت است در قرآن شریف واقع استهزاء می نماید و سخریه می زند و آنرا منافی بلاغت و فصاحت
می پندارد و هرگز آنرا از لغت استفاده نمی داند و کاش اگر جناب او را بر اصول کتب ائمه عربیت و افادات امام رازی در نهایة العقول
اطلاعی دست نداده بود رجوع بتفاسیر متداوله که دست مال طلبه علوم است می آورد و می یافت که در آنها بتفسیر آیه مأویکم النار
هی مولکم لفظ مولی را باولی تفسیر کرده اند بیضاوی در تفسیر خود گفته مأویکم النار هی مولکم هی اولی بکم کقول لبید
ــه فغدت کلا الفرجین تحسب انه مولی المخافة خلفها وامامها و حقیقته محراکم ای مکانکم الذی یقال
فیه هو اولی بکم الخ و در معالم مذکور است مأویکم النار هی مولکم صاحبکم و اولی بکم لما اسلفتم من الذنوب

ص ۵ سورهٔ حدید جزء ۲۷

ص سورة الحدید

[illegible]

حديث غدير خم

الذنوب ودر مدارک مسطور ست هي مولكم هي اولى بكم حقيقة مولكم محريكم اي مكانكم الذي يقال فيه اولى
بكم و در تفسير در منثور مذکور ست قوله هي مولاكم يجوز ان يكون مصدرا اي ولايتكم اي ذات ولايتكم وان
يكون مكانا اي مكان ولايتكم وان تكون اولى بكم كقولك هو مولاه ودر تفسير جلالين مرقوم ست ماويكم النار
هي مولاكم اولى بكم انتهى ودر تفسير كبير مسمى بمفاتيح الغيب مذکور ست ثم قال ماويكم النار هي مولاكم وفي لفظ المولى
ههنا اقوال احدها قال ابن عباس مولاكم اي مصيركم وتحقيقه ان المولى موضع الولي وهو القرب
المعنى ان النار هي موضعكم الذي تقربون منه وتصلون اليه والثاني قال الكلبي يعني اولى بكم وهو
قول الزجاج والفرا وابي عبيدة وجوهري در صحاح گفته واما قول لبيد فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى
المخافة خلفها وامامها نيز يريد انه اولى موضع ان يكون فيه الخوف وجناب سيد مرتضى رضي الله تعالى عنه در شافي
افاده فرموده واما الدلالة على ان لفظة مولى تفيد في اللغة اولى فظاهر لان من كان له ادنى اختلاط با
واهلها يعرف انهم يضعون هذه اللفظة مكان اولى كما انهم يستعملونها في ابن العم وما المنكر
لاستعمالها في الاولى الا كالمنكر لاستعمالها في غيره من اقسامها ومعانيها وانهم لا يتنعون من ان يقولوا في
كل شئ كان بالشئ اولى انه مولاه ومتى شئت ان تضم المطالب بهذه المطالبة فاعكسها عليه ثم طالبه بان يدل ٩٣
على ان لفظة مولى تفيد ابن العم او الجار وغيرهما من الاقسام فانه لا يتمكن من ذلك الا بايراد بيت شعر او مفاضاة
الى كتاب وعرف لاهل اللغة وكل ذلك موجود ممكن لمن ذهب الى انها تفيد الاولى على انا نتبرع بايراد جملة تدل
على ما ذهبنا اليه فنقول قد ذكر ابو عبيدة معمر بن المثنى ومنزلته في اللغة منزلته في كتابه المعروف بالمجاز في القرآن
لما انتهى الى قوله تعالى ماواكم النار هي مولاكم ان معنى مولاكم اولى بكم وانشد بيت لبيد شاهدا
له فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها وليس ابو عبيدة ممن يغلط في ا
ولو غلط فيها او وهم لما جاز ان يمسك عن النكير عليه والرد له غيره من اهل اللغة ممن اصاب ما
غلطه فيها على عادتهم المعروفة في تتبع بعضهم لبعض ورد بعضهم على بعض فصار قول ابي عبيدة الذي حكيناه
مع انه لم يظهر من احد من اهل اللغة رد له كانه قول الجميع ولا خلاف بين المفسرين في ان قوله تعالى ولكل
جعلنا موالي مما ترك الوالدان والاقربون والذين عاقدت ايمانكم فاتوهم نصيبهم ان الله كان على كل شئ
شهيدا ان المراد بالاولياء من كان املك بالميراث واولى بحيازته واحق به وقال الاخطل فاصبحت
مولاها من الناس بعده واحرى قريش ان تهاب وتحمدا وقال ايضا يخاطب بني امية اعطاكم الله

ص سورة الحديد جزء ٢٧ صفحة ٣٦
ص سورة الحديد جزء ٢٧
ص سورة حديد جزء ٢٧
ص سورة حديد جزء ٢٧
ص لغت ولي

ص عاقدت بالف وبدون الف
الاخطل مولى ميان بن عوف
والاخطل وصيف والاخطل بن مجاهد
نيز بن ثعلب والاخطل بن تغالب

حديث غدير خم

جلا تنصرون به * لا تجد الاصغر يعبد محتقر * لم تأشروا فيه اذ كنتم مواليه * ولو يكون لقوم غيركم اشروا * وقال
غيره: كان موالي حق يطلبون به * فادركوه وما ملوا ولا تعبوا * وقال العجاج: الحمد لله الذي اعطى الخبر *
موالي الحق ان المولى شكر * وروي في الحديث ايما امرأة تزوجت بغير اذن مولاها فنكاحها باطل وكل ما استشهدنا
به لم يرد بلفظ مولى فيه الا معنى اولى دون غيره وقد تقدمت حكايتنا عن المبرد قوله ان اصل تاويل الولي الذي هو
اولى اي احق ومثله المولى قال في هذا الموضع بعد ان ذكر تاويل قوله تعالى بان الله مولى الذين امنوا والولي
والمولى معناهما سواء وهو الحقيق بخلقه المتولي لامورهم وقال الفراء في كتاب معاني القرآن الولي والمولى في كلام العرب
واحد وفي قراءة عبد الله بن مسعود انما مولاكم الله ورسوله مكان وليكم وقال ابو بكر محمد بن القاسم الانباري
في كتابه في القرآن المعروف بالمشكل والمولى في اللغة ينقسم الى ثمانية اقسام اولهن المولى المنعم المعتق ثم المنعم عليه
المعتق والمولى الولي والمولى الاولى بالشيء وذكر شاهدا عليه الاية التي قدمنا ذكرها وبيت لبيد والمولى
الجار والمولى ابن العم والمولى الصهر والمولى الحليف واستشهد على كل واحد من اقسام مولى بشيء من
الشعر لم نذكره لان غرضنا سواه وقال ابو عمر غلام ثعلب في تفسير بيت الحرث بن حلزة الذي هو
زعموا ان كل من ضرب العير * موال لنا وانا الولاء * اقسام المولى وذكر في جملة الاقسام ان المولى السيد ٤٣
وان لم يكن مالكا والمولى الولي وقد ذكر جماعة ممن يرجع الى امثاله في اللغة ان من جملة اقسام مولى السيد
الذي ليس هو بمالك ولا معتق ولو ذهبنا الى ذكر جميع ما يمكن ان يكون شاهدا فيما قصدناه لاكثرنا
وفيما ذكرناه كفاية ومقنع فان قال قائل ان ابن الانباري قد اورد ابيات الاخطل التي استشهدتم بها و
شعر العجاج والحديث الذي رويتموه وتاول لفظة مولى في جميع ذلك على ولي دون اولى وكيف ذكرتم
ان المراد بها الاولى قيل له الامر على ما ذكرته عن ابن الانباري غير انه معلوم في اللغة ان لفظة ولي تفيد
معنى اولى وقد دللنا على ذلك فيما تقدم من الكلام في تاويل قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله وجميع ما
استشهدنا به من الشعر والخبر لا يجوز ان يكون المراد بمولى فيه الا الاولى ومن كان مختصا بالتدبير ومتوليا
للقيام بامره ما قيل انه مولاه ولانه متى لم يحمل على ما قلناه لم يفده كيف يصح حمل قوله بغير اذن مولاها اذا قيل
ان المراد به وليها على غيره ممن يملك تدبير امرها واليه العقد عليها وعباراتيكه جناب سيد حواله آن بما سبق فرموده
اينست اما كون لفظة ولي مفيدة لما ذكرناه فظاهر لا اشكال في مثله الا ترى انهم يقولون فلان ولي
المرأة اذا كان يملك تدبير انكاحها والعقد عليها ويصفون عصبة المقتول بانهم اولياء الدم من حيث

حیث کان الیهم المطالبة بالقود والعفو وکذلك یقولون فی السلطان انه ولی امر الرعیة وفیمن یرشحه

لخلافته علیهم بعده انه ولی عهد المسلمین قال الکمیت ونعم ولی الامر بعد ولیه ومنتجع التقوی ونعم المؤدب

وانما اراد ولی الامر والقائم بتدبیره وقال ابو العباس المبرد فی کتابه المترجم بالعبارة عن صفات الله تعالی اصل

یا ولی الولی الذی هو اولی واحق ومثله المولی وشبهاتیکه فخر رازی در نهایة العقول بر تمسک اهل حق بکلام الهی و

ارشاد نبوی واشعار عرب وارد کرده رد آن بوجه شافی ووافی در عماد الاسلام مذکورست وجواب مختصر که قانع بنیان

هفوات اش تواند شد اینست که چون معانی الحق بتصریحات لغویین وثقات معتمدین ثابت شد وانیهم باعتراف شان

محقق گشت که در قرآن شریف واشعار عرب لفظ مولی بمعنی اولی آمده حالا ایراد شبهات وتخرصات بر این دلائل

نمودن دست از جمیع حجج ودلائل که بآن اثبات معانی لغات می نمایند برداشتن ومعارضه ومقابله با ائمه عربیت که در

اعتماد واعتبار در این امور بر اینها فضیلت افراشتن است وظاهر است که عمده ما تحصل اثبات مدعای خود از تصریحات

ائمه لغویین بود وآن بحمد الله باحسن وجوه ثابت گشت حالا احتیاجی برفع اختراعات باقی نماند واز همجاست که بعضی از علمای

ایشان که مبنا بینی بعلوم لسانیه داشته اند انکار استعمال مولی بمعنی اولی نفرموده اند علامه تفتازانی وقوشجی در تقریر دلالت

55 حدیث غدیر بر امامت جناب امیر گفته اند وبالجملة استعمال المولی بمعنی المتولی والمالك للامر والاولی بالتصرف

شائع فی کلام العرب منقول من ائمة اللغة والمراد انه اسم لهذا المعنی لا انه صفة بمنزلة الاولی لیعترض بانه

لیس من صیغة اسم التفضیل وانه لا یستعمل استعماله انتهی ودر مقام جواب اصلا رد وانکاری برین تقریر نکرده اند

وابن الصباغ ومحمد بن طلحه وسبط ابن الجوزی هم اولی را از معانی مولی ذکر کرده اند وقطع نظر از همه تصریح ابن حجر مکی

صاحب صواعق محرقه ابو بکر وعمر از مولی معنی اولی فهمیده اند وابن حجر همین معنی او واقعی گفته چنانچه در صواعق محرقه

فرموده سلمنا انه اولی لکن لا نسلم انه الاولی بالامامة بل بالاتباع والقرب منه فهو کقوله ان اولی

الناس بابراهیم للذین اتبعوه ولا قاطع بل ولا ظاهر علی نفی هذا الاحتمال بل هو الواقع اذ هو الذی فهمه

ابو بکر وعمر وناهیك بهما من الحدیث فانهما لما سمعاه قالا له امسیت یا ابن ابی طالب مولی کل مومن

ومومنة اخرجه الدارقطنی واخرج ایضا انه قیل لعمر انك تصنع بعلی شیئا لا تصنعه باحد من اصحاب النبی

فقال انه مولای پس اگر آنحضرت را از انکار مجیء مولی بمعنی اولی از ارواح ائمه لغویین وثقات مفسرین وعلمای متقدمین

شرمی دامنگیر می شده بود کاش از مخالفت جناب شیخین می ترسیدند واز تسفیه وتحمیق وتجهیل حضرت شان بر

خود می لرزیدند لیکن در مقام مقابله شیعه ورد الزامات شان نه از انکار وتصریحات وابطال افادات ائمه ثقات باک

قوبل هذه العبارة علی الکتابین وهی فی مبحث الامامة

ص ع
الفصل الاول فی ذکر علی علیه السلام من الفصول المهمة
٢١/٥١ ورق

ص
جواب الشبهة الحادیة عشر من الفصل الخامس من الباب الاول
٣١/١٩٠ ورق

حدیث غدیر خم

وا رد و از مخالفت و معاندت ائمه و خلفای خود حسابی بر نمیدارند و عجب است از تهافت و تناقض ابن حجر که هرگاه بتصریح
خود ش شیخین از مولی معنای اولی فهمیده اند باز چرا انکار مجئ مولی بمعنای اولی نموده و نیز از دلائل قاطعه بر مجئ مولی بمعنی
اولی و بودن مولی بهمین معنی در حدیث غدیر آنست که در بعض طرق این حدیث بجای من کنت مولاه لفظ من کنت اولی به من
نفسه کما فی السیف المسلول و مفتاح النجا نقلا عن الطبرانی بروایة ابی الطفیل و زید بن ارقم وارد شده و در بعض آن من کنت ولیه
و اولی بنفسه کما فی تذکرة خواص الامة پس بمقتضای الاحادیث یفسر بعضها بعضا بتصریح این طرق واضح گردید که مراد
از مولی در حدیث غدیر اولی است پس از تعصب این حضرات پیش که شکایت توان برد که با وصف شهرت مولی بمعنی اولی و وقوع
این استعمال در قرآن و سنت و تصریحات ائمه لغویین بآن و فهمیدن جناب شیخین آنرا و ثبوت آن بتفسیر طرق حدیث غدیر
عناد و لداد پیش گرفته و جلباب حیا را از رخ برافکنده بانکار آن می پردازند و بندای جهوری جا بجا می زنند که هرگز مولی بمعنی
اولی در لغت عرب نیامده پاداش این انصاف و شنیعها بحضرت احکم الحاکمین از که توان خواست فالی الله المشتکی و علاوه برین همه ائمه
لغویین و ثقات متعصبین اهل سنت تصریح کرده اند که از جمله معانی حقیقیه لفظ مولی متصرف فی الامور و سید و مالک است
و این قدر هم برای استدلال اهل حق کافی است ضرور نیست که مولی را بمعنی اولی بالتصرف بگیریم چه حاصل اولی بالتصرف و متصرف
۵۶ فی الامر و سید متحد است چنانچه از کلام جناب سید مرتضی علیه الرحمة ظاهر شده صاحب صواعق محرقه گفته لانسلم ان معنی المولی
ما ذکر بل معناه الناصر لانه مشترک بین معان کالمعتق و العتیق و المتصرف فی الامر و الناصر و المحبوب
و هو حقیقة فی کل منها انتهی ابن اثیر در نهایه و محمد بن طاهر فتنی در مجمع البحار کما نقل الرشید فی الایضاح ایضا فرموده اند
و قد تکرر ذکر المولی فی الحدیث و هو اسم یقع علی جماعة کثیرة فهو الرب و المالک و السید و المنعم
و المعتق و الناصر و المحب و التابع و الجار و ابن العم و الحلیف و العقید و الصهر و العبد و المعتق و المنعم علیه انتهی پس اگر
بودن مولی بمعنی سید و متصرف فی الامر ثابت گردید انکار از مجئ مولی بمعنای اولی فائده نبخشید و سعی ایشان در رد و ابطال
آن هباء منثورا گردید چه غرض اهل حق همین است که لفظ مولی بر معنای امام دلالت دارد و آن بر هر تقدیر ثابت خواه لداد و
عناد را ترک کرده و از تفضیح خویش بمعارضه و مقابله ائمه عربیت باز آمده مولی را بمعنای اولی گویند و خواه از راه سخن پروری
از تلفظ بمثل الفاظ اهل حق شرم کرده بنوع دیگر اقرار بمطلوب ایشان کنند و مولی را بمعنای سید و متصرف فی الامر گویند
قوله بلکه گفته اند مفعل بمعنی افعل هیچ جا در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص **اقول** اینهم از اکاذیب صریحه
طرازانست که در جواب حدیث غدیر قربة الی الله مرتکب آن گردیده اند انفا بنص ائمه عربیت ثابت گردید که مفعل بمعنای
افعل آمده که مولی را بمعنای اولی گفته اند پس بحمد الله آمدن مفعل بمعنای افعل در این ماده بالخصوص ثابت گردید و بهتان

صح جواب الشبهة الحادیة عشر من الفصل الخامس من الباب الاول ۳۷ ورق ۱۹۶

صح بحث حدیث غدیر در قسم ثانیه ۱۴۱ ورق ۳۳۰

بهتان شاه صاحب هباء منثورا گردید قوله الا ابوزید که انیز تجویز نموده الخ اقول حصر مجوزین و مثبتین مجی اولی بمعنای اولی
در ابوزید کذب محض است چه بسیاری از ائمه لغویین بآن تصریح کرده اند کما علمت آنفا و معهذا اعتراف جناب شاه صاحب
بتجویز ابوزید هم غنیمت است که خواجه کابلی مکابره را بپایان رسانیده ثبوت مجی مولی بمعنی اولی از ابوزید هم منع کرده حیث قال
و ما روی عن ابی زید فبعد ثبوته لم یصح انتهی پس الحمد لله والمنة که کذب خواجه کابلی باعتراف مولای راسخ الولای او ثابت
شد قوله لکن جمهور اهل عربیت او را تخطئه کرده اند الخ اقول هرگز جمهور اهل عربیت تخطئه قائل این قول نکرده اند والمدعی
مطالب بالدلیل و اگر احدی از اهل عربیت تخطئه این تجویز میکرد از چنان با وصف مسیس حاجت و شدت تجسس و تفحص
کثرت دواعی نقل آن میکرد و فقط باوهام واهیه دفع اقوال ثابته میخواست و بمحض عدم ذکر دیگران متمسک میشد آری جمعی از
علمای ثقات سنیه و معتمدین مفسرین و ائمه لغویین قائل باین قول گردیده اند اگر این را تخطئه نامند فلا مشاحة فی الاصطلاح
بالجمله قائلین مجی مولی بمعنای اولی بسیاری از ائمه عربیت و تفسیر اند از انجمله ابوعبیده [1] و اخفش [2] و زجاج [3] و علی بن عیسی [4] و کلبی [5]
و فراء [6] و مبرد [7] و ابن الانباری [8] و جوهری [9] صاحب صحاح و از متأخرین بیضاوی [10] و بغوی [11] و ابو البرکات نسفی [12] و ابن السمین [13] شافعی
و جلال الدین سیوطی [14] و ابن الصباغ [15] و محمد بن طلحه [16] و سبط ابن الجوزی [17] و غیر ایشان پس تحیر است که جناب شاه صاحب در مقام
رد و ابطال قول ابوزید که بسیاری از ائمه موافق او هستند بچنین حرف واهی متمسک گردیده از ایراد شاهد و دلیل اعراض فرموده ۵۷
اند الحاصل ادعای تخطئه جمهور اهل عربیت این قول را کذب و بهتان محض است و هرگز حظی از واقعیت ندارد و ادنی
متدینی هم چنین دعوی دروغ بر زبان نتوان آورد چه جا علمای فاضل و کملای مدقق قوله و گفته اند که اگر این قول
صحیح باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک مولی منک گویند الخ اقول این قول واهی را متعصبین غیر متدبرین مثل رازی
و امثال او گفته اند و جناب شاه صاحب از راه دیانتی که دارند آنرا منسوب بجمهور اهل عربیت نموده اند و جناب سلطان العلما
دام ظلهم العالی بجوابش افاده فرموده دانستی که استعمال مولی بمعنی اولی ثابت و شائع و ذائع است بنقل ثقات عربیت
مراد نیست که مولی اسم است بمعنی اولی لا انه صفة بمعناه لیرد انه لیس صیغة اسم التفضیل و لا یستعمل
استعماله و ایضا صحت اقتران لفظی بلفظی دیگر از عوارض الفاظ است نه معانی پس جائز است که معنی دو لفظ متحد
باشد مع عدم جواز اقتران احدهما بما یقترن به الآخر استعمالا مثلا صلی بمعنی دعا است و یقال صلی علیه دون دعا علیه و شیخ
رضی مرادفه علم و معرفت تصریح کرده حالانکه علم متعدی بدو مفعول است دون المعرفة و کذا یقال انک عالم
لا ان انت العالم و یقال نظر الیه و رأی لی و یصح رأیته دون نظرته کما اقر به الرازی ایضا و جاء
جاء فی غیر زید لا جاء فی الا زید و عندی درهم غیر جید لا الا جید و نظائر این بسیار است و توهم نشود که مولی

۴ دروغ شاه صاحب

۵ دروغ شاه صاحب

۶ دروغ شاه صاحب

ابن السمین هو احمد بن یوسف بن محمد و قیل عبد الدائم الامام العلامة شهاب الدین ابو العباس الحلبی المصری النحوی المقرئ الفقیه المعروف بابن السمین [illegible] النحو علی ابی حیان و القراءات علی ابن الصائغ و سمع [illegible] و تفقه بالشافعی و [illegible] بالقاهرة [illegible] له تصانیف [illegible] تفسیر القرآن [illegible] مطبقات الشافعیة لابن قاضی شهبة [illegible]

و اولی بحسب ماده اشتراک دارند بخلاف تلک المشو هبه زیرا که این فرق فائده ندارد چه کلام در اتحاد معنی بوده نه اشتراک بحسب
ماده و هیچ قائل نشده که اتحاد معنوی یا اشتراک مادی موجب صحت اقتران احدهما بما یقترن به الآخر است پس فرق غیر
مفید باشد قوله و نیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است الخ اقول مردود است باینکه اگر مراد ابو عبیده بیان
حاصل معنی میبود فخر رازی هرگز نمیگفت که نزد ابو عبیده و ابن الانباری لفظ مولی بمعنی اولی است و در نهایة العقول میفرماید
الیس ان ابا عبیدة و ابن الانباری حکما بان لفظ المولی للاولی و در تحقیق معانی الفاظ رجوع بهمین ائمه فن کرده
میشود بلکه ایشان لفظی را بلفظی تفسیر میکنند حکم میکنیم که این لفظ این معنی دارد و اگر همین احتمال هر جا پیدا کرده شود که شاید
مراد بیان حاصل معنی است هرگز معانی لفظی ثابت نگردد و فیه عماد الاسلام وایضا تفسیر المولی بالاولی دون
الاحق والاحری مع کونهما بمعناه قرینة قویة علی ان غرض ابی عبیدة واضرابه تفسیر المولی بحسب المعنی الحقیقی
لان مادة المولی والاولی واحدة دون الاحق والاحری انتهی و قطع نظر از این همه مدعای ما اینست که مولی بمعنی
اولی می آید خواه اولی از معانی حقیقیه باشد یا مجازیه مشهوره و چون لفظ مولی مشترک است قرینه در هر دو صورت مطلوب خواهد شد
و قرائن جلیه بر این اراده بسیار است کما سیجیء بعضها قوله دوم اگر مولی بمعنی اولی هم باشد صلهٔ اولی را بالتصرف قرار دادن
۵۸ از کدام لغت منقول خواهد شد اقول افاد الوالد الماجد قدس الله نفسه فی جوابه جوابش آنست که قوله علیه السلام الست
ص اولی بکم که در اول این حدیث واقع شده قرینه این معنی است زیرا که مراد از آن نمیتواند شد مگر اولی بتصرف چنانچه حق تعالی شانه
فرموده النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و زمخشری در تفسیر این آیه گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی
از امور دین و دنیا و هرگاه که قوله علیه السلام من کنت مولاه فهذا مولاه بعد قول مذکور واقع شده و معهذا مصدر باشد
بحرف فاء التفریع که دلالت بر بودن فرع قول اول کند مراد از لفظ مولی نتواند شد مگر اولی بتصرف و احتمالات دیگر باطل باشند پس
نقض بقوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه صحیح نباشد لظهور الفرق بین الموضعین و حقیر میگویم
که مجمل واقعهٔ غدیر که از روایات و احادیث حضرات اهل سنت ملخص میشود اینست که اول حق تعالی وحی فرستاد بجناب رسالت
مآب که مولائیت جناب امیر را بخلق برساند و آنحضرت از تبلیغ آن خوف نمود که مبادا مردم فساد و فتنه آغاز نهند و از تنهائی
خود بجهت قلت مخلصین متأمل گردید و بعلم الیقین دانست که مردم بی یقین تکذیب آنجناب خواهند کرد پس بعرض پروردگار
رسانید که چگونه من این رسالت را برسانم حالانکه من تنها هستم پس حق تعالی در جواب این عرض آنحضرت ارشاد نمود که این
رسالت را برسان و خدا حفظ تو از شر اعدا خواهد نمود و اگر این رسالت را تبلیغ نخواهی کرد پس هیچیک از رسالتهای ما
تبلیغ نکرده باشی و چون این ارشاد هدایت بنیاد که غرض از آن اظهار نهایت عظمت و جلالت این رسالت بوده نازل شد

شده و آنموضع قابل نزول و توقف نبوده که هوا در غایت حرارت و گرمی بوده که مردمان استظلال بدواب و چادرها میکردند و این
مقام مشتمل بر کثرت اشواک و خس و خاشاک هم بوده پس جناب رسالتمآب حکم بصاف کردن آنموضع فرمود پس آنموضع را صاف
نمودند و نیز منبری از کجاوه ها ترتیب دادند و صحابه که درین وقت حاضر بودند یک لکهه و بست هزار بودند و مثل این اجتماع
کمتر اتفاق افتاده و نه مظنون بوده که بعد آن اتفاق خواهد افتاد که حج آخرین بود و زمان زمان قرب ارتحال نبوی از دار فانی
بریاض قدس پس آنجناب حکم باجتماع مردم داد تا آنکه کسانیکه پستر مانده بودند رسیدند و آنانکه بیشتر رفته بودند باز گردیدند و هرگاه
مردم جمع شدند برین منبر تشریف بردند و جناب امیر را برابر خود ایستاده فرمودند و آنجناب را بحدی بلند نمود که بیاض زیر بغل
اقدس نمایان گردید و جناب امیر علیه السلام را همه کس میدیدند پس ارشاد نمود که ای مردم بتحقیق که خبر داده مرا خدای تعالی که زنده نمانده
هیچ نبی مگر نصف عمر آن نبی که قبل او بوده باشد و من گمان دارم که عنقریب خوانده شوم پس اجابت دعوت او تعالی نمایم و
من سوال کرده خواهم شد و شما هم سوال کرده خواهید شد پس شما چه میگوئید یا خواهید گفت پس مردم بعرض رسانیدند که گواهی میدهیم
که تو تبلیغ کردی و کوشش فرمودی و نصیحت بکار بردی پس حق تعالی ترا جزای خیر داد چون باین معنی اعتراف کردند آنحضرت
ارشاد نمود که آیا گواهی نمیدهید که خدائی نیست سوای خدای برحق و محمد بنده اوست و جنت حق است و نار حق است
و موت حق است و روز قیامت آمدنی است و بتحقیق که پروردگار مبعوث خواهد کرد مردگان را از قبور مردم گفتند که بلی راست است ۵۹
و هرگاه باین امور که مشتمل بر سائر اصول دینیه خیر الامت بود اعتراف و اقرار از مردم گرفت خطاب بسوی حق تعالی کرد و گفت
که بار الها تو برین اقرار و اعتراف ایشان گواه باش و باز خطاب بمردم کرده فرمود که ای مردم بتحقیق که من ولی بشما از نفسهای
شما نیستم گفتند بلی باز آنحضرت ارشاد نمود که بتحقیق که حق تعالی مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من اولی هستم
از ایشان بنفسهای ایشان پس هرکسیکه من مولای او هستم پس این علی علیه السلام مولای اوست و باز دعا در حق معادیان
و مبغضان جناب امیر بموالات و معادات نمود و باز حکم بتمسک ثقلین اعنی قرآن شریف و اهلبیت داد و ارشاد فرمود
که ایشان بحکم الهی جدا نخواهند شد تا روز قیامت و هرگاه جناب رسالتمآب این رسالت برسانید آیه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نازل شد یعنی بجهت ابلاغ این رسالت
حق تعالی فرمود که امروز کامل کردم من دین شما را و اتمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما دین اسلام را پس
ولایت جناب امیر را موجب کمال دین و تمام نعمت و پسندیدن دین اسلام قرار داد و جناب رسالتمآب بعد نزول این
آیه فرحان و شادان شد و تکبیر بر خواند و گفت که الله اکبر است که اکمال دین نمود و اتمام نعمت فرمود و رسالت
من پسندید و بولایت علی بن ابیطالب بعد من راضی شد و بعد این چون حسان بن ثابت که شاعر و مادح جناب

حدیث غدیر خم

رسالت مآب بود انبحال فرح مال بدیده این واقعه عجیبه مسرت انتما ملاحظه کرد از آنحضرت اجازت خواست که درباره جناب
امیر اشعاری بگوید و مدح و ثنای آنجناب بگفتار آبدار خود منظوم نماید پس حسب اجازت آنحضرت ابیاتی متضمن واقعه غدیر
منظوم ساخت و تصریح امامت جناب امیر از زبان اقدس نبوی در آن درج نمود و مولی را بر معنای امام و خلیفه حمل نمود و نیز آنحضرت
حکم فرمود که جناب امیر در خیمه علیحده بنشینند و تمام اصحاب و ازواج آنحضرت تهنیت و مبارکباد بخدمت جناب امیر بجا آرند و حضرت
شیخین هم ولو کرهاً و جبراً جناب امیر را بر این سرور و فرحت بی اندازه تهنیت و مبارکباد گفتند و هنیئاً لک یا ابن ابیطالب
اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن بر زبان آوردند و حق تعالی بجدی تاکید و توثیق این عهد و پیمان
خصوصاً در حق خلیفه ثانی بعمل آورد که حضرت جبرئیل را بصورت بشر متمثل کرده فرستاد که آنجناب بعمر ابن الخطاب بصریح
خطاب فرمود که جناب رسالتمآب عقدی بسته است که نمیشکند مگر منافق پس خوف کن و بترس که تو آنرا بشکنی و عمر این
حکایت را بجناب رسالتمآب عرض کرد و آنجناب ارشاد نمود که این قائل جبرئیل بوده که برای تاکید عهد من درباره علی
مشافهة بتو این کلام گفته و حق تعالی تعظیم و تجلیل یوم غدیر که در آن نصب جناب امیر واقع شده بمرتبه نمود که ثواب صوم آن روز
را مثل ثواب شصت ماه قرار داد و هرگاه خبر نصب حضرت رسالتمآب جناب امیر را در بلاد و قری شایع گشت تیره بختی آنرا شنید
و بیچ شنید و از کبر و غرور بانکار آن برخاست و بغایت مرتبه انکار کرده داشت بخدمت نبوی حاضر گردید و گفت که ما سائر احکام ٦٠
ترا در اقرار بتوحید و اعتراف برسالت و بجا آوردن صلوة و زکوة و حج قبول کردیم و باین راضی نشدی تا آنکه هر دو پهلوی ابن عم
خود را برداشتی و او را بر ما تفضیل دادی و من کنت مولاه فعلی مولاه در حق او گفتی آیا این را از جانب خود گفتی یا
از جانب خدا آنجناب ارشاد نمود که این حکم از جانب خداست و آن بدبخت معاند از خدمت آنجناب برگشت و گفت
که بار الها اگر چیزیکه جناب رسالتمآب ارشاد نموده حق باشد پس بار بر من سنگ از آسمان بفرود کیر مرا بعذاب الیم پس بجای خود نرسیده
بود که حق تعالی سنگی انداخت پس بر سر او افتاد و از دبر او بیرون گردید و آن شقی بجهنم شتافت پس حق تعالی آیه سئل سائل
بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع مشعر بهمین واقعه است نازل فرمود پس نمیدانم که هرگز عاقلی از عقلای عالم و جهال
از افراد بنی آدم جز حضرات سنیه این واقعه عظیمه را که در آن خدا و رسول چنین اهتمام بلیغ بکار برده و همچو توثیقات و تاکیدات در آن
بعمل آورده برهان ولی نصب جناب امیر برای امامت بر محلی دیگر فرود آرد و از حق صریح و صدق صحیح دست بردارد و بمقولات آنحضرات
گوش کند که مراد جناب رسالتمآب از حدیث غدیر این بود که جناب امیر علیه السلام محب و ناصر مؤمنین است یا مراد از آن محض ایجاب
محبت آنحضرت است الی غیر ذلک من الاحتمالات التی لا تحتملها الروایات و لا تقبلها ارباب الدرایات و هرگاه این
کلام مجمل شنیدی حالا کلام تفصیلی باید شنید پس باید دانست که وجوه دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت حضرت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نسبت بعضی از آن در اینجا بمعرض عرض می آید بسمع انصاف باید شنید اوّل

آنکه آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

در واقعه غدیر خم نازل شده محدثین جلیل الشان و علمای اعیان نزول این آیه در این واقعه روایت فرموده اند مثل ابن

مردویه و ابن ابی حاتم و ابن عساکر و عبد الرزاق و ثعلبی و واحدی و رازی و سیوطی و جمال الدین محدث و سید علی همدانی و میرزا

محمد بن معتمد خان بدخشانی و محمد بن طلحه شافعی و ابن الصباغ در تفسیر در منثور سیوطی که مجدد دین نبوی در مائة تاسعه بوده در

تفسیر این آیه مذکور است اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال نزلت

هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک علی رسول الله صلعم یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب و

اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال کنا نقرء علی عهد رسول الله صلعم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان

علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و جمال الدین محدث که در سلسله مشایخ

اجازه فاضل مخاطب داخل و بوده از اکابر مشایخ محدثین اهلسنت از مرقاة شرح مشکوة علی قاری ظاهر میشود در کتاب فضائل

جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تصنیف آن احراز مثوبات نموده بعد ذکر حدیث غدیر و قصه حارث گفته اقول

اصل هذا الحدیث سوی قصة الحارث تواتر عن امیر المؤمنین علیه السلام و هو متواتر عن النبی صلعم ایضا رواه

جمع کثیر و جم غفیر من الصحابة فروا ابن عباس و لفظه قال لما امر النبی ان یقوم بعلی بن ابی طالب المقام الذی

قام به فانطلق النبی صلعم الی مکة فقال رأیت الناس حدیثی عهد بکفر بجاهلیة و متی افعل هذا به یقولون صنع هذا

بابن عمه ثم مضی حتی قضی حجه ثم رجع حتی اذا کان بغدیر خم انزل الله عز وجل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

من ربک الآیة فقام مناد فنادی الصلوة جامعة ثم قام واخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم

وال من والاه وعاد من عاداه و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که بنص فاضل رشید در ایضاح از عظمای اهل سنت است

در مفتاح النجا در ذکر آیات نازله در حق جناب امیر که بعد ایراد این کلمه بلیغه گفته الآیات النازلة فی شان امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب کرم الله وجهه کثیرة جدا لا استطیع استیعابها فاوردت فی هذا الکتاب لبها ولبابها

می آرد و اخرج ابن مردویه عن زر عن عبد الله رض قال کنا نقرء علی عهد رسول الله صلعم یا ایها الرسول بلغ ما

انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و اخرج

عبد الرزاق الرسعنی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک

اخذ النبی صلعم بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و اخرج ابن مردویه

حديث غدير خم

عن ابي سعيد الخدري رض مثله وفي آخره فنزلت اليوم اكملت لكم دينكم الآية فقال النبي الله اكبر على اكمال الدين

(في الفصل الخامس من الباب الاول)

واتمام النعمة ورضى الرب برسالتي والولاية لعلي بن ابيطالب ومحمد بن طلحه در مطالب السئول گفته ونقل الامام ابو الحسن

علي الواحدي في كتابه المسمى باسباب النزول يرفعه بسنده الى ابي سعيد الخدري رض قال نزلت هذه الآية يا ايها الرسول

(در فصل في مواخاة رسول الله صلعم ... ابيطالب)

بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي ابن ابيطالب ع وابن صباغ در فصول مهمه گفته روى الامام ابو الحسن

الواحدي في كتابه المسمى باسباب النزول يرفعه بسنده الى ابي سعيد الخدري قال نزلت هذه الآية يا ايها الرسول

(سيپاره ششم سوره مائده ركوع چهاردهم ... صفحه)

بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي بن ابيطالب عليه السلام ودر تفسير ثعلبي كه نسخه كهنه آن بخط عرب مزين

باجازات علما پيش فقير بفضله تعالى موجود است در ذكر اختلاف شان نزول اين آيه مذكور است قال ابو جعفر محمد بن علي

معناه بلغ ما انزل اليك من ربك في فضل علي بن ابيطالب فلما نزلت هذه الآية اخذ رسول الله صلعم بيد علي فقال

من كنت مولاه فعلي مولاه اخبرنا ابو القاسم يعقوب بن احمد بن السري انا ابو بكر محمد بن عبد الله بن محمد نا ابو مسلم

ابراهيم بن عبد الله الكجي نا حجاج بن منهال نا حماد عن علي بن زيد عن عدي بن ثابت عن البراء قال لما نزلنا مع

رسول الله في حجة الوداع كنا بغدير خم فنادى ان الصلوة جامعة وكسح للنبي صلعم تحت شجرتين فاخذ بيد علي

فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله قال الست اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا ٦٣

بلى قال هذا مولى من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقيه عمر فقال هنيئا لك يا بن ابيطالب

اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة اخبرني ابو محمد عبد الله بن محمد القاينى نا ابو الحسين محمد بن

عثمان النصيبي نا ابو بكر محمد بن الحسن السبيعي نا علي بن محمد الدهان والحسين بن ابراهيم الجصاص نا حسين بن حكم

نا حسن بن حسين عن حبان عن الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل

اليك من ربك الآية قال نزلت في علي امر النبي صلعم ان يبلغ فيه فاخذ رسول الله صلعم بيد علي فقال من كنت مولاه

(المودة السادسة ... صفحه)

فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بلفظه ودر مودة القربى تصنيف سيد علي همداني مسطور است

عن البراء بن عازب رض قال اقبلت مع رسول الله صلعم في حجة الوداع فلما كان بغدير خم نودي الصلوة جامعة فجلس

رسول الله صلعم تحت شجرة واخذ بيد علي فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله صلعم فقال من

كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر رض فقال هنيئا لك يا علي بن ابيطالب اصبحت

(المسئلة الثالثة في بيان قبل الآية من سورة المائدة من الجزء السادس)

مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة وفيه نزلت يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الآية وفخر رازي

در بيان اقوال شان نزول اين آيه گفته العاشر نزلت هذه الآية في فضل علي رض ولما نزلت هذه الآية اخذ بيده وقال

حدیث غدیر خم

قال من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر فقال هنيئاً لك يا ابن ابيطالب
اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي انتهى وظاهر است
که صرف ارشاد باسناد حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از ائمه طیبین واهلبیت طاهرین وخزان وحي يزداني وحاملين اسرار رباني
اند باتمام این آیه در روز غدیر در فضل جناب امیر نازل شده کافي وبسند است وحضرات اهلسنت مجال انکار وطاقت تکذیب
آن ندارند مگر آنکه تقلید اسلاف متعصبین خویش کرنیند ودامن از دین وایمان برچینند واز مخالفت ورد اقوال
اهلبیت حسابي برندارند بلکه از غایت جسارت وخسارت مثل سیوطي در لآلی مصنوعه وشیخ علي بن محمد بن العراق در تنزیه الشریعه
وشیخ رحمت الله در مختصر آن عیاذاً بالله در صدد قدح وجرح حضرات اهلبیت برآیند وقصب مسابقت در مضمار
عداوت ومناصبت بربایند لیکن این را چه توانند ساخت که صحابه عدول مثل ابن عباس وبراء بن عازب قائل بنزول این
آیه در واقعه غدیر خم اند وابي سعيد هم ميفرمايد که اين آيه در غدير در حق جناب امير نازل شده وابن مسعود که پرده از روي
کار بر مي اندازد وقيل وقال را گنجايشي نميگذارد وباجهار واعلان مي فرمايد که در متن آيه ذکر مولائيت جناب امير علیه السلام بود
ودر عهد رسول خدا این آیه را بهمین نحو مي خواندند وهرگاه این همه را دریافتی پس بدانکه نزول این آیه در واقعه خم غدیر دلیل
صریح است برآنکه این آیه کریمه در تأکید تبلیغ خلافت آنجناب نازل شده ومراد از حدیث غدیر تبلیغ خلافت آنجناب بود
٦٣ زیرا که تأکید کردن او تعالی شأنه جناب رسالتمآب را بآنکه اگر تبلیغ این رسالت نمیکنی هیچ رسالتی تبلیغ نکرده باشي دلیل است
برآنکه مراد از این رسالت وامامت جناب امیر علیه السلام است ولنعم ما قال العلامة الشستري في احقاق الحق ومما
يدل على ذلك دلالة صريحة ان ابلاغ محبة اهل البيت ونصرتهم ونحو ذلك مما احتمله الناصب بعد ما سبق
ابلاغهما منه مكرراً لا يوجب التأكيد والمبالغة من الله تعالى في ذلك بحيث يخاطب نبيه بانه ان لم يفعل
ذلك كان كمن لم يبلغ شيئاً من احكامه تعالى فتعين ان يكون المراد ابلاغ حكم يتحقق بابلاغه ابلاغ مجموع
الاحكام وبه كمال الدين واتمام الانعام وانه هو الحكم الذي كان صعباً ثقيلاً على الاقوام من تعيين مصداق
الاصل الخامس من اصول دين الاسلام بنصب علي عليه السلام واظهار امامته ووجوب طاعته على الانام لما علم ان
قلوب القوم كانت مملوة من بغض علي عليه السلام بقتله لآبائهم واخوانهم واولادهم واقاربهم في غزوات النبي
عليه الصلوة والسلام كما تضمنته الرواية السابقة من الثعلبي وغيره من الاعلام فكانه تعالى قال بلغ ما انزل
اليك من الامر الايجابي الفوري في تعيين علي للامامة فان لم تفعل واهملت فيه كنت كمن لا يبلغ الكل ونظير
ذلك ان المكلف بجميع ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله وسلم لو لم يؤمن بجميع ما جاء به وآمن بالبعض فقد كفر بالبعض

در مناقب اهل البيت از کتاب المناقب ... حسن عسکري ...
در باب مناقب ... کتاب المناقب ... عسکري ...

۱

حدیث غدیر خم

الاخر کان کمن لم یؤمن بشیٔ مما جاء به ثم انه تعالی لما علم ان ذلك الخطب کان صعبا علی النبی ص حذرا عن اضغان
القوم قال لتوطین النبی ص وتسلیته وعدم مبالاته منهم والله یعصمك من الناس فقد تم النص واندفع الاحتمال
الذی قصد الشیخ الخناس ان یوسوس به فی صدور عوام الناس دلتنگ شدن جناب رسالتمآب از تبلیغ این رسالت
وخوف کردن آنحضرت که مبادا موجب فتنه و فساد و ثوران و هیجان عداوت اهل عناد گردد چنانچه از روایت جمال الدین ظاهر است
و در درمنثور مسطور است اخرج ابو الشیخ عن الحسن ان رسول الله ص قال ان الله بعثنی برسالة فضقت بها
ذرعا وعرفت ان الناس مکذبی فوعدنی لابلغن او لیعذبنی فانزلت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك
من ربك واخرج عبد بن حمید وابن جریر وابن ابی حاتم وابو الشیخ عن مجاهد قال لما نزلت بلغ ما انزل الیك من
ربك قال یا رب انما انا واحد کیف اصنع یجتمع علی الناس فنزلت وان لم تفعل فما بلغت رسالته از براهین واضحه
و دلائل ساطعه است بر آنکه این رسالت امری بود عظیم که قبول آن بر طبع صحابه کبار ناگوار و دشوار بوده نه از امور سهله فرعیات
که صدها امور مثل آن جناب رسالتمآب تبلیغ فرموده و گاهی خوفی نکرده و ایجاب محبت جناب امیر ظاهر است که چنین امری نبود
که در تبلیغ آن جناب رسالتمآب خائف و دلتنگ شود و از مردم خوف کند که بارها آنرا ارشاد نموده و سوای این فائده دیگر
جلیل از هر دو حدیث درمنثور واضح شد که آن دلالت دارد بر کمال سوء باطن و خبث سریرت اکثر ایشان و نهایت بدذاتی صحبت ٦٤
شان که جناب رسالتمآب از تبلیغ رسالت حق تعالی دلتنگ شد و دانست که ایشان تکذیب وحی الهی و حکم آنجناب خواهند
کرد و بر آنجناب انبوه خواهند آورد و آنجناب را تنها خواهند گذاشت پس حق تعالی وعده حفظ و عصمت از شر ایشان نمود
و اگر حضرات اهل سنت مکابره گویند که این خوف از صحابه نبود بلکه از کفار بود پس مردود است باینکه کسانی را که جناب رسالتمآب ص
این حکم تبلیغ نموده در یوم غدیر همه ایشان مسلمین بودند و از صحابه بودند و کفار در آنجا کی بودند که با ایشان تبلیغ حکم فرموده باشد
و اگر گویند که چون در جمله صحابه منافقین بودند لهذا خوف جناب رسالتمآب ص از ایشان باشد پس هم مطلوب ما حاصل است
که اکثر صحابه منافقین بودند که جناب رسالتمآب ص در حیات خود هم از ایشان خائف بود و بعد وفات آنسرور دین نبوی را درهم
و برهم کردند و مخلصین مؤمنین اقل قلیل بودند چه ظاهر است که اگر مخلصین بسیار بودندی چرا آنجناب از منافقین چند که
قلیل و ذلیل بودند خوف میفرمود و میگفت انما انا واحد کیف اصنع یجتمع علی الناس پس معلوم شد که مخلصین بمرتبه
کم بودند که آنجناب در مقابله منافقین خود را و ایشان را تنها قرار داده و فیه مقنع و کفایة لمن له فهم و درایة و معهذا کله
در حدیث جمال الدین تصریح صریح است باینکه خوف جناب رسالتمآب ص از صحابه مسلمین بوده که ایشان را حدیث العهد بالکفر و
الجاهلیة گفته و ظاهر است که در حق کفار این لفظ را اطلاق نتوان نمود بالجمله این روایات که در اینجا مذکور شد نصوص قطعیه

ص
سوره مائده سیپاره
ششم رکوع چهاردهم

۱

حدیث غدیر خم

قطعیه بینات یقینیه است بر اینکه در یوم غدیر نصب جناب امیر بر خلافت و امامت واقع شده و حکمیکه حق تعالی به ابلاغ
آن جناب رسالتمآب را مامور فرموده استخلاف آنحضرت و نصب آنجناب بر این مقام جلیل الشان بود چه بدیهی است که صرف هم
ایجاب محبت جناب امیر علیه السلام که جا بجا جناب رسالتمآب آنرا و ضمن ایجاب محبت صحابه و اهلبیت علی العموم و بتصریح اسم مبارک
آنحضرت بالخصوص ارشاد نموده چنین اهتمام نمودن و دیگر احکام را که مثل آن یا افضل و اهم از آن بوده ترک نمودن از شان حکیم شفیق
نهایت بعید و مستعجب است بلکه مستحیل و ممتنع و معهذا خوف فرمودن جناب رسالتمآب درین باره معنایی نداشت چه قبل ازین بارها
ایجاب محبت جناب امیر علیه السلام و دیگر اهلبیت فرموده و هرگز خوف تکذیب از صحابه و مجتمع شدن و هجوم آوردن و ضرر رسانیدن
ایشان ننموده حالانکه عهد صحابه بجاهلیت و کفر قریب تر بود پس چگونه آنحضرت در آخر حیات شریف خود که در آنوقت کونه بعد از کفر و
جاهلیت برای صحابه حاصل شده بود از ایشان خوف تکذیب نماید و ظن وقوع ایذا و ضرر از ایشان در خاطر اقدس رساند و در جواب
الهی عذر خوف از ایشان بمعرض عرض رساند و آن عذر مقبول جناب باری افتد و او تعالی هم تصدیق مظنون آنحضرت نماید که عهده و
حفظ از شر ایشان برای اطمینان آنحضرت بفرماید پس ثابت شد که این امر بسیار مهم و عظیم المنزلة و جلیل الشان و از سائر امور تبلیغیه
اهم و اعظم بوده و در نفوس صحابه ناگوار و ناخوش بود که آنجناب هم در ابلاغ آن خوف ایذا و ضرر از جانب ایشان فرمودند و صعف
آنکه در ابلاغ سائر احکام صلاتیه و فرعیه که احصای ندارد این خوف حاصل نشد و کاهی این عذر در آن راه نداد و کاهی کمان تکذیب و ۴۵
ضرر رسانیدن صحابه با ابلاغ آن بیان نفرموده و ظاهر است که این امر نیست مگر استخلاف حضرت امیر علیه السلام بنص صریح و اخذ بیعت
آنجناب از مردم و متوهم نشود که امر امامت جناب امیر را هم قبل ازین جناب رسالتمآب بنا بر ادعای شیعه مکرر را بیان فرموده
پس می باید که امر امامت هم مراد نباشد زیرا که غرض یا آنست که می باید که این امر بس عظیم و جلیل و نهایت کبیر الشان باشد و آن نیست
جز خلافت که در آن خوف ضرر و تکذیب متصور است بخلاف دیگر احکام جزئیه فرعیه که در آن تحقق این خوف غیر متصور و
این معنی بر مذهب سنیه زیاده تر روشن و واضح میگردد چنانچه از مشاهده مقالات شان در مدح و ثنای صحابه بعنوان دریافت
و امر خلافت را اگر چه آنحضرت مکرر ارشاد فرموده باشد لیکن چون امر بس جلیل و عظیم بوده لهذا تحقق خوف در آن متصور
معهذا آنکه خلافت و امامت جناب امیر را جناب رسالتمآب مکرر ارشاد فرموده لیکن آنچه در خم غدیر واقع شده امری جدید
بوده و آن استخلاف است بنص صریح و اخذ بیعت در قرب وفات چنانچه بلا تشبیه معمول سلاطین است که با وصفیکه بر
اولیای عهد خود بنصوص اشارات و تلویحات و تصریحات در اکثر اوقات نص میکنند لیکن معامله که با ایشان در قرب وفات
از استخلاف و نشانیدن بجای خود و اخذ بیعت و عهد امتثال فرمان شان از رعایا و برایا و تخصیص بجمع کثیر بعمل می آید
آن امری دیگری باشد که در حکم امر جدید است گویا الیوم نص بر خلافت واقع شده و کاهی متحقق نشده و بدیهی است که در

حدیث غدیر خم

مطلق دلالت بر خلافت خواه نص باشد خواه اشارت و در چنین استخلاف بمشهد عظیم واخذ بیعت فرق تفاوت بین السماء والارض است
و معهذا از حضرات سنیه می پرسیم که خود شما را حکم کردیم بفرمائید که آن کدام امر بوده که جناب رسالت مآب در ابلاغ آن خوف ضرر خود
نموده و دانسته که صحابه تکذیب آنحضرت خواهند کرد و بر آنجناب انبوه خواهند کرد و آنجناب را تنها خواهند گذاشت و خواهند گفت
که صنع بابن عمه مثل هذا الله اندک تامل کرده باید گفت که آیا آن امر همین بوده که جناب امیر محب ناصر مسلمین یا محبوب ایشان است
بالجمله عاقل منصف را این دلالت قطعیه کافی است و برای مجادل متعصب ... بده و عیان هم غیر شافی دوم آنکه آیه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا که بعد منصوب فرمودن جناب رسول خدا ص جناب
امیر را بر خلافت و امامت نازل شده نیز دلیل واضح است بر آنکه جناب رسول خدا ص در خم غدیر بر خلافت و امامت آنحضرت نص فرموده
ابن روزبهان از راه قلت تتبع یا تعصب انکار نزول این آیه درین روز کرده و آنرا از مفتریات شیعه انگاشته و هیچش خبر این
نیست که علامه حلی علیه الرحمه در بسیاری از مقامات نهج الحق بجهت اشتهار این قسم احادیث و وجدان آن بکثرت در کتب اهلسنت
نه بکتابی تنصیص کرده می فرماید و درین مقام هم نام کتاب ذکر نفرموده لهذا ابن روزبهان مفری یافته بانکار آن پرداخته حالانکه نزول این
آیت را درین روز اکابر محدثین اهلسنت روایت کرده اند چنانچه خود علامه حلی در منهاج الکرامه فرموده روی ابو نعیم
باسناده الی ابی سعید الخدری قال ان النبی ص دعا الناس الی غدیر خم وامر ما تحت الشجر من الشوک فقم فدعا ۲۲
علیا فاخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی ابطی رسول الله ص ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیة الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فقال رسول الله ص الله اکبر علی اکمال الدین
واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبولایة علی من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله انتهی و نطنزی و مغازلی و ابن مردویه و علی عاصمی و ابن عساکر و خطیب
هم نزول این آیه را درین روز روایت کرده اند ابو الحسن مغازلی در کتاب المناقب علی ما فی العمدة گفته اخبرنا ابو بکر احمد بن
محمد بن طاوان قال اخبرنا ابو الحسین احمد بن الحسین بن السماک قال حدثنی ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر
الحلدی حدثنی علی بن سعید بن قتیبة الرملی قال حدثنی ضمرة بن ربیعة القرشی عن ابن شوذب عن مطر
الوراق عن شهر بن حوشب عن ابی هریرة قال من صام ثمانیة عشرة من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا
وهو یوم غدیر خم لما اخذ النبی بید علی بن ابیطالب فقال الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی
یا رسول الله ص قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای ومولی
کل مؤمن ومؤمنة فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و در خصائص نطنزی علی ما نقل مذکور است عن ابی هریرة

حديث غدير خم

هريرة قال من صام ثمانية عشر من ذي الحجة وهو يوم غدير خم لما اخذ رسول الله ص بيد علي ع فقال الست اولى
بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله ص قال من كنت مولاه فعلي مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ يا بن
ابيطالب اصبحت مولاي ومولى كل مسلم فانزل الله اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت
لكم الاسلام دينا كتب له صيام ستين شهرا وابو محمد احمد بن محمد بن علي العاصمي رزين الفتى في شرح سوء هل اتى قصة واخبرنا ص
محمد بن ابي زكريا رحمه الله قال اخبرنا ابو اسمعيل بن محمد بن احمد الفقيه قال اخبرنا ابو محمد يحيى بن محمد العلوي
الحسيني قال اخبرنا ابراهيم بن محمد العامي قال اخبرنا حبشون بن موسى بن ايوب البغدادي قال حدثنا
علي بن سعيد الشامي الدبلي قال حدثنا ضمرة بن شوذب عن مطر عن شهر بن حوشب عن ابي هريرة قال من
صام يوم ثمانية عشر من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدير خم لما اخذ رسول الله ص بيد
علي بن ابيطالب قال الست ولي بالمؤمنين قالوا نعم يا رسول الله ص قال من كنت مولاه فعلي مولاه فقال
له عمر بخ بخ يا علي اصبحت مولاي ومولى كل مسلم فانزل الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم قلت و
اكثر الاخبار واهل التفسير على ان قوله اليوم اكملت لكم دينكم انزل يوم العرفة پر ظاهر است كه تعبير ازين امر
باكمال دين واتمام نعمت بليل واضحست برانكه درين روز امري بس جليل وعظيم وفخيم واقع شده كه بجهت آن اكمال دين و ٦٧
اتمام نعمت حاصل گرديده وظاهر است كه آن نيست مگر امامت وخلافت جناب امير عليه السلام كه آن اصل خامس از اصول دين است
وبجهت آن دين وايمان كامل ميگردد ومحتجب نماند كه علاوه بر ثبوت نزول آيه اكملت لكم دينكم بروز غدير از روايت نطنزي
وابن مغازلي ايشهم ثابت شد كه يوم غدير روزي است بسيار جليل الشان عظيم القدر كه ثواب صوم آن روز را حق تعالى
مثل ثواب شصت سال قرار داده واي تبجيل وتعظيم اعظم من ذلك واز عقول اينجماعه عقول عجب نيست كه بعد
سماع مثل اين احاديث هم تن باعتراف امر حق نديهند بلكه دست رد وابطال بر اينچنين امارات ودلالات هم نهند وروايت ثواب
يوم يوم غدير را ديگر اهلسنت هم نقل كرده اند سيد علي همداني در مودة القربى گفته عن ابي هريرة رض قال من صام يوم ثمانية
عشر من ذي الحجة كان له كصيام ستين سنة كذا وهو اليوم الذي اخذ فيه رسول الله ص بيد علي ع في غدير خم
فقال ص من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
وعن الامام الباقر عن ابائه عليهم السلام مثل ذلك بل يروي عن كثير من الصحابة فيما كان محلنه هذا الخبر
انتهى وابن كثير شامي در تاريخ خود از جهت كثرت تعصب وعناد روايت نزول آيه اليوم اكملت لكم را كه خودش از ثقات
وروات صحاح نقل كرده حتما وجزما كذب وموضوع گفته وهذه عبارته فاما الحديث الذي رواه ضمرة عن ابن

ص ... المودة الخامسة صفحه ٢٣

ص ... فصل في ايراد الحديث الدال على انه خطب بمكان بين مكة والمدينة في رجوعه من حجة الوداع قريب الجحفة يقال له غدير خم ... بها فصل على من كتاب حجة الوداع

حديث غدير خم

شوذب من مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن ابي هريرة قال لما اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد
علي قال من كنت مولاه فعلي مولاه فانزل الله عز وجل اليوم اكملت لكم دينكم قال ابو هريرة وهو يوم غدير خم
من صام يوم ثماني عشر من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا فانه حديث منكر جدا بل كذب لمخالفته لما ثبت
في الصحيحين عن امير المؤمنين عمر بن الخطاب ان هذه الآية نزلت في يوم الجمعة يوم عرفة ورسول الله صلى الله عليه وسلم
واقف بها كما قدمنا وكذا قوله ان صيام يوم الثامن عشر من ذي الحجة وهو يوم غدير خم يعدل صيام ستين شهرا
لا يصح لانه قد ثبت ما معناه في الصحيح ان صيام شهر رمضان بعشرة اشهر فكيف يكون صيام واحد يعدل ستين
شهرا هذا باطل وقد قال شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي بعد ايراده هذا الحديث هذا حديث منكر جدا
رواه حبشون الخلال واحمد بن عبد الله بن احمد النيري وهما صدوقان عن علي بن سعيد الرملي عن ضمرة قال
ويروى هذا الحديث من حديث عمر بن الخطاب ومالك بن الحويرث وانس بن مالك وابي سعيد وغيرهم باسانيد
واهية قال وصدر الحديث متواتر اتيقن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قاله واما اللهم وال من والاه فزيادة قوية
الاسناد واما هذا الصوم فليس بصحيح ولا والله نزلت الآية يوم عرفة قبل غدير خم بايام والله اعلم انتهى

كه باعتراف خود ابن كثير اين حديث را ضمره از ابن شوذب از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابي هريره روايت كرده واين روات ۶۸
همه از راويان صحاح اهلسنت اند اما ضمره پس ابو داود و ترمذي وابو داود وابن ماجه ونسائي در صحاح خود روايت كرده اند وهمچنين
اين ائمه اربعه از ضمره بن شوذب هم در صحاح خود روايت ميكنند واز مطر وراق هم اين هر چهار بزرگ وابن حبان ومسلم هم
در صحاح خود ها روايات اخراج ميكنند واز شهر بن حوشب نيز هم چهار ومسلم روايت كرده اند ودر بابعه مبدالي كه روايت
كردن اصحاب صحاح از كسي دليل است برينكه اكثر ثقه وانبها ثقه وعادل ومعتمد ومعتبر است پس چنين حديثي راكه بروات
روات صحاح سنيه مروي باشد بمقابله اهل حق محض تو انند رد وابطال نمودن كه بارها براين كتب مفاخرتها كرده اند ونازشها
نموده بلكه از راه قلت تامل وكثرت ابتلا بوساوس نفسانيه بجهت عدم اعتماد اهل حق برآن طعن وتشنيع بر ايشان ميكنند وذيل
يافه درائي وهرزه سرائي دست مي زنند كما يظهر من النواقض وقطع نظر ازينهمه ناقدين رجال ومنتقدين باكمال اهلسنت توثيق
اين روات هم كرده اند اما ضمره پس احمد بن حنبل او را بوصف صالح ستوده واز جمله معتمدين وثقات ومامونين ونص صريح نموده
كه در شام مردي نبود كه مثل او باشد ونيز گفته كه او ثقه مامون است ودور ان او ثقه است وابن يونس گفته كه او فقيه اهل شام بوده در زمان
خود وقال الذهبي في الكاشف ضمرة بن ربيعة الرملي ابو عبد الله عن مولاه علي بن ابي حملة وابراهيم بن ابي عبلة
وابن شوذب وعنه ايوب الوزان ودحيم وامم قال احمد صالح من الثقات لم يكن بالشام رجل يشبهه هو احب

[illegible]

اخبار لي من بقية وقال ابن يونس كان فقيههم في زمانه مات في رمضان سنة ٢٢١ و عبد الله بن شوذب نيز جماعتي

از ناقدين رجال توثيق كرده اند و در صلاح و ورع و تقدس بحدي بوده كه هر گاه او را ميديدند ملائكه را ياد مي نمودند في الكاشف

للذهبي عبد الله بن شوذب البلخي نزل الشام عن الحسن و محمد و مكحول و عنه ابن المبارك و ضمرة وثقه جماعة

كان اذا رأي ذكرت الملائكة توفي ٥٦ و عسقلاني در تقريب تصريح كرده باينكه ابن شوذب صدوق و عابد است و هذه

عبارته عبد الله بن شوذب الخراساني ابو عبد الرحمن سكن البصرة ثم الشام صدوق عابد من السابعة

مات سنة ست او سبع و خمسين و اما مطر وراق پس ثوق او هم شهره آفاق است ابن معين تصريح كرده كه او مرد

صالح است و ابو زرعه هم او را صالح گفته و ابو حاتم هم او را بوصف صالح الحديث ستوده و ابن حبان او را از ثقات شمرده

في الكاشف مطر الوراق ابن طهمان ابو رجاء الناسخ عن انس فقيل مرسل و عن شهر و الحسن و عنه الحمادان

و همام قال احمد هو في عطاء ضعيف قال ابن معين هو صالح توفي ١٢٩ و في الحاشية بعد قوله ابو رجاء الخراساني

مولى علي الاسلمي سكن البصرة قال ابو زرعة صالح و روايته عن انس مرسلة لم يسمع من انس شيئا و قال ابو حاتم

صالح الحديث و قال س ليس بالقوي و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات الخ و عسقلاني هم بر صدوق بودن او تصريص

اي النسائي ١٢

نموده و شهر بن حوشب اسم ابن معين و احمد بن حنبل توثيق كرده اند كما في الكاشف شهر بن حوشب التابعي ٦٩

عن مولاته اسماء بنت يزيد و ابي هريرة و ابن عباس و عنه مطر الوراق و ثابت عبد الحميد بن بهرام روى شعبة

عن شعبة لقيت شهرا فلم اعتد به و قال س ليس بالقوي و وثقه احمد و ابن معين الخ و عسقلاني هم در تقريب تصريص

اى النسائي ١٢

بر صدوق بودن شهر بن حوشب نموده و علاوه برين ترمذي صاحب صحيح اعتراف نموده باينكه بخاري تقويت امر شهر نموده

و فرموده كه شهر حسن الحديث است و احمد بن عبد الله العجلي گفته كه او ثقه شامي است و يحيي هم او را ثقه و ثبت گفته و يعقوب

بن شيبه هم او را ثقه دانسته و ذهبي تصريح نموده باينكه رفته اند بسوي احتجاج بشهر جماعتي و حرب كرماني از احمد روايت كرده كه

او توثيق شهر كرده و گفته چه خوب است حديث شهر و نسوي گفته كه اگر چه تكلم كرده است در شهر ابن عون ليكن او ثقه است

قال الذهبي في الميزان قال ابو عيسى الترمذي قال محمد هو البخاري شهر حسن الحديث و قوى امره

و قال احمد بن عبد الله العجلي ثقة شامي و روى عباس عن يحيى ثبت و قال يعقوب بن شيبة شهر ثقة طعن فيه

بعضهم قال ابن عدي شهر ممن لا يحتج به و لا يتدين بحديثه قلت ذهب الى الاحتجاج به جماعة فقال حرب

الكرماني عن احمد ما احسن حديثه و وثقه و هو حمصي و روى حنبل عن احمد ليس به باس و قال النسوي شهر

و ان تكلم فيه ابن عون فهو ثقة و هر گاه ثابت شد كه راويان اين حديث روات ثقات و رجال صحاح سته اند پس بنا بر احتجاج الحق

ص حرف العين ورق ٨٥/٢٢١

ص حرف العين ورق ٢٣/٨١ م

ص حرف الميم ورق ١٦٨/٢٢١

ص حرف الشين ورق ٤١/٢٣١

ص حرف الشين ورق ١٤٧/٣٠٢

باین روایت صحیح باشد و شبهه اینکه ابن کثیر برین روایت وارد کرده و از ذهبی نقل نموده بعد ظهور وثوق رواة آن لائق اصغا
نیست و معهذا توهم بطلان ثواب صوم غدیر بدلیلیکه ذکر کرده وقتی تمام شود که استحاله عدم زیادت ثواب صوم و کرامات علی
العموم بر صوم ماه رمضان بدلیلی قطعی ثابت کنند و بعد آن عدم جواز تخصیص آن عموم واضح سازند اما قدح این روایت بحدیث
صحیحین که در آن نزول این آیه بروز عرفه مرویست پس جوابش آنست که بعد تسلیم حدیث صحیحین از قدح و جرح و قطع نظر
از عدم صلاحیت معارضه اش با این روایت متفق علیها بین الفریقین محتمل است که این آیه شریفه دو مرتبه نازل شده باشد و
مثل این احتمال اعلامی اهلسنت جابجا ذکر میکنند چنانچه بر متتبع کتب حدیث و تفسیر و شروح حدیث مخفی نیست و معهذا بعض
متعصبین اهلسنت بالخصوص درین آیه تصریح کرده اند که محتمل است که دو مرتبه نازل شده باشد چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکره
خواص الامة گفته فان قیل فهذه الروایة التی فیها قول عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة
ضعیفة فالجواب ان هذه الروایة صحیحة وانما الضعیف حدیث رواه ابوبکر احمد بن ثابت الخطیب عن عبد الله بن علی
بن محمد بن بشر عن علی بن عمر الدارقطنی عن ابی نصر حبشون بن موسی بن ایوب الخلال رفعه الی ابی هریرة
وقال فی آخره لما قال النبی صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه نزل قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی الایة قالوا وقد انفرد بهذا الحدیث حبشون ونحن نقول نحن ما استدللنا بحدیث حبشون ٢٠
بل بالحدیث الذی رواه احمد فی الفضائل عن البراء بن عازب واسناده صحیح وروایة حدیث حبشون
مضطربة لانه قد ثبت فی الصحیحین ان قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم الآیة نزلت عشیة عرفة فی حجة الوداع
علی ان الازهری قد روی عن حبشون ولم یضعفه فان روایة حبشون احتملت ان الایة نزلت مرتین مرة بمکة ومرة
بمدینة والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب سوم از دلائل قطعیه و براهین سنیه و شواهد صادقه عدول و بینات لائقه
قبول بر آنکه معنی که حدیث غدیر نص بر امامت جناب امیر المؤمنین است و جناب رسالتمآب آنجناب را درین روز خلیفه
امام کرده اینست که حسان چون حدیث غدیر شنید از جناب رسالتمآب اجازت خواست که ابیاتی چند درین باب
منظوم کند پس آنحضرت ارشاد نمود که بگو علی برکة الله و حسان با اجازت و اذن شریف چند اشعار درین باب نظم کرد که در آن
تصریح نمود باینکه جناب رسالتمآب حضرت امیر را در روز غدیر امام و هادی گردانیده و بامامت و هدایت آنجناب را پسندیده
و چون جناب رسالتمآب این اشعار شنید مدح حسان نمود و اشعار او را پسند فرمود چنانچه در ما بعد از تذکره خواص الامه منقول
خواهد شد و دیگر ائمه سنیه نیز روایت آن کرده اند در خصائص نطنزی علی ما نقل مذکور است اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسن المهدی
قال ثنا احمد بن عبد الله بن احمد قال حدثنا محمد بن احمد بن علی قال حدثنا محمد بن عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا

صح
فی ذکر حدیث الغدیر
من الباب الثانی فی فضائل
علی علیه السلام

حدثنا يحيى الحماني قال حدثنا قيس بن الربيع عن ابي هارون العبدي عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله
دعا الناس الى علي ع في غدير خم وامر بما تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس فدعا عليا فاخذ بضبعيه فرفعهما
حتى نظر الناس الى بياض ابطي رسول الله ص ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الآية اليوم اكملت لكم دينكم واتممت
عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فقال رسول الله ص الله اكبر على كمال الدين واتمام النعمة ورضا الرب
برسالتي والولاية لعلي من بعدي قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله فقال حسان بن ثابت ائذن لي يا رسول الله ص فاقول في علي ابياتا تسمعها فقال قل على بركة
الله فقام حسان فقال يا معشر قريش اسمعوا قولي بشهادة من رسول الله ص في الولاية ثابتة يناديهم
يوم الغدير نبيهم * بخم واسمع بالرسول مناديا * يقول فمن مولاكم ووليكم * فقالوا ولم يبدوا هناك
التعاديا * الهك مولانا وانت ولينا * ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا * فقال له قم يا علي فانني
رضيتك من بعدي اماما وهاديا * هذا حديث له طرق كثيرة الى ابي سعيد الخدري انتهى ازين عبارت
واضح گرديد که ابو سعيد خدري نزول آيه اليوم اكملت لكم بروز غدير وانشاد حسان بن ثابت اين اشعار را روايت كرده واين اثبت
را بسوي ابي سعيد طرق كثيره است ونظيري هم اعتماد بر آن وارد وازين صرحتر كدام نص وضح در خيال انحضرت است كه در
باره امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام تنصص آن كرده آيد حسان كه از جله صحابه اعيان وسر امد شعراى زمان سرور انس و
جان است با واز بلند نداورداده كه مراد از مولى اولى بالتصرف وامام است حاليا هم اگر حضرات اهل سنت در دلالت ونص بودن
حديث غدير برامامت جناب امير عليه السلام شكي وريبي دارند چاره آن بتقرير وتحرير متصور نيست واگر بروايت نظيري كه حال فضل
وجلالت او فيما سياتي منقول خواهد شد گوش نه نهند اينك بعرض ميرسانم كه ديگر ثقات محدثين واعلام متمهرين نيز روايت اين اشعار
حسان بن ثابت كرده اند ابو بكر بن مردويه على ما نقل باسناد خود از ابو سعيد خدري روايت كرده ان النبي يوم دعا الناس
الى غدير خم وامر بما كان تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس ثم دعا الناس الى علي فاخذ بضبعيه
فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطي رسول الله ص ولم يتفرقا حتى نزلت هذه الآية اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي الآية فقال ص الله اكبر على كمال الدين وتمام النعمة ورضا الرب برسالتي والولاية لعلي
ثم قال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
فقال حسان بن ثابت يا رسول الله ص اتاذن لي اقول ابياتا قال قل على بركة الله فقال حسان يا معشر قريش
اسمعوا شهادة رسول الله ص يناديهم يوم الغدير نبيهم * بخم واسمع بالنبي مناديا * يقول فمن مولاكم ووليكم

ا

حدیث غدیر خم

فقالوا ولم یبدوا هناك تعامیا * الهك مولانا وانت ولینا * ولن تجدن منا لك الیوم عاصیا * فقال له قم
یا علی فاننی * رضیتك من بعدی اماما وهادیا * هناك دعا اللهم وال ولیه * وكن للذی عادی علیا
معادیا * قال فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنیئا لك یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولای ومولی
كل مؤمن ومؤمنة واگر روایت مثل ابن مردویه هم علاج عصبیت آنحضرات نتواند ساخت بلكه او را هم هدف سهام طعن وملام سازند
كه چرا چنین اشعار متضمن نص جلی بر امامت خلیفه برحق از صحابی عادل روایت میكند ناچار برای تسكین وسواس خاطر آنحضرات تفحص وتكرر
بكار میبرم وصحت این اشعار از كلام عمده محدثین متاخرین آنحضرات بلكه مجددین ایشان ثابت كنم وزبان قیل وقال را مقطوع
سازم پس مخفی نماند كه شیخ جلال الدین سیوطی رساله مسمی بالازهار فیما عقده الشعراء من الآثار تصنیف كرده ودر آن رساله
اشعاری كه متضمن مضامین احادیث وآثار است جمع نموده وبدان استدلال بر صحت وشهرت آن احادیث فرموده چنانچه
در اول آن گفته هذا جزء جمعت فیه الاشعار التی عقد فیها شیء من الاحادیث والآثار وسمیته بالازهار فیما عقده
الشعراء من الآثار وله فوائد منها الاستدلال به علی شهرة الحدیث فی الصدر الاول وصحته وقد وقع ذلك لجماعة
من المحدثین ومنها ایراده فی مجالس الاملاء ومنها الاستشهاد به فی فن البدیع فی انواع العقد والاقتباس والانسجام
ودر همین رساله سیوطی میفرماید فی تذكرة الشیخ تاج الدین بن مكتوم لحسان بن ثابت الانصاری رض ~ ینادیهم ۷۲
یوم الغدیر نبیهم * بخم فاسمع بالرسول منادیا * وقال فمن مولاكم ولیكم * فقالوا ولم یبدوا هناك تعامیا *
الهك مولانا وانت ولینا * ولم تلق منا فی الولایة عاصیا * فقال له قم یا علی فاننی * رضیتك من بعدی اماما
وهادیا * فمن كنت مولاه فهذا ولیه * فكونوا له انصار صدق موالیا * هناك دعا اللهم وال ولیه * وكن للذی عادا
علیا معادیا * وایضا للسید الحمیری ~ یا بایع الدین بدنیاه * لیس بهذا امر الله * من این ابغضت امام الهدی
واحمد قد كان یرضاه * من الذی احمد من بینهم * یوم خم ثم ناداه * اقامه من بین اصحابه * وهم حوالیه وسماه *
هذا علی بن ابی طالب * مولی لمن قد كنت مولاه * فوال من والاه یا ذا العلی * وعاد من قد كان عاداه * وقال بعضهم
اذا انا لم احفظ وصاة محمد * ولا عهده یوم الغدیر موكدا * فانی كمن یشتری الضلالة بالهدی * تنصر من بعد
التهود انتهی برای خدا تعصب وعناد را گذاشته یك لحظه تامل در اشعار حسان بن ثابت باید فرمود كه شعر فقال له قم
نص صریح است بر آنكه جناب رسالتمآب در روز غدیر نص خلافت وامامت جناب امیر علیه السلام فرموده زیرا كه معنایش آنست كه
جناب سرور كائنات گفت بحضرت امیر علیه السلام كه ای علی برخیز كه من پسندیدم ترا بحالیكه تو امام وهادی هستی بعد من نمیدانم
كه درین كلام حسان بن ثابت حضرات اهل سنت كدام توجیه وتاویل بر پا خواهند فرمود آیا لفظ امام وهادی را هم بمعنی محب و

عله نقل هذه العبارة علی الاصل هذه الرسالة الازهار هی فی آخرها منه ای مجمعه رسائل السیوطی الرسالة موجودة فی بعض خزانة الكتب التی تنفع الاله ولكن الماجد اعلی الله مقامه نقل العبارة نسخة الازهار تشتمل علیه ما هی علیه منه

حدیث غدیر

(المودة الخامسة ورق ...)

محب و ناصر یا محبوب خواهند گرفت یا حسان بن ثابت را از پایهٔ اعتبار ساقط خواهند کرد و هر چه کنند از نیحضرات بعید نیست چهارم
آنکه فاضل ربانی سید علی همدانی که مناقب و محامدش مجملا از نفحات جامی و اعلام الاخیار کفوی و مفصلا از خلاصة المناقب
وثوق و عظمت و تمادحش از ایضاح رشیدی میتوان دریافت در مودة القربی آورده عن عمر بن الخطاب قال نصب
رسول الله ص علیا علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من
خذله وانصر من نصره اللهم انت شهیدی علیهم قال و کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح فقال لی
یا عمر لقد عقد رسول الله ص عقدا لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر فقلت یا رسول الله ص انك
حیث قلت فی علی کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح قال کذا و کذا فقال نعم یا عمر انه لیس من ولد
آدم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیکم ما قلته فی علی انتهی و این حدیث که بجهة علو حق حضرات اهل سنت آورده اند
و در حقیقت مذهب ایشان را از بیخ بر میکند دلیل واضح و برهان ساطع است بر آنکه آنچه یوم الغدیر واقع گشته عقد امامت
و خلافت جناب امیر علیه السلام بوده نه آنچه اهل سنت میگویند که اظهار ناصریت یا محبوبیت آنجناب بود و صاحب و جیزه بعد ذکر
این حدیث فرموده بعد گذارش این حدیث فقیر از حضرات رجای آن دارد که هر چند کتمان حق را بدرجه قصوی رسانیده اند مگر این
۷۳ باقتضای امر مقتدای خود یعنی جناب خلافت مآب از چراه روی و اوی تاویل و توجیه پا کشیده دست بعروة الوثقای انصاف
زنند و اعتراف کنند که آن عهد عهد خلافت بوده و معهذا دست تاسف و حسرت بالند که با وجود قرع عصا از جانب روح الامین
بارز جناب فاروق باعث حل آن شدند انتهی و فقیر میگوییم که چون سنت الله جاری شده بانکه بر فراعنه و ضالین و روساء
شیاطین او تعالی شانه حجت خویش را بابلغ وجوه و اوضح تاکیدات باتمام میرساند تا نباشد که روز بازپرس رو بروی حق سبحانه
تعالی عذری پیش نهند و سید انست که باعث ایقاد نار فتنه و فساد و انتزاع خلافت از خلیفه برحق خلیفه ثانی خواهد بود
بهذا حجت خویش را براو بایضاح حق بانزال کتاب اولاً و بر زبان رسول ثانیاً و بر لسان جبرئیل علیه السلام ثالثا تمام نمود
و آنچه کمتر از مکالمه ملکیه با احدی از امت در تبلیغ و انذار شفاها بوقوع آمده با عمر واقع کرد لیکن آن مخمور پیمانه محبت امارت
این همه تاکیدات و ارشادات صلا گوش ننهاد و کرد آنچه کرد و خواهند دید آنچه خواهد دید و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
پنجم آنکه قصه نزول آیه سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع در حق آن منافقیکه از خلافت و امامت جناب
امیر سر تافته بود دلیل واضح و برهان قاطع است بر آنکه جناب رسالتمآب ص در یوم غدیر نص بر خلافت جناب امیر نموده و این قصه را
ثعلبی و کواشی در تفسیر و سید نور الدین سمهودی در جواهر العقدین و مناوی در فیض القدیر و جمال الدین محدث در اربعین خود و سبط
ابن الجوزی در تذکره خواص الامة و محمد بن طلحه در مطالب السئول و ابن الصباغ در فصول مهمه و علی بن برهان الدین حلبی شافعی

حديث غدیرخم

ودرلسان المیزان آورده والله ودراربعین جمال الدین محدث که از مشایخ اجازه فاضل مخاطب از اکابر محدثین اهل سنت است ود
خطبه آن تصریح نموده که این چهل حدیث در فضائل جناب امیر علیه السلام از کتب معتبره نقل ساخته مذکورست الحدیث الثالث
عشر عن جعفر بن محمد عن آبائه الکرام علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس
فاجتمعوا فاخذ بید علی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله وادر الحق معه حیث کان وفی روایة اللهم اعنه واعن به وارحمه وارحم به وانصره وانصر به فشاع ذلك
وطار فی البلاد فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ناقة له فنزل بالابطح عن ناقته وانا خها
فقال یا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله فقبلناه منك وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلنا
منك وامرتنا بالزکوة فقبلناه منك وامرتنا ان نصوم فقبلناه منك وامرتنا بالحج فقبلناه منك ثم لم ترض
بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمك تفضله علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منك ام من الله عز
وجل فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولی الحارث بن النعمان
وهو یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب
الیم فما وصل الی راحلته حتی رماه الله عز وجل بحجر فسقط علی هامته وخرج من دبره فقتله وانزل الله عز وجل
سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع و در تفسیر کواشی علی النقل مذکورست وقیل انه لما قال النبی من کنت
مولاه فعلی مولاه وشاع ذلك وبلغ ذلك الحرث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال یا محمد امرتنا بالتوحید
والصلوة والزکوة والصوم والحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمك ففضلته علینا وقلت من
کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منك او من الله فقال والله الذی لا اله الا هو انه من الله فولی الحارث ویقول
اللهم ان کان ما یقوله محمد حقا فامطر علینا حجارة فما وصل الی راحلته حتی رماه الله تعالی بحجر فسقط علی هامته
وخرج من دبره فقتله فانزل الله سال سائل بعذاب واقع وابن الصباغ در فصول مهمه گفته ونقل الامام ابو اسحاق الثعلبی
رحمه الله تعالی فی تفسیره ان سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع
فیمن نزلت فقال للسائل لقد سالتنی عن مسئلة ما سالنی احد عنها قبلك حدثنی ابی عن جعفر بن
محمد عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ
بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه فشاع ذلك وطار فی البلاد وبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهری
فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ناقة له فاناخ ناقته ونزل عنها وقال یا محمد امرتنا عن الله عز وجل ان نشهد ان لا اله

حديث غدير خم

لا اله الا الله وانك رسول الله فقبلنا منك وامرتنا نصلي خمسا فقبلنا منك وامرتنا بالزكوة فقبلنا
وامرتنا ان نصوم رمضان فقبلنا وامرتنا بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتى نعت بضبعي ابن عمك تفضله
علينا فقلت من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شيء منك ام من الله عز وجل فقال النبي صلى الله عليه وسلم
والذي لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول اللهم ان كان
ما يقوله محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز
وجل بحجر سقط على هامته فخرج من دبره فقتله فانزل الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له
دافع من الله ذي المعارج ور كتاب انسان العيون في سيرة الامين المامون تصنيف علي بن برهان الدين حلبي شافعي مذكور است
قال بعضهم ولما شاع قوله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه في جميع الامصار وطار في جميع الاقطار
فبلغ الحارث بن النعمان الفهري فقدم المدينة واناخ راحلته عند باب المسجد فدخل والنبي صلى الله عليه
وسلم جالس وحوله اصحابه فجاء حتى جثى بين يديه ثم قال يا محمد انك امرتنا ان نشهد ان لا اله الا الله
وانك رسول الله فقبلنا ذلك منك وانك امرتنا ان نصلي في اليوم والليلة خمس صلوات ونصوم شهر رمضان
ونزكي اموالنا ونحج البيت فقبلنا ذلك منك ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته وقلت
من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شيء من الله ام منك فاحمرت عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال
والله الذي لا اله الا هو انه من الله وليس مني قالها ثلاثا فقام الحارث وهو يقول اللهم ان كان هذا هو الحق
من عندك وفي رواية اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فارسل علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فوالله ما
بلغ باب المسجد حتى رماه الله بحجر من السماء فوقع على راسه فخرج من دبره فمات وانزل الله تعالى سال سائل بعذاب
واقع للكافرين ليس له دافع الاية وسيد نور الدين سمهودي در جواهر العقدين گفته وروى الامام الثعلبي في تفسيره ان سفيان
بن عيينة رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع فيمن نزلت فقال للسائل سالتني عن
مسئلة ما سالني عنها احد قبلك حدثني ابي عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم لما كان بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي رضي الله عنه وقال من كنت مولاه
فعلي مولاه فشاع ذلك وطار في البلاد فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري فاتى رسول الله صلى الله
عليه وسلم على ناقة له فنزل بالابطح عن ناقته واناخها وقال يا محمد امرتنا ان نشهد ان لا اله الا الله و
انك رسول الله فقبلناه منك وامرتنا ان نصلي خمسا فقبلناه منك وامرتنا بالزكاة فقبلنا وامرتنا

صح
في ذكر حجة الوداع

صح
في الذكر الرابع
من القسم الثاني

ان نصوم فقبلنا وامرتنا بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتى نعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا وقلت من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شيء منك ام من الله عز وجل فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولى الحارث وهو يريد راحلته وهو يقول اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل الى راحلته حتى رماه الله بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فقتله فانزل الله تعالى سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع وثانيا

كه از عمده محدثين اهل سنت است در كتاب فيض القدير شرح جامع صغير در شرح حديث من كنت مولاه فعلي مولاه على ما نقل العلامة الدهلوي في تجنباته آورده وفي تفسير الثعلبي عن ابن عيينة قال ان النبي لما قال ذلك طار في الآفاق فبلغ الحارث بن النعمان فاتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد امرتنا عن الله بالشهادتين فقبلناهما وبالصلوة والزكوة والصيام والحج فقبلناها ثم لم ترض حتى نعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا فهذا شيء منك ام من الله فقال والذي لا اله هو انه من الله فولى وهو يقول اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل الى الراحلة حتى رماه بحجر فسقط على هامته

٧٦ فخرج من دبره فقتله انتهى وصاحب تحفه در تعداد ادله دلالت حديث غدير بر خلافت جناب امير عليه السلام افاده فرموده اما الثاني پس آيه سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع كه آن را بانزاو حجت بالغه است بر اختصاص حضرت امير المؤمنين بخلافت ودليل بديهي ولي است بر اينكه مراد پيغمبر خدا از لفظ مولى در حديث من كنت مولاه فعلي مولاه محب وناصر نبود بلكه متصرف في الامور بود وعلماي سنيه اگر زمين را آسمان دوزند وبار ركاب اعتساف در خارزار مشتبهات اندوزند همي مني تو انند كرد ثم نقل رحمه الله تعالى تلك الرواية وقال اذا دريت هذا فظهر لك انه لا يمكن ان يعتري لاحد شبهة في ان ما جرى في خم غدير كان نصب علي على الخلافة بامر الله تعالى لا غير تبيانش كه از نهايت وضوح حاجت تبيين ندارد بطريق تنبيه على البديهيات آنكه اگر از لفظ مولى همين ناصر ومحب مفهوم ميشد چنانكه حضرات سنيه كار با نصاف فرموده او عادا ند نضر بن حارث چرا همين اقرار شهادت خدا ورسول وصوم وصلوة وزكوة وحج اركان دين ميساخت وچرا ميگفت كه رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا واگر از غلط فهميده بود بمنصب رسالت ضروري وهم شفقت نبوي بحال امت خود ايجاب آن داشت كه حضرت رسالت باو ميفرمودند كه درين باب كدام تفضيل براي علي بن ابيطالب است كه ترا نا گوار گذشته من علي را محب وناصر شما ساخته ام ومنصور ومحبوب فضيلتي ندارد واگر بالفرض والتقدير ازين جهت فضيلتي براي علي هست تا براي شما نيز هست

صه في شرح حديث الغدير من حرف الميم

حدیث غدیر خم

ضرری ندارد بلکه نافع است تا آن مسلمان از چنین عذاب محفوظ میماند و سوگند حضرت محمد بصادق که این امر من الله بوده معا
مبطل آن ادعای مختلق که این همه تجشم [illegible] بعض صحابه از جانب رسول کبریا بود والعیاذ بالله خبر صادق
خانت و آن لفظ که بر زبان نمیتوانم آورد [illegible] نعمت ایزدی در این امر با آنکه خدای علیم حلیم و غفور و بر کریم است
و نزول عذاب باین عجلت دلیل دو امر است یکی انیکه حضرت کبریا این امر جلیل از مهمات و مکملات دین بود
که منکر چنین عذاب باین سرعت سریعه مبتلا شد دوم آنکه کسانیکه بعد از این هم منکر این امر و مرتکب [illegible] منکر اند گو در دنیا
از عذاب محفوظ اند که سیعلم الذین [illegible] و از زیاده ازین ادب مقتضی نیست فقیر میگویم ایراد اهلسنت این روایت را در
کتب خویش فی الحقیقت از ماثرات علو حق باید دانست که مذهب ایشان را هباءً منثوراً ساخته و ظاهر است که برین
تقدیر اراده معنی محب یا ناصر از مولی وجهی از جواز ندارد و نیز ظاهر اگر اراده معنی محبوب قطع نظر از آنکه مخالف لغت است
کما سیجیء نیز باطل است که در ایجاب محبت کسی بر کسی تفضیل او لازم نمی آید که محبت مومنین بر رسول خدا هم لازم است
و تفضیل مومنین العیاذ بالله بر آنجناب لازم نمی آید و بالفرض اگر این ایجاب محبت موجب تفضیل آنجناب بود بر همه
کسانیکه محبت آنجناب واجب کرده پس باز هم مطلوب ما حاصل است که بنا برین تفضیل آنجناب بر شیوخ ثلثه
هم ثابت خواهد گردید که ایشان درین خطاب داخل بودند نه خارج و هم خطاب شیخین بمولای مومنین بانیکه هنیئاً لک ۷۷
یا ابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مومن و مؤمنة دلیل واضح است بر آنکه ایشان
هم درین خطاب داخل اند و عجب بود که اگر تصریح بودن شیخین در آن روز و حضور شان در آن مجمع منقول نمیگشت
حضرات اهلسنت میگفتند که محتمل است که ایشان در آنجا حاضر نباشند و این خطاب غیر مخاطب اگر چه عموم من آن را
باطل کرده باشد و جناب علامه حلی در منهاج الکرامه این خبر را ذکر فرموده و ابن تیمیه در جواب او چون راه تاویلی و توجیهی نیافته
سراسیمه شده بر رد و ابطال آن برخاسته و قریب پنج شش ورق طولانی در صرف تکذیب آن نگاشته حالانکه ثقات
اعلام اهلسنت این روایت را اخراج کرده اند چنانچه دانستی و ابن عیینه که از اجله اعلام و اکابر ائمه عظام اهلسنت است
و اثبات توثیقش از قبیل اثبات ثابتات و ایضاح واضحات است این خبر را بسند خود از حضرت امام همام
جعفر صادق علیه السلام از آبای طاهرین آنجناب نقل کرده است پس حضرات اهلسنت نسبت وضع و اختلاق
درین سند بکدام کس خواهند فرمود مگر آنکه العیاذ بالله مثل نواصب معادات و منافات با اهلبیت طاهرین پیش گرفته
بوقوع حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قدح و آن کنند و نیز بالتمام قطع او نسبت وضع با آنجناب نمایند که در حق حضرت
امام رضا علیه السلام یاتی عن آبائه بالعجائب میگویند و اعجب آنکه فاضل مخاطب و تلمیذ رشیدش سکوت را بعد نقل

صفحه
جواب البرهان الثانی من المنهج الثانی
ورق ۳۹۱ جلد ثانیه

صفحه
در فیض القدیر شرح حدیث [illegible] علی ثلث خصال الخ
ورق [illegible] جلد اول

صفحه
مذکور در المیزان فی ترجمه علی بن موسی بن جعفر علیه السلام

صفحه
باب چهارم تحفه
۲۴۶ صفحه
۲۷۶

صفحه
[illegible]
از جواب نفاق الشیخان

حدیث غدیر خم

کلام مخالف و دلیل تسلیم و تصدیق می انکارند پس نقل روایات بطرق خود و تفسیر کلام الهی و شرح احادیث نبوی بطریق اولی
بالبداهت دلیل تسلیم و تصدیق خواهد بود و از ین هم لطیفه آنست که این روزبهان ببعض روایات واهیه حاکم که از
ائمه سنیه است بجهت نسبت میل تشیع باو احتجاج بر اهل حق میکند حیرانم که هرگاه روایات حاکم بر شیعه حجت باشد حالانکه شیعه
حاکم را از مبتدعین و ملحدین می دانند و هرگز روایات و مقالات او را بجوی نمیشمارند چگونه روایتیکه ابن عیینه امام الائمه سنیه
از پدر خود از ائمه طاهرین نقل کرده بر انحضرات حجت نشود ششم آنکه ابن کثیر شامی در تاریخ خود روایت کرده قال ابن

> صــ
> فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه خطب بمکان بین مکة والمدینة فی مرجعه من حجة الوداع قریبا من الجحفة یقال له غدیر خم فبین فیها فضل علی

جریر حدثنا احمد بن عثمان ابو الجوزاء ثنا محمد بن خالد بن عثمة ثنا موسی بن یعقوب الزمعی و هو
صدوق حدثنی مهاجر بن مسمار عن عائشة بنت سعد سمعت اباها یقول سمعت رسول الله یوم
الجحفة و اخذ بید علی فخطب ثم قال ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت فرفع ید علی فقال هذا ولیی
والمؤدی عنی و ان الله موال من والاه و معاد من عاداه قال شیخنا الذهبی هذا حدیث حسن غریب
ثم رواه ابن جریر من حدیث یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر عن مهاجر بن مسمار فذکر الحدیث و انه علیه السلام
وقف حتی لحقه من بعده و امر برد من کان تقدم فخطبهم الحدیث و اینحدیث را نسائی هم در کتاب خصائص

> صــ
> ذکر قول النبی علی ولی کل مؤمن من بعدی
> صفحه ۴۳

وارد کرده حیث قال انبانا زکریا بن یحیی بن عبد الرحیم قال انبانا ابراهیم قال ثنا معن قال ثنی موسی ۴۸
بن یعقوب عن المهاجر بن مسمار عن عائشة بنت سعد عن سعد و عامر بن سعد ان رسول الله خطب
فقال اما بعد ایها الناس فانی ولیکم قالوا صدقت ثم اخذ بید علی فرفعها ثم قال هذا ولیی و المؤدی
عنی و ان الله من والاه و عاد الله من عاداه ازین حدیث بقرینه لفظ والمؤدی عنی ظاهر است که مراد از لفظ مولی
یا ولی هرچه باشد محب و ناصر و اشباه آن نیست بلکه مراد از آن خلیفه و امام است که ادای احکام از جانب رسالتمآب
کار اوست و صریحتر ازینحدیث دیگر است که آنرا هم ابن کثیر در تاریخ خود وارد کرده حیث قال قال الامام احمد ثنا یحیی

> صــ
> نشان سابق

بن آدم و ابن ابی بکر قالا ثنا اسرائیل عن ابی اسحاق عن حبشی بن جنادة قال یحیی بن آدم و کان قد شهد
حجة الوداع قال قال رسول الله علی منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا او علی ازینحدیث ظاهر است که
جناب رسالتمآب مقرر فرموده که ادا نمیکند از جانب من کسی مگر من یا علی و چون فقره لا یؤدی عنی الا انا او علی
مطلق است و تقییدی در آن غیر واقع لهذا شامل جمیع امور خواهد بود و هرگاه تادیه جمیع امور از جانب رسالتمآب منحصر
در ذات شریف آنحضرت باشد لهذا نمی تواند شد که خلیفه و امام غیر آنجناب باشد چه کار خلیفه و امام همین است که تبلیغ امور
و تادیه آن از جانب جناب رسالتمآب بکند و این صفت عمده صفات و اهم شعائر خلیفه است و هرگاه این صفت منحصر

حدیث غدیر خم

منحصر در جناب امیر علیه السلام باشد غیر آنجناب چگونه خلیفه و امام می‌تواند شد هفتم آنکه شک نمودن ابو الطفیل در حدیث غدیر
و استنکار و استعظام آن دلیل صریحست بر آنکه این حدیث دلیل امر عظیمی جلیل الشان بوده که برای هر کس حاصل نبوده و اگر
مراد از آن صرف همین معنی میبود که جناب امیر علیه السلام محب و ناصر مؤمنین یا محبوب ایشانست این امر هرگز لائق استبعاد
و استنکار نبود که اولا این معنی برای جمیع مؤمنین علی العموم ثابت و برای صحابه و سائر اهلبیت علیهم السلام بالخصوص در احادیث
کثیره متحقق و جناب رسالتمآب در حق آنجناب بمراتب بیشمار و کرات و مرات بسیار این امر را ثابت فرموده پس
ابو الطفیل نهایت سفیه و بیعقل باشد اگر مثل این امر شائع و ذائع را استبعاد و استنکار نماید و استنکار و استعظام ابو
الطفیل از روایات سابقه واضحست در روایت ابو حاتم که در ریاض النضره مذکور است منقولست که ابو الطفیل گفت
که من بعد شنیدن استشهاد جناب امیر بر حدیث غدیر و شهادت مردم بر آن بیرون آمدم و در نفس من شک بود تا آنکه با
زید بن ارقم ذکر آن نمودم و او هم تصدیق کرد پس محل امعانست که آیا ابو الطفیل با اینهمه جلالت شان و عظمت و علم و
دانش و تشیعی شک داشت که جناب رسالتمآب ایجاب دوستی جناب امیر نموده و حکم بآن داده و یا ناصریت و محبیت
آنجناب بیان فرموده هرگز عاقلی این را تجویز نخواهد کرد و در روایت کنز العمال از ابن جریر نیز مذکورست که ابو الطفیل
۷۹ بعد شنیدن حدیث غدیر از زید بن ارقم سوال کرد که آیا تو شنیدی این را از جناب رسالتمآب زید بن ارقم گفت که احدی
در آنجا حاضر نبود مگر آنکه بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده و نسائی هم روایت شک و ریب ابو الطفیل و استنکار
او حدیث غدیر را روایت کرده حیث قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الحمال قال ثنا مصعب
بن المقدام قال ثنا فطر بن خليفة عن ابي الطفيل و ابو داود قال ثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطر عن ابي
الطفيل عامر بن واثلة قال جمع علي الناس في الرحبة فقال انشد بالله كل امرء سمع رسول الله
يقول في غدير خم ما سمع فقام اناس فشهدوا ان رسول الله قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني
اولى بالمؤمنين من انفسهم وهو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت وفي نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارقم فاخبرته فقال وما تنكر
انا سمعته من رسول الله واللفظ للاول هشتم آنکه تعدید ابن عباس حدیث غدیر را از فضائل خاصه جناب امیر
چنانچه در ما بعد مذکور خواهد شد صریحست در آنکه احدی درین فضیلت مشارک آنجناب نبوده و ظاهرست که اگر مراد از
مولی درین حدیث محب یا ناصر یا محبوب باشد این معانی اختصاصی بجناب امیر ندارد بلکه دیگر صحابه هم درین صفات شریک
اند پس معلوم شد که مراد از آن خلافت و امامت است و آن البته نسبت سائر صحابه مخصوص بآنجناب بوده نهم آنکه

ذکر قول النبی علی ولی کل مؤمن من بعدی [illegible]
احمد بن [illegible]

حدیث غدیر خم

سعد بن ابی وقاص که از اکابر صحابه است نیز حدیث غدیر را از مناقب و فضائل مختصه آنجناب شمرده و در حق آن گفته که اگر یکی
هم از آن برای من می بود بهتر بودی از شتران سرخ مو چنانچه نسائی در خصائص آورده اخبرنا حرمی بن یونس بن محمد
الطرطوسی قال ثنا ابو غسان قال ثنا عبد السلام عن موسی الصغیر عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد
رضی الله عنه قال کنت جالسا فتنقصوا علی بن ابیطالب فقلت لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ان له خصالا ثلاثا لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعته یقول انه منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی وسمعته یقول لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله
وسمعته یقول من کنت مولاه فعلی مولاه و این حدیث در باب اعداد از کنز العمال هم منقول خواهد شد و ظاهر است که اگر مراد از حدیث
غدیر صرف ناصریت و محبیت جناب امیر یا محبوبیت آنجناب میبود این همه شغف و وله سعد بن ابی وقاص و این استعظام و استکبار
و تمنی نداشت چه این امور برای تمام صحابه ثابت است اختصاصی بآن جناب نداشت و خود سعد بن ابی وقاص را این امور حاصل
بود که او هم محب و ناصر مومنین و محبوب ایشان بوده دهم آنکه روایات استشهاد جناب امیر علیه السلام بحدیث غدیر خم دلیل واضح صحت
برآنکه این حدیث دلالت بر امامت آنجناب دارد و اگرچه سابقا نبذی از روایات متضمنه این معنی منقول شده لیکن درین جا روایا ۸۰
دیگر باید شنید در مسند احمد بن حنبل مسطور است حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنا ابن نمیر قال حدثنا عبد الملک
عن ابی عبد الرحیم الکندی عن زاذان ابی عمر قال سمعت علیا فی الرحبة وهو ینشد الناس من شهد رسول
الله یوم غدیر خم وهو یقول ما قال فقام ثلثة عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله وهو یقول من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وایضا فی المسند حدثنا عبد الله قال حدثنی
ابی قال حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنا الربیع یعنی ابن ابی صالح الاسلمی قال حدثنی زیاد بن ابی زیاد قال سمعت
علی بن ابیطالب ینشد الناس فقال انشد الله رجلا مسلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر
خم ما قال فقام اثنا عشر بدریا فشهدوا وایضا فیه حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنا علی بن حکیم الاودی
قال اخبرنا شریک عن ابی اسحاق عن سعید بن وهب وعن زید بن یثیع قال نشد علی الناس فی الرحبة من
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر خم الا قال فقام من قبل سعید ستة ومن قبل زید
ستة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یقول لعلی یوم غدیر خم الیس الله اولی بالمؤمنین قالوا بلی قال اللهم
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وایضا فیه حدثنا عبد الله حدثنی ابی ثنا
محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی اسحاق قال سمعت سعید بن وهب قال نشد علی الناس فقام خمسة او ستة

صح ذکر منزلة علی بن ابیطالب صفحه ۳۴

صح من مسند علی رضی الله عنه ورق ۹۹ صفحه ۲۹

صح نشان سابق ورق ۵۱ ۲۹۰

صح نشان سابق ورق ۹۹ ۲۹۰

صح نشان سابق ورق ۱۸۸ ۲۹۰

ستة من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كنت مولاه
فعلي مولاه وايضا فيه حدثنا عبد الله حدثني ابي حدثنا اسود بن عامر انبانا ابو اسرائيل عن الحكم عن ابي
سليمان عن زيد بن ارقم قال استشهد علي الناس فقال انشد الله رجلا سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول
اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فقام ستة عشر رجلا فشهدوا

ظاهر است که استشهاد جناب امیر علیه السلام دلیل صریحیست بر آنکه حدیث غدیر دلالت بر امامت و خلافت آنحضرت دارد زیرا که
ناصریت و محبیت یا محبوبیت حاجت استشهاد نداشت که امری بود ظاهر و با هر کسی را در آن مجال انکار نبود و جمیع
حاضرین رحبه که جمله صحابه و اصحاب حل و عقد و متولیان امر استخلاف و شوری بودند هرگز درین باره ریبی و استبعادی
و انکاری نداشته باشند پس بمقابله ایشان استشهاد نمودن بر امری که همه شان معترف بآن باشند و احدی انکار آن
نداشته عبث است و از اینجاست که ابن روزبهان اصل استشهاد جناب امیر را بر حدیث غدیر باطل و احاصل دانسته
بانی دلیل تکذیب استشهاد آنحضرت از انس و بد دعا نمودن بر او بجهت کتمانش نموده کما ستطلع و از این کلام ابن روز
بهان عند التامل نکته لطیف بر می آید و آن اینست که بقول ابن روزبهان استشهاد جناب امیر بر حدیث غدیر باطل و
٨١ وقوعش از جناب امیر مستبعد بلکه ممتنع گردید حالانکه استشهاد آنحضرت بر حدیث غدیر بروایات متکثره و احادیث متعدده
ثابت و متحقق پس قول ابن روزبهان وجهی از صحت نخواهد داشت مگر اینکه غرضش تکذیب استشهاد بر حدیث غدیر
لا من حيثية نفس الحديث باشد بلکه مرادش تکذیب آن من حيثية كون هذا الاستشهاد استشهادا على وجوب
محبته او ناصريته و محبيته باشد و در استبعاد و انکار استشهاد از این حیثیت کلامی نیست چه استشهاد بر چنین امر
شائع و ذائع بلا شبهه مستبعد بلکه ممتنع است و چون حدیث غدیر را دال بر خلافت و امامت آنجناب گویند استبعاد ابن
روزبهان هم بجای خویش می ماند و استشهاد هم صحیح میگردد زیرا که استبعاد او برین تقدیر متعلق باستشهاد بر دلالت
استشهاد جناب امیر در واقع بر امر خلافت و امامت بود و آن البته بجهت کثرت دواعی اخفا و کتمان و اندیشش بسبب سعی
متغلبین و متقمصین قمیص خلافت لائق استشهاد بود که مردم انکار و استنکاف از آن داشتند یازدهم آنکه روایات
اهل سنت دلالت دارد بر آنکه هرگاه جناب امیر علیه السلام استشهاد بر حدیث غدیر فرمود جمعی از ادای شهادت کردند و قومی
باخفای آن پرداختند پس بدعای جناب امیر بسزای آن رسیدند بعضی بعمی و بعضی ببرص مبتلا گردیدند و جماعتی
عذاب الهی در دار دنیا چشیدند ابن کثیر شامی در تاریخ خود که مسمی است بالبداية والنهاية گفته و قال عبد الله بن احمد
حدثنا احمد بن عمر الوكيعي ثنا زيد بن الحباب ثنا الوليد بن عقبة بن نزار العنسي ثنا سماك بن عبيد

احاديث جماعة من
النبي بعنوان حديث
[illegible]

فضائل اولاد الحديث
على انه خطب بها بين مكة
[illegible]
فقال [illegible]
[illegible]

حديث غدير خم

بن الوليد العبسي قال دخلت على عبد الرحمن بن ابي ليلى فحدثني انه شهد عليا في الرحبة قال انشد الله رجلا سمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم وشهد يوم غدير خم الا قام ولا يقوم الا من قد راه فقام اثنا عشر رجلا فقالوا قد رايناه وسمعناه حيث
اخذ بيده يقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فقام الا ثلثة لم يقوموا فدعا عليهم
فاصابتهم دعوته وروى ايضا عن عبد الاعلى بن عامر التغلبي وغيره عن عبد الرحمن بن ابي ليلى به وهل عبارت مسند احمد بن
حنبل اينست حدثنا عبد الله قال حدثنا احمد بن عمر الوكيعي قال حدثنا زيد بن الحباب قال حدثنا الوليد بن عقبة بن نزار

صفحه — مسند علي عليه السلام — ورق ۹۹ / ۲۹ جلد اول

العنسي قال حدثني سماك بن عبيد بن الوليد العبسي قال دخلت على عبد الرحمن بن ابي ليلى فحدثني انه شهد عليا
في الرحبة قال انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم وشهده يوم غدير خم الا قام ولا يقوم الا من قد راه فقام
اثنا عشر رجلا فقالوا قد رايناه وسمعناه حيث اخذ بيده يقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله فقام الا ثلثة لم يقوموا فدعا عليهم فاصابتهم دعوته وقد جامي در نفحات الانس گفته روى الامام

صفحه — القول في اثبات كرامات الاولياء

المستغفري رحمه الله باسناده ان عليا رضي الله عنه سال رجلا عن حديث في الرحبة فكذبه قال انا كذبتني
قال ما كذبتك قال ادعو الله عليك ان كنت كاذبا ان يعمي بصرك قال فادع الله فدعا عليه امير المومنين علي رضي الله عنه
فعمي بصره فلم يخرج من الرحبة الا وهو اعمى وترجمه اين روايت در شواهد النبوة هم وارد نموده و در كنز العمال مسطور است ۸۳

صفحه — ذكر امير المؤمنين — صفحه ۳۸۳ / ۴۰۱

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال خطب علي فقال انشد الله امرا نشدة الاسلام سمع رسول الله يوم غدير خم
اخذ بيدي يقول الست اولى بكم يا معشر المسلمين من انفسكم قالوا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله الا قام فشهد فقام بضعة عشر رجلا

صفحه — فضائل علي من باب فضائل الصحابة من قسم الافعال — جلد ششم ۴۰۳

فشهدوا وكتم قوم فما فنوا من الدنيا حتى عموا وبرصوا قط في الافراد الدار قطني
بر متدبر منصف مخفي نخواهد كه كتمان جمعي از صحابه كبار شهادت حديث غدير را و بد دعا نمودن جناب امير عليه السلام بر آن و مقبول شدن آن بارگاه الهي و ظهور اثرش و استجابت آن
دليل واضح و برهان ساطع است بر نهايت عظمت و جلالت امر كه اين حديث مراو است و ظاهر است كه در گواهي محبيت و
ناصريت و محبوبيت آنحضرت چندان مقام كتمان و مضائقه نبوده مگر انكه بكمال خبث و نفاق صحابه قائل شوند و علاوه برين ازين
احاديث عديده اساس تفضيل الصحابة كلهم منهدم شد چه از آن ظاهر است كه اين كسان كه كتمان شهادت كردند بلا ريب صحابه بودند
چه از غير صحابي اين استشهاد مقصود نيست و اين كتمان شان بلا شبه كبيره است بلكه از اكبر كبائر و بجدي شنيع كه در سزاي
آن بعذاب عاجل مبتلا شدند و ازين روايات اين هم ظاهر است كه از جمله صحابه آنكسان هم بودند كه عداوت با جناب امير عليه السلام
داشتند و اخفاي فضائل آنحضرت مي جستند پس ادعاي مخاطب اسلاف منقلين را موالات جميع صحابه را با جناب امير عليه السلام

حدیث غدیر خم

علیه السلام ظاهر نیست و نیز از ملاحظهٔ این روایات تعارض حضرات اهل سنت در بارهٔ عدم جواز خفای صحابه نص خلافت جناب
امیر علیه السلام را و امتناع مخالفتش بر ایشان هبا منثوراً گردید زیرا که اگر حدیث غدیر نص در امامت جناب امیر است کما هو الواقع
پس مطلوب اهل حق بلا کلفت بصراحت تمام ثابت شد که با وصفیکه جناب رسالت پناه این نص را بمجمع یک لکه و بست هزار اصحاب
ارشاد فرموده باز آنرا چنان پوشیدند و در ابطالش کوشیدند که جناب امیر علیه السلام را بمقابله اهل شوری که اکابر صحابه بودند حاجت
استشهاد بران افتاد و باز قلیلی از آنها شهادت دادند و مبتدی زبان خسارت توامان خود را با مر حق نگشادند و آخر بسزای آن
در عذاب عاجل افتادند و اگر بالفرض حدیث غدیر نص بر امامت جناب امیر علیه السلام نیست بلکه مراد از آن محض ایجاب محبت جناب
امیر است پس باز هم مطلوب ما بالاولویت ثابت میشود زیرا که هرگاه صحابه وجوب محبت جناب امیر علیه السلام را که بارها
جناب رسالتمآب ارشاد نموده و درین مجمع عظیم آنرا بیان فرموده منکر شدند و خفای آن نمودند تا آنکه جناب امیر علیه السلام را
حاجت استشهاد بر آن افتاد و بعد استشهاد هم بعضی بر آن شهادت دادند و جمعی کتمان آن کردند پس اگر آنحضرات نص امامت
و خلافت جناب امیر علیه السلام را اخفا نمایند و بابطال آن پردازند و عمل را بآن ترک نمایند از ایشان چه عجب است و متعجب
نماند که از روایات ثقات این حضرات ظاهر است که کسانیکه اخفای شهادت حدیث غدیر نمودند و کتمان آن کردند اکابر صحابه
و اجله و اعاظم ایشان بودند از آنجمله زید بن ارقم و انس بن مالک و براء بن عازب ابن قتیبه در کتاب المعارف که نسخهٔ متعارف ۱۲۳
آن نزد حقیر حاضر است در ذکر ذوی العاهات می فرماید انس بن مالک کان بوجهه برص و ذکر قوم ان علیاً ساله عن
قول النبی صلی الله علیه و سلم اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقال کبرت سنی و نسیت فقال له علی ان کنت
کاذباً فضربک الله ببیضاء لا تواریها العمامة و در اربعین جمال الدین محدث در ذکر حدیث غدیر مذکور است و روا
زر بن حبیش فقال خرج علی من القصر فاستقبله رکبان متقلدی السیف علیهم العمائم حدیثی عهد
بسفر فقالوا السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا مولانا فقال علی بعد ما رد
السلام من ههنا من اصحاب رسول الله فقام اثنا عشر رجلاً منهم خالد بن زید ابو ایوب الانصاری و خزیمة
بن ثابت ذو الشهادتین و ثابت بن قیس بن شماس و عمار بن یاسر و ابو الهیثم بن التیهان و هاشم بن عتبة بن ابی
وقاص و حبیب بن بدیل بن ورقا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یوم غدیر خم یقول من کنت مولاه فعلی
مولاه الحدیث فقال علی لانس بن مالک و البراء بن عازب ما منعکما ان تقوما فتشهدا فقد سمعتما کما سمع
القوم فقال اللهم ان کانا کتماها معاندة فابلهما فاما البراء فعمی و کان یسال عن منزله فیقول کیف یرشد من
ادرکته الدعوة و اما انس فقد برصت قدماه و قیل لما استشهد علی علی قول النبی من کنت مولاه فعلی

صف توجیه ذوی العاهات تا اواخر الکتاب

صف ذیل حدیث ثالث عشر

مولاه اعشاه بالنسيان فقال اللهم ان كان كاذبا فاضربه ببياض لا تواريه العمامة فبرص وجهه و ملا جامي در كتاب شواهد النبوة
كه باعتراف فاضل رشيد كتاب جليل است در ذكر كرامات جناب امير عليه السلام مي‌فرمايد از انجمله آنست كه روزي بر حاضران مجلس سوگند
داد كه هر كه از رسول صلى الله عليه وسلم شنيده است كه گفته من كنت مولاه فعلي مولاه گواهي دهد دوازده تن از انصار حاضر بودند گواهي
دادند يكي ديگر كه آنرا از رسول صلى الله عليه وسلم شنيده بود حاضر بود اما گواهي نداد حضرت امير كرم الله وجهه فرمود كه اي فلان تو چرا گواهي
ندادي با آنكه تو هم شنيده گفت من پير شده ام و فراموش كرده ام امير گفت كه خداوندا اگر اين شخص دروغ ميگويد سفيدي برص بر
وي ظاهر گردان كه عمامه چشمان آنرا نپوشد راوي گويد كه والله من آن شخص را ديدم كه سفيدي در ميان دو چشم وي پيدا آمده بود و
از انجمله آنست كه زيد بن ارقم رضي الله عنه گفته است كه من در آن مجلس با مثل آن حاضر بودم و من نيز از آن جمله بودم كه شنيده
بودم اما گواهي ندادم و آنرا پنهان داشتم خداي تعالى روشنائي چشم مرا ببرد و گويند كه هميشه بر فوت آن شهادت اظهار ندامت ميكرد
و از خداي تعالى آمرزش ميخواست و در انسان العيون في سيرة الامين المامون تصنيف علي بن برهان الدين حلبي شافعي مذكور
است و قد جاء ان عليا رضي الله عنه قام خطيبا فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال انشد الله من شهد غدير خم الا
قام ولا يقوم رجل يقول نبئت او بلغني الا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه فقام سبعة عشر صحابيا و في المعجم
الكبير ستة عشر صحابيا و في رواية اثنا عشر و في رواية ثلثون صحابيا فقال هاتوا ما سمعتم فذكروا ٨٤
الحديث و من جملته من كنت مولاه فعلي مولاه و في رواية فهذا مولاه و عن زيد بن ارقم و كنت ممن كتم فذهب
بصري و كان علي رضي الله تعالى عنه دعى على من كتم و يحيى بن الحسن حلي احله الله دار الكرامة از مناقب ابن
المغازلي نقل كرده اخبرنا ابو الحسين علي بن عمر بن عبد الله بن شوذب قال حدثني احمد بن يحيى بن عبد الحميد
حدثني اسرائيل الملائي عن الحكم بن ابي سليمان المؤذن عن زيد بن ارقم قال نشد علي الناس في المسجد
انشد الله رجلا سمع النبي صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فكنت انا
فيمن كتم فذهب بصري از اين عبارات بصراحت تمام و وضوح لائح است كه زيد بن ارقم و انس بن مالك و براء بن
عازب شهادت حديث غدير را با وصف استشهاد جناب امير اخفا نمودند و طريقه كتمان پيمودند و بديهي است كه اين هر
سه صحابي بس جليل الشان و عظيم المرتبه و رفيع القدر و جميل الفخر بودند و بمراتب عاليه فضل و جلالت و ورع و تقوى
و علم و شرف و اختصاص و قرب و كمال و تدين فائز پس قريب باستحاله عقلي و نقلي است كه آنحضرات ثلثه شهادت وجوب
ولا و دوستي جناب امير عليه السلام كه از آفتاب روشن‌تر و واضح‌تر بوده پوشيده باشند و اگر حضرات اهل سنت التزام
آن بكنند نهايت خبث طينت و غايت بي‌ديني ايشان ثابت كرده باشند كه وجوب محبت جناب امير را هم انكار كردن خواستند

صفحه ذكر امير المؤمنين علي ... صفحه ...

... في القسم الاول من الايضاح ...

صفحه ذكر حجة الوداع